



شماره ۳۰۲۱ - چہار شنبہ ۱۵
چہار شنبہ ۱۳۸۰ - ۱۵
پہا ۱۵۰۰ ارچال

دورانی ہولناکیوں کے سلسلے
آپ کی خاطر ہمارے ہر ادوار کی یادیں
آپ کی دلچسپی کے لیے ہمارے ہر
روز کی خبریں، گفتگو، مسائل اور مسائل کے
حل کے لیے ہمارے ہر
آپ کی دلچسپی کے لیے ہمارے ہر
آپ کی دلچسپی کے لیے ہمارے ہر



زندگی ایده آل، با ال جی دیجیتال یکبار آموزش، یک عمر آسایش

در کلاسهای آموزش رایگان مایکروویو ال جی
پخت و طعم واقعی غذا را به رایگان تجربه کنید.

با ۱۸ ماه
ضمانت



کلاس آموزشی همراه با کتاب آشپزی فارسی
هدیه شرکت ال جی به خریداران مایکروویو

یکبار آموزش، یک عمر آسایش



Digitally yours

<http://www.lge.co.kr>



جهت اطلاعات بیشتر لطفاً با تلفنهای ۸۷۳۶۲۰۲، ۸۷۳۶۲۰۱، ۸۷۳۶۲۰۳ تماس حاصل فرمائید.
مایکروویوهای ال جی را فقط با ضمانت نامه فارسی خریداری نمائید.

بحران هویت

می گویند یکی از مشکلات نسل جوان امروز بحران هویت است، یعنی نمی دانند کیستند؟ چه باید باشند؟ چه می خواهند بکنند؟ چه راهی را باید بروند؟ این بحران هویت از شناخت خود شروع می شود و به شناخت جامعه و دیگران و اطرافیان و جهان پیرامونی هم منتهی می شود. می گویند جوان به اقتضای سنش عمل نمی کند، در دورانی که باید متفکرها می چون شروع و عشق و جوانی داشته باشد به دغدغه های میثاقی اندیشه ناری، درگیر آینده است.

برخی می گویند بین سنت و مدرنیته گیر افتاده است، اگر مدرن رفتار کند مقبول نیست و اگر سنتی رفتار کند قاعده بازی را بلد نیست، در ایجاد ارتباط با اسل قبل مشکل دارد و نمی تواند به خوبی خود را جلوه دهد.

مشکلاتی از این دست اعتقاد به نفس او را دچار خدشه کرده است، نسل جوان امروز همچنین به دلیل مشغله های متعدد والدین ارتباط مناسی نیز بر خواد ندارد و برخی معتقدند بسیاری از تکالیف والدین در همین رهنگر به رسته های مختلف واگذاشته شده است و برخی هم می گویند که مشکل جوان امروز بدلی بیانگی است یعنی پرش از یک مرحله به مرحله ای بالاتر، به اصطلاح نزدیک تر

چشم سریع از مرحله کودکی و نوجوانی به مرحله میثاقی بدون گذر از مرحله جوانی و... همه اینها هم هست و هم نیست.

شاید دگر یک مثال گمی روشن کننده باشد: می گویند وقتی به یک نوجوان یا کودک عرب سرگرفت زنی و از کارش ایراد بگیرد او کم کم اعتقاد به نفس خود را از دست می دهد، رفته رفته درمی یابد که هیچ کاری از او ساخته نیست چرا که هر کاری می کند دیگران ایراد می گیرند مثلاً در برابر کوچکترین اشتباهی پدرش دیگران را به رخ او می کشد و یا عریب او را تنید می کند و در برابر حرکت و اعثاش موعب مخالف دارد، وقتی او می بیند که هر کاری که می کند بد نظر اطرافیان درست نیست یا اعتقاد به نفس خود را از دست داده و منزوی و گوشه گیر و ضربه پذیر می شود و با اینکه برمی آید و به هیچ کس و به حرف هیچ کس گوش نمی دهد و به مرحله طغیان می رسد.

بسیاری از جوانان هم به چنین مرحله ای رسیده اند، برای جامعه جوان مایه شیل آنکه جوانان برایش تقصیر نمی گیرند چنین مزه و موقعیت به نوبه تبدیل به یک زیاده شده است، این نگاه که یک جوان خوب جوان آرمانی است که هر چه به او بگویند و یا برایش پیشنهاد کنند بدون گله ای تردید می پذیرد و به آن تابع می شود نگاه خطرناکی است، جوان باید جسارت تصمیم گیری و جسارت خطر کردن را تجربه کند.

یکی از جزئیات نامهای برایم نوشته و گفته است که:

نامه های بدون واسطه

نوشته های نشانه اسلامی نیست

مسلمان حقیقی همیشه صورتی پشانی ندارد که حاکی از رضای خاطر است.
فران کریب در این پاره می فرماید:
«بوالهنا و لالهنا و لالهنا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین» سوره بقره.

آیه ۱۲۹
یعنی اندوختن و پوشان خاطر نباید چه اگر شما مومن باشید بهترین مردم دنیا هستید، باید قبول کنیم که خداوند عالم دنیا را روی حکمت مخصوص آفریده و با زیبا ساختن کلیه مواهب آن دستور استفاده از زیبایی ها را طبق قانون مخصوص خود داده است، فی المثل اگر فایده یک گل را بر نظر ما زیبا آفریده و یا بخوبین یک غذا را به مذاق ما خوشمزه کرده فلسفه و حکمتش اینست که از آنها باید استفاده کنیم و لذت ببریم و در غیر این صورت اشتغال باشت استفاده کلیه این مواهب را در نظر ما رنج آور سازد.
رنگ آسمان بدین دلیل آبی آفریده شده که رنگ آبی برای بشر آرامش بخش است، رنگ سبزها و گیاهان و درختان بدین دلیل سبز

جندی پیش مقاله ای نوشته بودید که چرا جوانان ایران را ترک می کنند و به فکر مهاجرت می افتند و گفته بودید که «برخی ملی» درین جوانان ما گم رنگ شده است. اجازه دهید بگیریم که دلیل میل به مهاجرت درین برخی از جوانان این است که در ایران با شرایط و مناسبات موجود بسیاری از نمایندگان این نسل خود را معکوب به شکست می بینند، اگر امید به کار نداشته باشی اگر حتی برای عشق و عاشقی کنی، اگر حتی نتوانی غرایز طبیعی خودت را برآورده کنی و حتی اگر نتوانی تشکیل خانواده دهی و مناسبات جامعه را هم مناسباتی صرفاً اقتصادی و پول مدار ببینی معلوم است که بناگهیز راهی جز فرار پیش روی خود نمی بینی.

از فضاوت آمده و جوانها براساس نوع پوشش گرفته تا فضاوت در مورد موی سر، نوع راز رفتن، خرف زدن یا حسن و سلاطن و کجوبه و خویبان تا بروز احساسات در جریان یک بازی و رسی از یک بازی و... در تمام این موارد هر چه که به اقتضای جوانی از جوان سرزده به نوبه مورد تحقیر و ملامت قرار گرفته می باشد جامعه هم و نیازولهم را می بیند و دولت چندان حساسیتی برای دفع این تیرها از خود بیرون نمی دهد چه باید کرد؟

خود می یک جوان هستم، سوالاتی است که از سرزاری پرگشته ام، در خانواده مهری ندیده ام و به هر دری هم می زنم کاری پیدا نکرده ام، نه اهل گنده هستم و نه خلاف اما شرایط زندگی شرافتمندانه برایم فراهم نیست، چه باید بکنم؟ اگر به خارج نروم

تقوم بعلمون»

سوره اعراف آیه ۳۲
یعنی بگو که زیسته ای که برای بندگان خلق شده و روزی حلال را حرام دانسته بگو اینها برای افرادی است که در دوران زندگی ایمان آفریده برای روز قیامت نیز همین طور و خداوند نشانهای خود را این طور شرح می دهد تا مردم بداندند و در جای دیگر می فرماید:

«و یا بنی آدم! خذوا زینتکم عندکم مسجد و ککوا و اطربوا و لاسرفوا لاله لایحب المسرفین»

سوره اعراف آیه ۳۱
یعنی ای مردم دنیا حتی در مسجد را زیست و پوشش آراسته و تمیز وارد شوید و بخوبین و بپوشانید ولی زیاده روی نکنید چه خداوند زیاده روی را دوست نمی دارد.
و اینها همه تلاشی بسیار قانع کننده است که با در نظر گرفتن لذتی که آدمی از اتعاف فراغت و حتی زیاده پرسی می برد و یا طرز زندگی پشیم آفریده (سراف) و سایر بزرگان دین در ادوار معاش و مسلمان باید همیشه بسیار تمیز و نظیف باشد و گفتش و اثبات الینت حرب و زیبا داشته باشد، از دیدار نعمات خداوند و استفاده کامل از آنها لذت بردن و به هر حال مواهب خداوند را مقتم شلرد و بدین حال به خدا برسی و شکر نعمت نیز مشغول باشد.
فران مجید می فرماید:

آفریده شده اند که سبز از نظر بشر فرح بخش است و رنگ خون پدان دلیل سرخ آفریده شده که بر نظر بشر آزار رسان و نامیون باشد تا بشر با صرف وقت به کس لذت از هوا و سبز و سایر مواهب گره زمین گرد خویشی نگردد و از آن برهیزد و حتی خداوند متعال درباره اجرای فراموشی دینی که از ازم و اجاباست نیز دستور فرموده است، جوان باید جسارت تصمیم گیری و جسارت خطر کردن را تجربه کند.

آفریده شده اند که سبز از نظر بشر فرح بخش است و رنگ خون پدان دلیل سرخ آفریده شده که بر نظر بشر آزار رسان و نامیون باشد تا بشر با صرف وقت به کس لذت از هوا و سبز و سایر مواهب گره زمین گرد خویشی نگردد و از آن برهیزد و حتی خداوند متعال درباره اجرای فراموشی دینی که از ازم و اجاباست نیز دستور فرموده است، جوان باید جسارت تصمیم گیری و جسارت خطر کردن را تجربه کند.

آفریده شده اند که سبز از نظر بشر فرح بخش است و رنگ خون پدان دلیل سرخ آفریده شده که بر نظر بشر آزار رسان و نامیون باشد تا بشر با صرف وقت به کس لذت از هوا و سبز و سایر مواهب گره زمین گرد خویشی نگردد و از آن برهیزد و حتی خداوند متعال درباره اجرای فراموشی دینی که از ازم و اجاباست نیز دستور فرموده است، جوان باید جسارت تصمیم گیری و جسارت خطر کردن را تجربه کند.

آفریده شده اند که سبز از نظر بشر فرح بخش است و رنگ خون پدان دلیل سرخ آفریده شده که بر نظر بشر آزار رسان و نامیون باشد تا بشر با صرف وقت به کس لذت از هوا و سبز و سایر مواهب گره زمین گرد خویشی نگردد و از آن برهیزد و حتی خداوند متعال درباره اجرای فراموشی دینی که از ازم و اجاباست نیز دستور فرموده است، جوان باید جسارت تصمیم گیری و جسارت خطر کردن را تجربه کند.

چه راهی دارم که آن را انتخاب کنم؟...
الیه من نمی‌خواهم بگویم که استدلال این جوان که برابرم نامۀ نویخته استدلال صحیح است و این بهانه‌ای است برای مهاجرتی تاملعم که سرزشتی تاملعم در آنهم برای جوانانی دارد که دارای تحصیلات عالی و تخصصی بخصوصی هستند اما می‌گویم که گاه شرایط اجتماعی در هر میل به ناخنجاری بسیار مؤثر است که باید برای آن فکری کرد.

اگر قرار باشد که جوان وقتی وارد حوزه سیاست می‌شود آن را خطرناک بیند و هر حرکتش مورد تخریب قرار گیرد در جامعه هم همه عذرکدهایش محل سؤال قرار گیرد. اسیر بحران هویت می‌شود. من که هستم چرا هر کاری که می‌کنم بدون محاکمه محکوم می‌شود؟ فکر می‌کنم برای حل این مشکل همه باید آشنی‌ها را بالا ببریم. ابتدا آن‌ها را که رنگین شدن نقش خانواده در تربیت فرزندان جلوگیری کنیم.

بپذیریم که تلمیزین نمی‌توانند جایگزین والدین در تربیت فرزندان باشند و با آموزش صحیح محرومی و رفتن و نماندن والدین تأکید کنیم. در خانواده‌ای که پدر یا حضور ندارد و یا حضورش محسوس نیست و اصلاً والدین حوصله‌ای برای شنیدن حرفهای پدیده ندارند. بحران هویت شدیدتر پیش می‌آید. و البته باید بپذیریم که شرایط اقتصادی جامعه را هم باید بداند و همان سامان نعیم که این سلبه مرگ و زندگی پایان گیرد و همان هشت ساعت کار هشت ساعت خواب و هشت ساعت همراهی با خانواده

نکته دیگر دانش نوعی مساعدت در برخورد با جوانان است. اینکه فقط بگویم چه کارهایی نکنند و بگویم که چه کارهایی مجازند بکنند و فقط منتظر بنایم تا آنها کاری بکنند و ما دانش نشان بدهیم هیچ مشکلی را حل نمی‌کند ضمن اینکه مشکلاتی نظیر مسکن و اشتغال و... نیز به قوت خود باقی است.

چندی قبل در همین ستون عرض کردم که فرهنگ شادی را باید سازماندهی کرد چرا که جوان به نشاط احتیاج دارد. این فرهنگ چیست؟ برای بروز شادی جوان باید چه کارهایی انجام بدهد؟ چگونه شادی خود را با چه ترتیب و ادبی بروز دهد؟ بخندد؟ فقهی بخندد؟ برفسد؟ تست بخندد؟ چه بکند؟ چه مراسم برای ایجاد نشاط داریم؟

بند مشخص امور جوانان نیست و آنچه هم که عرض شد فقط طرح مشکل است. برای انتفاع تسلی باید فکری کرد و برای بحران هویت، اینها را باید دید و روی آن بحث کرد. ارتباط جوانان با جامعه یا تسلی پیش از خود تر شناخت خود و برآوردن خود و با تسلی حسن و حال خود باید متناوب و هتیار باشد. پس اجازه بدهیم که متخصصان در این زمینه اظهار نظر کنند و خود جوانان هم در این باره سخن بگویند. باب این بحث باز است. هم برای اهل نظر در این وادی و هم برای تسلی جوان و جوانان جامعه. منظر اظهار نظر شما هست؟

که مشکل همه را حل می‌کنید. خدا از خدمت صادقانه شما راضی و خلق خدا دعاگوی شما است و من به امید روزی هستم که دست یاری به طرف شما دراز می‌کنم و شما جواب مرا خواهید داد و دیگر عرض ندارم.

برجای دولتی، پشنگ

در خبرها آمده بود که در ایران هم برج دولتی متشابه برج دولتی سازمان تجارت جهانی ساخته خواهد شد تا توجه به اینکه از این دست خبرها زیاد به گوش می‌رسد. از جمله اینکه قرار بود ماهواره مستقل ایران در دهه ۷۰ به فضا فرستاده شود و برج می‌تواند چه چند سالی است فقط دنیواژه آن را می‌بینیم چه چند سالی است که قرار است افتتاح شود. هنوز هم از اسکلت فلزی روی آن که طیفه روی آن قرار می‌گیرند خبری نیست و تا توجه به اینکه هنوز هم بلندترین ساختمان ایران ساختمان بانک صادرات است که در خیابان نسیم قرار دارد و ما هنوز برج چهل طبقه نداریم چه برسد به صد طبقه گمان می‌کنم این خبر هم یک شوخی جدید باشد. ضمن اینکه اصلاً چه نیازی به ساختمان صد طبقه داریم؟ چنی حالا هم تهران قابل سکونت نیست چه برسد به وقتی که مرتب برج دولتی در آن ساخته شود.

محسن ذوالفقاری، ساوه

وین کان پی عده اصفی فیه فی الاخره تربیت یافتل سیلا، سوره اسراء.

یعنی هر کس در این دنیا کور باشد و تحت‌تأثیر بداندن را بیند و از آنها استفاده نکند در آن دنیا نیز کور و گمراه است!

روی این اصل و دستور قرآن و سیره پیغمبر اکرم و سایر بزرگان دین مسلمانان باید از تمام مواهب خداوندی منتها استفاده را ببرند و عدم استفاده از آن و قراموشی غریب ازین عتد و آیین لغت‌بانی و از باغ و بیرون مسیح و تارکین دنیا به ما مسلمانان سربایت کرده و ما را گمراه ساخته است و نباید بدان دستنویز مواهب دنیا را قراموش کنیم.

پایان عهد ریاری

من کارمند بازنشسته هستم و خیلی بدبخت و اگر زندگینامه خود را برای شما تعریف کنم یک داستان زندگی می‌شود. من درحال حاضر یک میلیون و سیصد هزار تومان بدهکار هستم و ماهیانه باید بدهی نزول ۵۰ هزار تومان می‌دهم و از شما و مردم خبر و بخدا کمک می‌خواهم که بدهی خود را بدهم و ما ۵۰ هزار تومان نزول را بابت بدهی می‌دهم و عین فقر مدیون و دعاگوی شما و آن فرد خیر هستم.

من کسی را ندارم. اول خدا و بعد شما را دارم.

خواتندگان عزیز و ارشدت مجله قبل از هر چیز از بابت باخبری که در پاسخ به نامه‌های ناگزیر پیش می‌آید، عرض می‌کنم و پس از آن ذکر می‌کنم که چگونه از خالی از لطف می‌بینم. ۱. صحبت کنید نامه‌ها را روی یک طرف کاغذ بنویسید. ۲. از ارسال نامه‌هایی که مربوط به بخشهای دیگر مجله است برای این ستون خودداری کنید و نامه‌های هر بخش را برای همان بخش ارسال فرمایید. ۳. در درخواست پاسخ کتبی به دلیل محدودیت‌های که وجود دارد برعزض کنید. ۴. از موارد تکراری و موضوعات واضح و روشن که پاسخ آن بارها عرض شده خودداری فرمایید. ۵. حتی الامکان نامه‌ها را با فاصله سطر مناسب و خلاصه و مختصر تهیه و ارسال کنید.

فاطمه وفاقی نژاد، ساوه
نامه شما به ششم رسید. از لطفی که است به مجله ایران کردید متشکریم. پیشنهادهای شما را مورد بررسی قرار خواهیم داد. کله کشتن از صفحات ورزشی مجله به سبیل سربوه منتقل خواهیم کرد. ناصر کتبی، نایب

خواب خوب شما با مجله سیاسگرام، مقاله اخیرین این‌هاست که فرصت مناسب آن به چاپ خواهد رسید. البته به هر صحنه نامه‌هایی بیواسطه احتمالاً در صفحات گزارش، رهرو باطن‌نارده، رهرو

از ناخبر از ارسال جایزه متأسفیم. گفته‌ام که مسابقه دیگری نبود. اگر ترجیح می‌دهید معادل ارزش جایزه وجه نقد می‌شمار خواهد بود. لطفاً در نامه بعدی یک شماره حساب به ما معرفی کنید تا برای وجه جایزه به حساب مؤرخه واریز شود. از لطف شما نسبت به مجله سیاسگرام.

یاسر شاکویی، فیروزآباد
متأسفانه از مجلات ماهیانه گذشته و بیرون قبل از انقلاب تنها به اندازه یک یا دو شماره مجله موجود داریم که امکان احداث به یک نسخه از آن وجود ندارد. هادی خوشحال سیگلاری، بندر انزلی
مقاله شما را با اختیار بخش مشاور خانواده قرار دادیم تا مورد استفاده قرار گیرد. شاه‌بند.

محسن ذوالفقاری، شفق
از همکاری شما با مجله خودبازر سیاسگرام، مطلب ارزشی شما در صورت فرستادن مورد استفاده قرار خواهد گرفت. کارین صفاپور، املان
نامه محبت‌آمیز شما واصل شد. از اینکه مجدداً امکان همکاری فنی با مجله را پیدا کرده‌اید، خوشحالیم. برای اشتغال و کارخانه مجزیه زندگی خوبی در غربت دور از وطن آرزوی من است. از این محبت شما هم سیاسگرام.

رضا عباسی، اقم، مجله
متأسفانه نامه خوب شما به دستم رسید و نتوانستم به موقع از آن استفاده کنم. منظر نامه‌های دیگر شما فرستاده و خوب و خوش‌فکر هستم. نامه‌های شما عزیزان رسید. مجله نورافانی از قلم‌شده، ضایع از مشهد، عزت‌الله زلفی از شوش، احسان‌محمدی از بندر انزلی، شهاب‌الدین اصفهانی از خوزستان، از حبیب، احمدرضا غانوری از برنکن و خواتند فعال مجله محسن ذوالفقاری از ساوه

به نظرمی رسد تلاش گسترده نمایندگان مجلس در تصویب دو طرح سه فوریتی برای حل موضوع و صلاحیت ها در انتخابات گلستان اقدامی است با هدف بلندمدت قانونمند کردن و معیارپذیر نمودن انتخابات مجلس محترم



یک هفته چندنگاه

محمد سروش

مجلس و شورای نگهبان یک جانش دیگر

تکلی می که در اردیبهشت ماه امسال با سقوط هویسمای پاک ۲۰ نام نمایندگان استان گلستان دارقنی را دماغ گشتند کسی تصویری کرده موضوع برگزیدن نمایندگان جدید برای این استان آن اندازه اهمیت خیری پیدا کند که چندین هفته به یکی از اولوئیهای خیری و تحلیلی روزنامه ها و محافل سیاسی کشور تبدیل شده اما سرریزنده ها در چند هفته نشان داد که گر با آن دهنه بسترش یکی از بحث انگیزترین انتخابها در چندین ساله اخیر بوده است.

پس از آنکه هویسمای حامل وزیر راه و نمایندگان استان گلستان در اوایل اسفل مطرط کرد به یکباره استان گلستان از داشتن نمایندگانی در مجلس محروم شد.

از آنجا که به دلیل خلای قانونی امکان برگزاری سریع انتخابات و گزینش مجدد نمایندگان برای شهرهای این استان نبود این انتخابات تا روزهای جاری به تعویق افتاد البته مجلس گوشید در اقدامی ابتکاری برای این چند ماه نمایندگانی «بعین» از شهرها و استانهای مجاور تعیین کند تا امور جاری منطقه و مسائل مردم معطل نماند.

مطابق روال هر انتخابی زمانبندی برای انتخابات گلستان توسط وزارت کشور صورت گرفته و براساس آن انجام مراحل مختلف انتخابات آغاز شد اما نخستین و حساسترین مرحله انتخابات که موضوع بررسی صلاحیت داوطلبان است به عرصه ای تبدیل شد که به عنوان پرتلاطم ترین چالش مجلس ششم با شورای نگهبان قابل توصیف است. پس از آنکه در انتهای فرایند بررسی صلاحیت های قانونی حدود ۶۰ تن از نامزدها نتوانستند از صافی شورای نگهبان عبور کنند. موجی از اعتراض در سطح داوطلبان مقلات محلی و سپس نمایندگان مجلس برانگیخته شد تا جایی که در

روزهای نخست اعلام رد صلاحیتها و زمانی که شخص شد اعتراض داوطلبان به جایی نرسیده تعدادی از آنان راهی تهران شدند و با رئیس مجلس دیدار کردند.

آقای کروبی در این دیدار با اشاره به اینکه نباید با «آبروی مسلمان بازی شده گفت» ضمن اطلاع دارم از این رد صلاحیت ها ناراضی هستم» در کنار این اظهارنهایی نیز توسط امام جمعه گرگان و

استادان استان گلستان مطرح شد اما موجی که رد صلاحیت نامزدهای گلستان در مجلس برانگیخته سایر انتقادها را تحت الشعاع قرار داد.

میراث نبوی نایب رئیس سابق مجلس شورای اسلامی و از افراد برجسته فراکسیون جبهه دوم خرداد در مجلس در یکی از نادرترین اظهارنظرها با انتقاد موضوعی تند نسبت به عملکرد شورای نگهبان تهدید کرد: «در صورت حل نشدن این مشکل در فرصت اندک قابل پیانده طرح همه پرسش نظرات استصوابی و عدم تأیید اعتبارنامه نمایندگانی که در یک مسایله بدون رقیب انتخاب شده اند محتمل و گروهها و نامزدهای اصلاح طلب باقی مانده به شرط وجود اختلافات صحنه انتخابات را ترک کرده و طبعاً مشارکت مردم نیز کاهش خواهد یافت.» تیری که در تعلق پیش از دستور مجلس سخن می گفت چندینین تصریح کرد: «قطعاً مسوولیت همه این رویه ها برعهده کسانی است که با برخورداری غیرقانونی و جناسی سلامت و شکوه انتخابات را به خطر می اندازند.»

تیری که از اعضای برجسته سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز می باشد و در گذشته یکی دوبار صلاحیتش برای مجلس توسط شورای نگهبان رد شده ضمن آنکه از شورای نگهبان خواستار تجدیدنظر در تصمیمات هیأت نظارت شده بود بار دیگر تأکید کرد: «حرکت اصلاحی مردم ایران برگشت ناپذیر است.»

پیش از یزهداد نبوی و در روزهای قبل از آن افراد دیگر جبهه دوم خرداد نیز نسبت به این موضوع انتقادهای را مطرح کرده بود. انتقاد اصلی که محدود بزی از تفهائی شورای نگهبان را بر آن داشت تا در خطبه نماز جمعه تهران نسبت به آن واکنش نشان دهد. بزی در این زمینه گفت: «گفتیم که این حرفها چیست که شما می زنید؟ چرا به روزگه های کشید؟ چرا ذهن مردم را آلوده می کنید؟ چرا کسی گذارید



کثر به شکل قانونی خودش صورت بگیرد؟ چه می خواهید؟»

ایشان بار دیگر تأکید کرد: «بازها عرض کردم الان هم به عنوان یک عضو شورای نگهبان عرض می کنم در شورای نگهبان هر قانون و جز حق هیچ چیز دیگر مطرح نیست.»

این پاسخها نمایندگان مجلس را قانع نکرد و آنان را علاوه بر اظهارنظرهای معمول به نوعی واکنش محلی و افانشت.

پس از آن یکی از منتقدان دیگر روند رد صلاحیت ها یعنی محمدرضا خانی نایب رئیس مجلس مساکه را در سطحی فراتر از رد صلاحیت نامزدها انتقادات استان گلستان مطرح نمود «اصلاحات با وجود نظراتهای استصوابی به نتیجه ای نمی رسد و نه مجلس و نه دولت می توانند آنچنان که باید کار کنند؟ چون شورای نگهبان قاضی و دیکران کار خود را انجام می دهند. بر این شرایط شما راه معنک رفتارندوم است.»

بحث بر سر حدود نظرات شورای نگهبان علاوه بر نایب رئیس مجلس توسط برخی دیگر از شخصیت های پارلمانی نیز مطرح شد. عباسی خراسانی براین اعتقاد بود که «نظارت شورای نگهبان استصوابی نیست بلکه نظاری بر دستگاههای دولتی در مورد نحوه برگزاری انتخابات است نه اینکه این نهاد میزان صلاحیت داوطلبان نمایندگی را بررسی کند... حتی اگر استصوابی بودن نظارت شورای نگهبان را بپذیریم عملکردی که در انتخابات میاندویدی استان گلستان شاهد آن بودیم و اکثریت داوطلبان یک جناح یعنی دوم خرداد ره صلاحیت شده اند نتیجه ای جز خصمیت مردم و بدبینی آنها به شورای نگهبان نتیجه ای ندارد.»

کروبی رئیس مجلس نیز در وافی این بحث وارد شده و در اظهار نظر صریحی ضمن تأکید بر اینکه قصد قانونگذاران «نظارت» شورای نگهبان بر این



انتخابات و نه «دخالت» در اجرا بوده گفت: «من از بزرگواران شورای نگهبان سؤال می‌کنم وقتی عضو محترم شورا می‌نویسد اگر می‌خواهم انتخابات فلان‌جا را انجام دهم، استاندارد و فرامان باید عرض شوند. این نظارت است یا حاکمیت؟»

رئیس مجلس همچنین خطاب به شورای نگهبان اظهار داشت:

«من با همه احترامی که برای شورای نگهبان قائل هستم به خاطر مصالح اسلام و انقلاب می‌گویم این گونه رد صلاحیت‌ها مشکلی را حل نمی‌کند. باید همان‌طور که امام با یکدک گرفته‌اند مردم را آزاد و به شعور و آگاهی آنها احترام بگذاریم به کسی از اسلام استفاده ابزاری کرد و نه از عنوان مردم. همه باید به خواست مردم و ضوابط جمهوری اسلامی پایبند باشیم.»

بحث و جدایی پیرامون موضوع درحالی صورت می‌گرفت که مطابق تقویم اعلامی انتخابات باید در تاریخ نهم آذرماه برگزار می‌شد و از روز اول آذر تا پایان تأیید شده گذر تبلیغات را آغاز کرده بودند.

کروناهی زمان برای اتخاذ تدبیر مناسب، مجلس را واداشت تا هر یک از ناآرامی‌ترین اقدامات خود طرحی را تأیید سه فوریت به تصویب برساند.

مطابق یک ماده از این طرح که با اکثریت بالا در مجلس تصویب شد: «در موارد اختلاف بین شورای نگهبان و وزارت کشور در کلیات استاد و مدارک ارائه شده برای رد صلاحیت داوطلبان نمایندگی مجلس شورای اسلامی، تشخیص نهایی برعهده هیأتی به ریاست جمیع تشخیص مصلحت نظام و عضویت رئیس مجلس شورای اسلامی، دبیر شورای نگهبان و وزیر کشور است، آرای این هیأت برای کلیه مراجع تفریط لازم الاجرا است.»

از آنجا که طرح‌های دوفوریتی و سه فوریتی بالاخص از این مورد ارزیابی شورای نگهبان قرار گیرد این شورا نظر خود را چند ساعت پس از تصویب آن در مجلس اعلام کرده. براساس نظر شورای نگهبان، این مصوبه خلاف اصولی از قانون اساسی بوده و از آنجا که متضمن دخالت قرا در امور یکدیگر است، با اصل استقلال قوا را نقض می‌کند.

به دنبال رد این مصوبه در شورای نگهبان مجلس در جلسه روز چهارشنبه ۲۰ آبان موضوع را مورد بررسی قرار داد. محصول این جلسه مجلس تصویب یک طرح سه فوریتی دیگر در جهت حل مشکل بود.

چالش تازه میان شورای نگهبان و مجلس، زنده شدن دوباره یک بحث قدیمی در موضوع حدود نظارت شورای نگهبان می‌باشد؛ بحثی که در آستانه هر انتخاباتی احتمال بروز دارد، مگر آنکه طی یک فرایند منطقی با جمیع نظرهای مختلف و با تدوین سازوکاری دموکراتیک برای احصال نظارت قانونی برای همیشه حل شود

در این طرح پیشنهاد شده بود که به ندره به ماده ۵۲ قانون انتخابات مصوب سال ۱۳۷۸ اضافه گردند. براساس پیشنهاد مذکور برای ابیات و احراز شرایط مندرج در تبصره‌های یک، سه و پنج ماده ۲۸ قانون انتخابات (مربوط به التزام عملی به قانون اساسی و ولایت فقیه) تنها ابزازی کنی توسط داوطلب و عدم اعلام کنی و مستند از سوی مرجع مسئول برای بررسی صلاحیت داوطلبان در محدوده‌های کلی می‌باشد. در تبصره دیگر این مصوبه آمده است: «رای‌گیری در شورای نگهبان برای داوطلبانی که در یکی از مراجع قبلی رسیدگی کننده به صلاحیت داوطلبان صلاحیت آنها تأیید شده است، برای عدم صلاحیت یا حداقل بوسیله رای کل اعضای شورای نگهبان معتبر است.»

تبصره آخر این طرح تصریح دارد که انتخابات میاندروزی دور ششم مجلس شورای اسلامی در استان گلستان تا طبق وضع داوطلبان با این قانون به تعویق می‌افتد و این قانون از تاریخ تصویب لازم‌الاجرا است.»

این مصوبه سه فوریتی مجلس نیز بلافاصله توسط شورای نگهبان مخالف قانون اساسی و شرع شایسته رد شد.

شورای نگهبان در توجیه رد این مصوبه مجلس در تبصره طرح را محدودکننده اختیارات نظارتی شورای نگهبان ارزیابی کرده بود که براساس برداشت این شورا مغایر با اصل ۹۹ قانون اساسی می‌باشد. در این اصل آمده است: «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس غیرکنی را بر عهده ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجع به آرای عمومی و همه پرسی را برعهده دارد.»

دبیر شورای نگهبان همچنین در نامه خود به رئیس مجلس تشریح و خلاصه اظهار نظر پیرامون مصوبه سه فوریتی نمایندگان تبصره آخر طرح نمایندگان مجلس را در مورد لغو برگزاری انتخابات تا تطبیق امور با قانون جدید مغایر با قانون اساسی اعلام کرد. با این استدلال که: «در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران توفیق انتخابات صرفاً در اصل ۶۸ پیش‌بینی شده است؛ هرچند مفاد تبصره شش به نحوی مستلزم توقف انتخابات استان گلستان در غیر موارد مذکور در این اصل می‌باشد. این تبصره مغایر با قانون اساسی شناخته شد.»

اصل ۶۸ قانون اساسی موارد توقف انتخابات را «جنگ و اشغال نظامی کشور» آن هم در شرایط خاص ذکر کرده است. مجلس پس از رد همین طرح سه فوریتی خود جلسه‌ای فوق‌العاده تشکیل داد و ضمن تأیید مجدد مصوبه قبلی، آن را برای اظهار نظر

نهایی به جمیع تشخیص مصلحت نظام ارجاع داد. دو سال پیش نیز هنگام بررسی موادی از قانون انتخابات، موضوع ازام شورای نگهبان به ارائه مدارک و رد صلاحیت داوطلبان به جمیع تشخیص مصلحت ارجاع شد. در آن زمان جمیع نظر مجلس را با اندکی تغییر پذیرفت؛ اما این بار مشخص نیست چه نتیجه‌ای از مباحثات درون مجلس جمیع تشخیص مصلحت به عنوان مصوبه بیرون خواهد آمد.

اقدامات نمایندگان مجلس در این مقطع با این توجیه صورت گرفته که دفاع و حرارت از حقوق مردم استان گلستان آن را بایجاب می‌کند است. اما به نظر می‌رسد مجلس این انتخابات را فرصتی یافته تا در آن روند نظارت بر صلاحیت داوطلبان انتخابات را قانونمندتر و معیارپذیرتر کند تا باری انتخابات در سال آینده مجلس ختم در زمینه رد صلاحیت‌ها مشکلات و تنشهای کمتری بروز کند. این حرکت مجلس البته مورد انتقاد گاه شد و محافل و شخصیت‌های سیاسی جناح مقابل قرار گرفت.

معموماً با هر دیرکل جامعه اسلامی مهندسان و از سخنگویان بخشی از طبق راست در این زمینه ابزازی عقیده کرده با طرازی مجلس را از پاسخگویی به نیازها و مطالبات اصلی مردم بازداشت و فرصت گزینمایی آن را در منازعات یهودی جامی تلف می‌کنند. به نظر باضر «کلیتهای مشکل از افرادی که گرایشهای بسیار افراطی و توتالیتار در عرصه سیاست دارند، پس از آنکه از دانشگاهها و مطبوعات رانده شده امروز ناگزیر کانون فعالیت‌های خود را متوجه مجلس ساخته است و قصد تازه از مجلس به عنوان یک ابزار سیاسی استفاده و برای جالی دانشگاه و مطبوعات را به وسیله آن پر کنند.»

علاوه بر باضر، روزنامه کیهان نیز مجلس را متهم کرد که سوخته خویش را شسته است.

سرمایه‌نویس این روزنامه با اشاره به سوخته نمایندگان برای دفاع از قانون اساسی پرسیده است: «آیا تصویب طرح سه فوریتی درباره تشکیل هیأت حکایت برای تعین صلاحیت داوطلبان نمایندگی مجلس که برخلاف نص صریح قانون اساسی است به معنی پشت کردن به این سوخته‌نامه نیست؟» آنچه در میان این کشمکش‌های سیاسی بیش از همه مورد توجه و دقت افکار عمومی و مردم است، توجه به میزان صداقت و تفکرین ما را در ادعای مردم خواهی و اسلام خواهی آنان می‌باشد.

موضوعی که چشمان تیزبین ملت را هوشیاری و نگاه به ساختارها و استبدادهای مطرح حقیقت آن را درخواهد یافت.

دخالت‌های بین‌لادن و طالبان
در چینه این سرزمین را به
کانون تروریسم تبدیل کرد

تلاش پوتین برای آشتی با چین‌ها

چین‌ها به دلیل همین مشکلات و مسائل که با روس‌ها داشتند معمولاً اصرار فرستی برای ضربه زدن به آنها و یا سرکشی استفاده می‌کردند و دست به اقدامات اپانی می‌زدند.

اگر نگاهی به تاریخچه روابط روسیه با چین‌ها بیندازیم این واقعیت آشکار خواهد شد که هیچ‌گاه رابطه ایران و دوستانه و حسنه نبوده چنان‌که گوییم طرفین آشتی به زدگی در صلح و یا حوضی مسالمت‌آمیز نداشته‌اند.

جمهوری فدراتی روسیه وزارت اصلی شوروی می‌باشد و بزرگترین قطعه از این فدراتوری را شامل می‌شود. مساحت این جمهوری به مرکز مسکو ۱۷۲۰۷۵۴۰۰ کیلومتر مربع می‌باشد و بیش از ۸۰ میلیون نفر جمعیت دارد. فدراسیون روسیه از ۲۱ جمهوری، ۹۹ منطقه، ۱۱ بخش مستقل و شش منطقه به علاوه مسکو و سن پترزبورگ تشکیل شده است.

برآمدگی فدری و استقلال‌طلبی برخی از آنها مشکلاتی را برای روسیه به‌وجود آورده است. البته نگاهی دقیق به وضعیت سیاسی و اجتماعی اقوام و ملیت‌های مختلف در روسیه و شوروی این واقعیت را آشکار می‌سازد که در آن دوران نیز شاهد

مقابل و کشمکش اقوام و ملل با یکدیگر بر روی میز سیاست روسیه‌ها می‌شد به همین دلیل مسکن مایع در چنین اخباری از تبار آفتاب شده به همین دلیل رسانه‌های دولتی شوروی همواره بر این امر تأکید داشتند که تمامی اقوام دوشادوش یکدیگر در صلح و صف‌زدگی می‌کنند و هیچ اختلافی آنها وجود ندارد.

لقد آزادی عقیده و بیان خصوصاً برای ملل غیرروس آنها را به مقابله با روس‌ها داشته بود. اختلافات پس از فروپاشی شوروی که سبب استقلال جمهوری‌ها ۱۵ گانه گردید. شد گرفت و در برخی جمهوری‌ها مردم به صورت آشکار به مقابله با روس‌ها پرداختند و خواستار خروج آنها از این سرزمین‌ها شدند. رشد ملی‌گرایی و آندیشه‌های استقلال‌طلبانه در جمهوری‌های کوچک و خودمختار که بخشی از جمهوری‌ها ۱۵ گانه بودند خصوصاً آلتایی که جزو فدراسیون روسیه بودند. مشکلات بزرگی بر این روسیه به وجود آورد. در این اوضاع و احوال بود که مسئولان صراحتاً بر کسب استقلال تأکید کردند و در جهت نفع ملیت روسیه قدم بر داشتند.

سرزمین چین که سالها برای استقلال می‌لرزید بود متأسفانه در سالهای گذشته به دلیل نفوذ عوامل بین‌لادن و آموزش‌های که طالبان به برخی از سران جانشین طلب این منطقه داده بود به کانون ترور-

رمانه فعالیت طالبان و طالبانسم محدود به افغانستان و یا مدرسه خلق پاکستان نمی‌شود بلکه این گروه اندیشه تخریبی خود را به سراسر منطقه گسترش داده و فرسوده بود اوضاع را بحرانی‌تر سازد به طوری که جای پای طالبان را به وضوح در چین سین‌کیانگ کشمیر، پاکستان، افغانستان و شرق ایران می‌توان مشاهده کرد به همین دلیل زمانی که بحث نابودی این گروه پیش آمد تمامی این کشورها که به نوعی در معرض تهدیدات طالبان و طالبانسم بودند. از آن استقبال کردند و مورد تأیید ترش دادند زیرا به این ترتیب منبطلان و خروج آلتیبه طالبانی در منطقه از بین رفته. رشدشان متوقف می‌شد.

هر زمانی که طالبان کنترل افغانستان را در دست داشتند افرادی که قرار بود برای اقدامات تروریستی و با جنگ با دولت‌ها به مناطقی اعزام شوند. در اردوگاه‌های آموزشی بین‌لادن و تقاضه آموزشی لازم را می‌دیدند و سپس عازم محل ما موریت خود می‌شدند. آنها که از حمایت سیاسی و مالی بین‌لادن و طالبان برخوردار بودند به بسیاری اسالی تبدیل می‌شدند که تحت نام اسلام صلاح در دست گرفته با دولت‌ها به جنگ می‌پرداختند.

آشوب و درگیری‌هایی را که در سالهای گذشته در این سرزمین‌ها شاهد دیدیم ناشی از دخالت‌هایی بود که از طریق طالبان و بین‌لادن اعمال می‌شد و به دست آموزشگاران آنها به اجرا درمی‌آمد. در این سالها افغانستان در حقیقت کانون ترویج و آموزش تروریسم و صدور تروریست به کشورهای مختلف جهان از جمله کشورهای همسایه بود.

یکی از مراکز که مورد توجه بین‌لادن و طالبان قرار داشت چین در روسیه بود. چین دارای ویژگی‌های یک جامعه مساهکار است که زمینه ظهور آنها به مردم این سرزمین از زمانی که از ایران جدا شدند و تحت سلطه روس‌ها درآمدند همواره برای آنها مشکل ایجاد کرده و در مقابل روس‌ها به سرکشی پرداخته بودند. فروپاشی شوروی موقعیت مطلوبی را اختیار چین‌ها قرار داد تا در جهت تحقق خواسته‌های خود قدم بر دارند.

البته چین‌ها همیشه در صدد دستیابی به استقلال و بیان دادن به سلطه روس‌ها بودند. روسیه و شوروی نیز همواره با آنها مشکل داشتند و می‌توانستند به هر طریق مسکنی ساختن سازند. ولی چین‌ها طی سالهای که از سلطه روس‌ها بر سرزمینشان می‌گذرد هیچ‌گاه تن به فشارهای مسکو و سن پترزبورگ ندانند.

• بغداد نیروی اگر گروهی تصور می‌کنند با کنار گذاشتن اصلاح‌طلبان از صحنه رقابت‌های انتخاباتی مردم به آنان روی خواهد آورد سخت در اشتباهند.
• رب و مصر به شورای امنیت کشور نیروی نظامی از این پس با لباس شخصی با هر خود می‌کند.
• دادگاه انقلاب مسؤول برخورد با نفوذ کنندگان سیاستی کلی نظام شد.
• رئیس جمهور، خودخواهی به دیکتاتوری منجر می‌شود.

• رئیس سازمان زندان‌ها عرضی رفیق‌دوست ما مور خرید بود از آزادی او خبر ندارم.
• رب و ایران سب کشیش اجباری نرالی کنترول شد.
• فروش خدمت سربازی چند سال متوقف می‌ماند.
• با اتمام سازمات و نهادهای موازی وزارت رفاه اجتماعی تا نسیس می‌شود.
• مجمع نمایندگان ادوار خواستار برپیده شدن نهادهای غیرقانونی شد.

• مرگ و طلاق در ایران ۱۱ درصد رشد داشت.
• یکبار کشور صاحب عجز می‌شود.
• حداقل سرباه برای تا نسیس می‌رسد علی بیمه غیرقانونی می‌شود.
• کمپور هیچ غیرمعمولی نمی‌تواند مصداق اولی‌الامر باشد.

• حاد عادل از رد صلاحیت داوطلبان نمایندگی در استان گلستان حمایت کرد.
• شورای نگهبان طرح اصلاح قانون مطبوعات را رد کرد.

• آمریکا سند کشور ایران عراق و کره شمالی را منتهی به تولید سلاح‌های میکروبی کرد.
• نماینده ساز حان ملل در افغانستان اعلام کرد حکومت زبانی را قبول ندارد.

• میلم‌روها در اختیلات گوزرو به پیروی رسیدند.
• پارزانی و طلیانی بر اجرای توافق‌نامه واکنش نشانید کردند.
• کشوری برای اولین بار از کامراده خلقی خرید.

• روس‌ها چین‌ها را ملل‌ها کردند.
• اتحاد شمال با اعزام نیروهای نظامی خارجی به افغانستان مخالفت کرد.
• پارزانی - کمونیست پیشین - رئیس جمهور بلغارستان شد.

• رهبران افغان برای تشکیل دولت انتقالی در برلین گرد هم آمدند.
• آمریکا کمک ۹۰ میلیون دلاری خود را به دولت خودگردان فلسطین لغو کرد.

• شارون به یک تادگاه در بلژیک اعزام می‌شود.
• پولوت تنها راه صلح خودمختارانه اجرای گزارش می‌چال است.
• شرکت‌های نفتی کوکوکو و فیلیس اقدام شدند.

• آمریکا برای حمله به عراق آماده می‌شود.
• اتحادیه اروپا با استقلال گوزرو مخالفت کرد.



جمهوری چین دارای
موقعیتی استراتژیک در
فدراسیون روسیه است



شوروی فرصت دیگری در اختیار چین را قرار داد تا مجدداً سیاستهای استقلال طلبانه خود را از سر بگیرد، به همین دلیل زمانی که ارتش نازی به دروازه های گروزنی - مرکز چین - رسید، چین ها علیه استالین رهبر وقت شوروی قیام کردند، ولی عقب نشینی و شکست آنها به زحمتهای برای انتقامجویی استالین هموار کرد. به طوری که او در سال ۱۹۴۴ ضد او هزاران چینی را وادار به تبعید از سرزمین آباد و آبادانی خود کرد.

با برگ استلین خروش سبک که شاملین او شده بود در سال ۱۹۵۷ به اسکن دوبره چین ها و اینگوشها را از داد، در همین سال جمهوری چین و اینگوشها مجدداً تشکیل شد.

در اکتبر ۱۹۹۱ جوهر دولتی که به عنوان رهبر ملی قدرت را در چین به دست گرفته بود به صورت یک جانبه

اعلام استقلال کرد و در سال ۱۹۹۲ به جدایی از اینگوش تن داد. اما روسیه استقلال چین را نپذیرفت و جنگ با آن را آغاز کرد. دولت روسیه در پیانه ای اعلام کرد چین به حمایت کارکن پناه می دهد و از مردم خواست دولتی را سرنگون کنند. اینکه اقدام به اعزام نیرو به چین کرد و مرزهای زمینی و هوایی این جمهوری را بست، در همین حال دناستان روسیه دستور دستگیری دولتی را صادر کرد و سرانجام او در حمله نیروهای روسی جانش را از دست داد.

درگیرها و تلاشها غالبیت به اعتقاد قرارداد صلح بین یلشین - رئیس جمهور وقت روسیه - و اصلان مسخوفوف رئیس جمهور چین منجر شد. در زمان امضای این قرارداد یلشین آن را گامی تاریخی و زمینه ساز پایان درگیریهای ۴۰۰ ساله خواند و افزود که دیدارهای بین مسخوفوف با یلشین در توافقی گذشته و متوقف کردن نوسل به زور در روابط روسیه و چین انجام شده است. در همین حال مسخوفوف این پیام را گامی مهم در تحول روابط روسیه با منطقه قفقاز شمالی و حتی جهان اسلام دانست.

ولی ماه عمل روابط روسیه و چین به پایان رسید و با اقدامات تروویستی چین ها در مسکو، غور جدیدی در درگیرها آغاز شد که این بار ولادیمیر پوتین رئیس جمهور جدید روسیه آن را ادامه داد. سخن طایان و بین لادن پایگاههای آنها را از بین برد و زمینه را برای چینی ها فراهم آورد تا بن به مذاکره با روسیه بپردازند.

نخستین دور مذاکرات مستقیم بین آنها در

مسکو برگزار شد. در این مذاکرات و یکپنور گفتند: نماینده پوتین در منطقه شمال قفقاز و احمد زکیف نماینده مسخوفوف شرکت داشتند. در پایان این دور نماینده پوتین با اشاره به این موضوع که این مذاکرات برای پیدا کردن راه حل مناسب جهت حل و فصل بحران چین صورت گرفته گفت: «این مذاکرات درین اظهارات چند هفته پیش رئیس جمهور روسیه برای خانه بختیدن به فرگیری چین از طریق گفت و گوهای سیاسی صورت گرفت.»

نماینده مسخوفوف نیز گفت: «مشورتهای دوطرف برای پیدا کردن راه حل مناسب ادامه خواهد یافت.»

کارشناسان سیاسی اعلام کردند روسیه اعتقاد دارد جمهوری چین در قالب فدراسیون روسیه موقعیت بهتری خواهد داشت و روسیه با استقلال چین ها موافقت نخواهد کرد زیرا در آن صورت دیگر جمهوری نیز در صندوق کسب استقلال نخواهد آمد که این خود حاکمیت و تمامیت ارضی روسیه را به خطر می اندازد. هر چند چین ها گوشتیدند از مذاکراتی ترکیه در این مذاکرات بهره بگیرند اما مسکو هر گونه میانجیگری را رد کرد.

مواظت پوتین با مذاکره با چین ها نشان از تغییر دیدگاههای وی داشت که حوازه بر این امر را نکند می کرد تا زمانی که چین ها اسلحه خود را بر زمین نگذارند. مذاکرات صلح آغاز نخواهد شد. یکی روزنامه نگار آمریکایی از مسکو گزارش داد: اقدام پوتین در برابر چین ممکن است انتصابی نیروهای مسلح و ارتش امنیت داخلی روسیه را به مخالفت وادار زیرا آنها میلند از استیلا روسیه بر چین که دارای ذخایر نفتی فراوان است و در نزدیکی خطوط مرزی حوزه دریایی خزر به طرف شرق آسیا واقع شده مطمئن شوند، آنچه از سال ۱۹۹۹ در چین آغاز شد و به اشغال این سرزمین توسط ارتش روسیه انجامید. در حمایت بر لادن و طایان توسط یک ارتش به نام عقب و یک چینی با نام شیلیل میاویف صورت گرفت و نهایتاً اصلان مسخوفوف رئیس جمهور این کشور و نیز که عصری میاوهو بود به هر که مخالفان کشیدند.

با خاموش شدن آتش تروریسم در افغانستان به نظر نمی رسد در چین مبارزات با شدت قبل ادامه یابد. به همین دلیل پوتین بر تلاش است از موقعیت به دست آمده برای استقرار نظم و آرامش در این سرزمین استراتژیک استفاده کند.

روسیه نیازمند نظم و آرامش در چین است و چینی ها هم که به اشغال سرزمین خود مواجهند می خواهند حاکمیت خود را در سرزمینشان اعمال کنند. آنها در زمان یلشین دوبره با مسکو قرارداد صلح و آتش افشا کردند. اما پس از مدتی این قراردادها را زیر پا گذاشتند و به جنگ روی آوردند. به همین دلیل این سؤال مطرح است که آیا در صورتی که قراردادی میان چین و روسیه به امضا برسد، طرفین برای پایبند خواهند بود یا اینکه پس از مدتی طرفین به جنگ روی می آورند و این سرزمین را صحنه درگیری خواهند کرد؟

آشوب و ناامنی تبدیل شد و آنها در قالب ترور و انفجار مجتمع های مسکونی در روسیه و خصوصاً در مسکو در صدد انفجارجویی برآمدند. این اقدامات که با حملات گسترده ارتش روسیه به چین و تصرف این سرزمین همراه بود بیش از پیش به دشمنی روس ها و چین ها انجامید و زمینه های سازش و آشتی را از بین برد. در حالی که در دوران یلشین، توافقی بین طرفین صورت گرفت که دورنمای امیدوارکننده ای از صلح و آشتی میان روسیه و چین ترسیم کرده بود. به همین دلیل زمانی که اصلان مسخوفوف - رئیس جمهور چین - در راه صلح و آشتی قدم برداشت، جناح افراطی متمایل به طایان و بین لادن به مخالفت با او برخاست و با دست زدن به اقدامات تروریستی در مسکو، افکار عمومی روس ها را علیه چین برانگیخت، که همین امر به از سرگیری جنگ و درگیری و اشغال این سرزمین به دست ارتش روسیه منجر شد.

چینی ها خاطره دیگری تاریخی به نام دام شیلیل را با خود دارند که سالها مقابل ارتش روسیه تزاری ایستادگی کرد، اما نهایتاً غلبه نیلورود و تسلیم شد (سال ۱۸۵۹) و از آن پس چین رسماً به خاک روسیه منتقل گردید.

روی کار آمدن کمونیست ها در سال ۱۹۱۷ و تحولات پس از آن بار دیگر به چین ها فرصت داد تا علیه روس ها دست به فعالیت بزنند. غالبیت در سال ۱۹۲۴ این منطقه به صورت رسمی به شوروی الحاق شد و در سال ۱۹۳۴ با اخراج منطقه اینگوشن به جمهوری چین - اینگوشه تبدیل شد. جنگ جهانی دوم و حمله ارتش نازی به

کشاکی مردم و راننده های مسافرکش

دو کلمه حرف حساب با

همه باید کمربند ببندیم

گزارش: ایلا آهني

ایست! لطفاً برای شیدن دو کلمه حرف حساب بایستید

ضارنده تلفظ هم بین تاکسیرانها کمتر به چشم می خورد:

کاشی انامه می دهد: «قبل از صدور مجوز، من حداقل هر ماه عفت تا عشت هزار تومان جریمه می پرداختم. اما حالا خیلی خیلی کمتر شده و به ماهی هزار تا دو هزار تومان رسیده است».

او از عملکرد پلیس راهنمایی و رانندگی به هنگام مشاهده جرم و تخلف راضی است و می گوید: «معمولاً پلیس از زمانی که طرح میانین اجرا می شود خیلی بهتر شده است. چون به واسطه این طرح ماشینها حق ندارند در میدانها توقف کنند و بنابراین شلوغی و ازدحام ترافیک در میانین از بین رفته است. البته به جز ساعتی بخصوصی که اصلاً ساخت ترافیک هستند. مثل زمان تعطیل شدن ادارات».

او که از پنج شعبه را تا انقلاب مسافر می برد و می آورد، می گوید: «بشتر کمربند در داخل شهر لزومی ندارد چون اول اینکه ماشین که نمی تواند بالای ۲۰۰ کیلومتر سرعت داشته باشد و دوم، اگر مسافران بخواهند در هر ۱۰۰۰۰ متر یکبار پیاده شوند چقدر سخت است که ترافول بشینند. کمربند را بپند و بعد از صدمه پیاده شود و دوباره کمربند را باز کند و نفر بعد بشیند و همین طور تا آخر! در این صورت شاید در ده ساعت مسافرکشی یک راننده فقط بتواند از پنج ساعت وقتش به نواحسن استفاده کند و باقی وقتش تلف خواهد شد».

استاد آهني که ۱۶ سال دارد و دانش آموز سال دوم دبیرستان است اظهار می کند: «اگر پلیس های داد ما مور واقعی باشند، چقدر وقت کسی جرأت نمی کند تخلفی انجام دهد. اصلاً ما فراتر از رانندگی نداریم. در مملکت ما برعکس به هر میندی مجوز می دهند تا آموزشگاه رانندگی بزنند و بعد هم خیلی راحت گواهینامه می دهند! ما که کمربند بستن که چیزی نیست، چقدر موقع های رانند به مسافر سوار می کنند و تازه کنار دست خوشی هم از دوستان و همکاران می نشاندند و درجعی که در سمت راننده تقریباً نیمه باز است و با دست دوست او کنترل می شود. حرکت می کنند، یعنی به جای حتی شش نفر مسافر، هفت نفر! اما سوار اومویل می شوند».

مصنوع مقصود ۲۶ سال دارد و ابرالور

۳۶

۳۶



با جدیت انامه می دهد: «خبر خاتم معتمد، من راننده باید کسری کرایه آن یک نفر را چطور جبران کنم؟!»
 «فرزته مهرگان» ۲۲ ساله و خانه دار است. او در حالی که طفل پنج شش ماهه ای را در آغوش دارد می گوید:

«بشتر کمربند ایمنی به ضرر راننده است چون آدم حائل قبل از اینکه به فکرشان باشد، باید به فکر سلامت خودش باشد. هیچ آدم مرده ای تا حالا نتوانسته پول خریدار را بپای هم برای اضافه شدن کرایه ها وجود ندارد چون اصلاً به صورت قانونی باید چهار مسافر سوار ماشین بشود. چرا باید پول بی قانون و بی حساب و کتاب در جیب راننده برود».

مهرگان همچنین اضافه می کند: «پلیس در صورت مشاهده تخلف، حتماً باید سخت گیری کرده و جریمه بنویسد. در غیر این صورت ما شاهد هرج و مرج در خیابانهایمان خواهیم بود».

«فاطمی مشتاق» ۲۳ سال دارد و قبلاً راننده بوده است، او می گوید:

«بعد از اینکه ترانستم سرمایه ای جور کنم و مغازه بزنم، دیگر سراغ تاکسی ام نرفتم و الان هم فقط با خط واحد ریت و آمد می کنم».

مشتاق اضافه می کند: «در تهران که اصلاً قوانین راهنمایی و رانندگی رعایت نمی شود. چون مردم آموزشی در این مورد ندیده اند. ما عربی از مردم می خواهیم که کارها را طبق قانون و درست و بی خطا انجام دهند. ولی به آنها یاد نمی دهیم که چطور این کارها را انجام دهند».

مشتاق در آخر می گوید: «الان هم آمده ام سر خط نوید - ونگ تا با دوستانم گپی بزنم و دردونی بکنم اما اگر هزار بار هم اصرار بکنند، حتی یکدفعه هم حتی برای بار آخر سوار تاکسی شان نمی شوم تا به مقصد برسیم».

«حسن کاشی» هم راننده تاکسی است و ۴۶

سال دارد، او می گوید:

«من حدوداً ۲۲ سال است که رانندهم و در این مدت از موقعی که برای خلی های راهی، مجوز

پیش در آمد:

ایست! همین جا که همیشه بایستید! امروز می خواهیم با شما صحبت کنیم. درواقع دو کلمه حرف حساب با هم بزنیم و تازه از شما سؤالاتی نیز بپرسیم. پس به دقت گوش کنید، خانمها و آقایان محترم! لطفاً بفرمایید:

۱- چرا کمربندهای ایمنی را نمی بندید؟

۲- چرا به هنگام جریمه شدن توسط پلیس به او پیشنهاد رتبه می دهید؟

۳- چرا وقتی کسی از شما تقاضای رشوه می کند تا جریمه نشود، اولاً می آید و ثانیاً می گوید؟

۴- چرا تفریق بار و مسافران بیش از حد ایمن شده در این نامه راهنمایی و رانندگی است؟

۵- اصلاً چرا به قوانین راهنمایی و رانندگی احترام نمی گذارید؟

۶- چرا... چرا... و...؟

آنگاه در پی می شوید پاسخ برخی از سؤاستان عزیزان به سؤالات فوق است.

«فریدون کشانیان» ۵۶ ساله است ولی تقریباً

ده سال کمتر از شش دهان می دهد. کشانیان راننده تاکسی است و می گوید: «از هجدهم آبان ماه اعلام شد. مسافر و راننده هر دو باید کمربند ایمنی ببندند. ما هم قبول کردیم. چون چاره ای نداریم. در غیر این صورت از پانصد تا هزار تومان جریمه می شویم».

او که مبدا و مقصد حرکتش پل گیشا - ونگ است، اضافه می کند: «باخی های ما از هجدهم تا حالا ۲۵ تومان به میزان کرایه ها اضافه کرده اند. یعنی مبلغ کرایه را از حد و بیست و پنج تومان به حد و پنجاه

تومان رسانده اند» می گویم: «این مقدار که اضافه شده به خاطر مالیات بر درآمد بشتر کمربند ایمنی است؟! (می خندد و جواب می دهد)

«به ناچار از تاریخ اعلام شده ما حق داشتیم سه مسافر روی صندلی عقب و دو مسافر روی صندلی جلو بنشینیم. یعنی تعداد مسافرانمان پنج نفر بود. ولی حالا سه نفر عقب، یک نفر جلو، و تا یکید می کند، سه نفر عقب، یک نفر جلو! یعنی چهار نفر مسافر» سپس

«به ناچار از تاریخ اعلام شده ما حق داشتیم سه مسافر روی صندلی عقب و دو مسافر روی صندلی جلو بنشینیم. یعنی تعداد مسافرانمان پنج نفر بود. ولی حالا سه نفر عقب، یک نفر جلو، و تا یکید می کند، سه نفر عقب، یک نفر جلو! یعنی چهار نفر مسافر» سپس

مسافران و مسافر کشها

تلفن: ۳۳۳۳۳۵

چرا میزان کرایه ها بدون دلیل افزایش یافته است

تأمین پول است. او نیز در توضیح این موارد می گوید: «درست است که قرار شده در بزرگراهها مسافر جایی به همدار راننده گمرک بند ایتنی نیستند و حتی شهید دام در مورد کلاه کاسکت موتورسواران نیز سخت گیری زیادی می شود و برای آنها هم جریمه تعیین شده اما چه فایده دارد هر رشت در مورد مسائل راهنامی و رانندگی قانون جدیدی تصویب می شود و یا در اجرای تعدادی از آن قوانین جدیت بیشتری به کار گرفته می شود همه به طور قطعی است و پس از مدت زمان کوتاهی حتی توسط خود ما موتور راهنامی و رانندگی هم ناپایده گرفته می شود.»

او همچنین درباره تخلف و رشوه خواری می گوید: «اگر مردم مملکت تا مین باشند و مشکل مالی نداشته باشند، هرگز به خود اجازه چنین کار زشت و کژی را نمی دهند. ولی آیا واقعاً پلیس و مردم مملکت ما تا مین هستند؟»

○ ستوان دوم «اکبر دهقانی» که در حال انجام وظیفه کنار یک اوسیل که در میدان فردوسی ایستاده چنین می گوید: «ظرفیت ماشین در شوروی برای پیشرفته برای نخستین کنار راننده یک نفر است اما می دانید که در کشور ما جمعیت زیاد است و اتومبیل کم با این ماشین دو نفر کنار راننده بسیار خطرناک است و بدیهی اینکه نخستین گمرک بند ایتنی این خطر را در چندان نیز می کند. البته سعی شده با تبلیغ در رسانه های گروهی، مخصوص تلویزیون، مردم تشویق به استفاده از کمربند ایمنی شوند، اما آن طور که باید جواب نداد بنابراین طبق که ۱۴۷ هزار تومان جریمه برای سربشی از این قانون در نظر گرفته شده این قانون فقط برای بزرگراهها در نظر گرفته نشده و باید داخل شهر هم اجرا شود ولی برای نظارت دقیق تر در انجام قانون، گروهی از افراد با درجه ستوان دومی تشکیل شده تا در اتوبانها و بزرگراهها با افراد متخلف برخورد قانونی کنند.

تعداد مسافران هم برای نخستین کنار صندلی راننده چه در داخل شهر و چه در خارج شهر، یک نفر اعلام شده بود که مشخص شد به دلیل تراکم جمعیت در حال حاضر در داخل شهر اجرای آن ممکن نیست بنابراین «مسافر» علیه غلاری، بسن گمرک بند تعداد سربش یک نفر برای کنار راننده را در سطح شهر لغو کرد.»



به خودش حق نمی دهد چراغ قرمز را رد کند.»

○ نکته آخر

چرا جریمه؟ چرا رشوه خواری؟ چرا بهت؟ آیا ما مردمان با فرهنگ نیستیم؟ گاهی که از ظواهر نمایان غرب با حسرت حرف می زنیم، وقتی که از آن رزق و برقیه از آدمهای رنگی و لباسهای عجیب و غریبشان سخن به میان می آوریم، چرا به این موضوع فکر نمی کنیم که تقریباً همه آنها سعی می کنند هیچ تخلفی نسبت به قوانین راهنامی و رانندگی مرتکب نشوند و اگر هم خطایی از آنها سر بزند با برخورد شدید پلیس مواجه شده و به خود اجازه اعتراضی نسبت به آن برخورد را نمی دهند؟ اینجا روی سخن ما فقط با راننده ها نیست بلکه باید به عماران پیاده هم تذکر داد و از آنان پرسید: «آیا رد شدن از خیابان به هنگام فریز بودن چراغ برای مصلحت از عبور عبور از شما فردی شجاع و باصلوات می ماند؟ یا اقتدر از نظر زمانی کمترین می کند که فوت وقتتان را در جاهای دیگر بجاور کنید؟»

با شما راننده عزیز، به چه عنوان به خود اجازه می دهید که پیشنهاد رشوه به پلیس بدهید؟ اگر اینکه پلیس ما تا مین نیستند شما تا مین نیستید و عهد زبانی از مردم از نظر اقتصادی دچار مشکلند، هیچ شکی نیست اما این موضوع نباید باعث سوءاستفاده از قانون شود. هیچ کس هم حق ندارد تسری حقوق و امتیاز خود را با رشوه گرفتن از افراد عادی جبران کرده و قسمت گناه و معصیت را نیز با توضیحات خنده دار و مضحک برای خود حل کند!

حال برای ختم کلام از شما می پرسیم آیا پولداری که بگویای آفتاب ایست و تفرات و بی نظم است و...

فراق احترام است
بنابراین جامعه متعتمد بر فقط حواسی با تکنولوژی پیشرفته نیستند، متعتمد بر کسی است که با فرهنگ تر، قانونمآبان تر و شریف تر باشد.

ستوان دوم دهقانی همچنین در مورد افزایش مقدار کرایه ها توضیح می دهد: «در این مورد خیلی ها اعتراض می کنند. اما واقعاً قانون یا بصره خاصی در اختیار ما نیست که بتوانیم با این معضل روبرو شویم. بنابراین تاکسی رانان خودش میزان کرایه را بنا به سلیقه گاهی یا افزایش می دهد و شهروندان لطف می توانند به حرمت تاکسی رانان شکایت کنند.»

○ ستوان «ابوالفضل قاسوزاده» که لیش میدان فردوسی ایستاده و مشغول فرجام وظیفه است می گوید: «به نظر من یک پلیس واقعی اگر مرتب و منظم و قاطع باشد، هیچ احتیاجی به جریمه کردن نیست، چون یک پلیس قاطع و باوجدان اقتدر دقیق انجام وظیفه می کند که هیچ کس به خود اجازه سربشی از قانون را نمی دهد. اما متأسفانه بارشایی بسیاری از ما موران ما از آنجاست که به چه قانون اقتدار و توانایی ندارند خود من خواست یک راننده متخلف را جریمه کنم برای من کارت شناسایی درآورده که بنده هنگام شما بگویم در این شرایط من باید چه کنم؟ متأسفانه می گویم: باید جریمه داش می کردم. ولی درجه او از من بالاتر بود!

در مورد باجگیری و یا رشوه خواری هم باید بگویم: چندین بار که به من از طرف راننده های پیشرفته بنده صورت جلسه کردم اما متأسفانه به جای اینکه تشویق شوم، مرا کوبیدند.

یک موقع هابی می بینید، برای جریمه شدن در ارتباط با طرح میابان حاضرند در برابر جریمه رشوه بدهند تا ماشین یا جرایلی حمل کرده ولی با نهایت تأسف باید عرض کنم که بعضی از قسارکنان هم بیول می کنند که باعث سرفاقتندگی ما است.»

وی همچنین اضافه می کند: «در کشور خودی پیشرفته قانونی که در ساعت ۱۲ صبح اجرا می شود همان است که در ساعت ۱۱ صبح اجرا می گردد اما من نمی دانم چرا در کشور ما راننده به خوش اجازه می دهد ساعت ۱۲ شب چراغ قرمز را رد کند، در حالی که ساعت ۱۱ صبح اگر ما موران ما چهار تا پنج تا حتماً جریمه داش می کند و او هم با جرات نشی کند و با

بین لادن در مصاحبه‌ای که ۱۷ روز پس از حمله به نیویورک و واشنگتن انجام شد، ادعا کرد: «القاعده متشکل از جوانان تحصیلکرده‌ای است که از کوچکترین شکاف در نظام مالی غرب به اندازه خطوط کثیف دستشان آگاهند»

غریب بهر بود به‌طوری که در گفتگو با یک روزنامه‌نگار انگلیسی در سال ۱۹۹۶ میلادی حاصل سرمایه‌گذاری‌های خود در سوئد را از طریق عمارت اسکاتلند لرنلی کرد و مدعی شد در این سال بیش از ۱۵۰ میلیون دلار ضرر دیده است.

شبکه‌ای برای اداره امپراتوری جهانی

به هر ترتیب این‌گونه که سیاست سازمان القاعده بحث خبری برلین از آنچنان ذخیره جنگت مدعی پشت‌گرد است که دفتر آثار، یک امپراتوری جهانی را از خود می‌داند.

بیوهه است که القاعده به‌خاک‌بانی به کار پیروش شترمرغ و نگهداری قایق‌های ضد میگو در گنیا خریه مناطق جنگی در ترکیه تجارت لباس در افریقا و خرید رهنمای کشاورزی در نایجریا پرداخت است که البته و اساس گزارشی سازمان اطلاعات ایالات متحده آمریکا برخی فعالیت‌های کوچک اقتصادی این شبکه پرشنی برای عملیات تروریستی بودند است.

حاکم اینکه این کار خجالت و طرهای بزرگ اقتصادی تنها نقیصه‌نگار مالی کردها القاعده نیست. همه سابقا دولت سعودی از طریق وزارت امور نیی خود که برای تأمین نظریه‌پردازان به‌وجود آمده است، رخص میوه ۱۰ میلیارد دلار به سازمان‌های اسلامی کمک می‌کند و فرزند این مبلغ جهت اهداف اجتماعی فرهنگی و انسانی ترنظر گرفته شده اما مقامات امنیتی و اطلاعاتی ایالات متحده معتقدند که مالی از این پول وارد گم‌صدوق بین‌لادن می‌شود علاوه بر این سازمان بین‌لادن مبلغ فرخ‌ور

باشگاه ملک عبدالعزیز باجریست سونه که در پروژه‌های زمین‌بشی سوئدان و افغانستان سرمایه‌گذاری‌های فراوان کرده است. پس از خروج از غریبش در سال ۱۹۹۱ به سوئدان نقل مکان کرده و با راهاندازی شرکت ساختمانی «الحجره» فرودگاه جدیدی در بندر سوئدان ساخت و آن را با هزار و دویست کیلومتر راه به پایتخت این کشور متصل کرد و دولت سوئدان جز به جریان این تلاش یک کارخانه بزرگ و بانکی در «فرموده» راه نری دیده کرد.

شرکت دولتی العقیل شرکت تیگریست که می‌لادن فعالیت‌های تجاری بازرگانی خویش را از آن طریق به انجام می‌رساند و در شرکت سرمایه‌گذاری تنها به سهامت که در معاملات بورس فعالیت می‌کند، بانک و التسلط بر یکی دیگر از مؤسسات تحت مالکیت است تا به این ترتیب به فریب به انتقال شادمانی اقتصاد نسبی ادوات باشد.

شاهداتی که چندین سال قبل در دادگاه منشی به دادگاهت و به‌گزارش در محارت آمریکا شرکت داشتند دادگاهی که در آن نیز چند تن از اعضای شبکه القاعده محاکمه می‌شدند امعا کردند «القاعده چنین کارخانه تر سوئدان راه‌اندازی کرده است» و مزارع وسیعی را زیر پوشش گشت محصوراتی که از باغام رومی تا آندون‌گوان سوخت زیر کشت بوده است، و از فرآورده‌های همین زیرپاشات که این سازمان شرکت بین‌المللی «الاکلار» از برای تولید صل و شیرینی به راه انداخته است.

سیار از این پروژه‌ها البته با اهداف سیاسی در سوئدان شکل گرفت تا از این طریق بین‌لادن به عنوان یک نیگزار که در پی منفعت خود است به مردم این کشور نشانده شده و از حمایت مردم سوئدان جهت تأمین امان

دیده‌اند. ساداست گوشیده تا از آنچه در داخل موزه‌های لونی می‌گذرد با شناسایی و از این پس نیز قصد آن خود تا در همین مسیر بوده اما که اتفاقی در آسوی موزه‌های کشور رخ می‌دهد و زنده‌های این چنین موزه‌های سیاسی کشورها را در پی خود که هیچ‌یک زنده‌های باستانی یونانی مریدان آوان، پراختند و معلومی می‌گردد و اتفاقی که دو ماه و چند روز قبل در ایالات متحده آمریکا اتفاق افتاد یک حمله تروریستی به این کشور حوزان آن حق خود را از نقد دادند می‌نمودند از همین جهت رویدادهاست.

ناقص ماری که در آمریکا پراخته شده و در افغانستان اتفاق افتاد و این روزها سیاست‌داران جهان سخط به تکلیف افتاده با شش‌ماه سرقتی بی حاشه را رقم کرده و جنگ در افغانستان راه به پای برد.

بر طول نام این حمله ناکام تا به پیش از حمله نگذاشته و مجتبیان پس از آنکه شش‌ماه فعالیت‌های تروریست‌ها شناسایی با بر مطلوبیت‌های صفت افغانستان دوماه شده چهره مصوم را درخیزد و از افعال فاش‌معلول شایسته.

«شش ماه لادن» و «چندین سال منشی» این اتفاق است و سیاست‌داران آمریکایی با ماه‌ها حوزان صفحه سده سخن رفته‌اند که گفتار بونی وی در ماجرای بازخود منشی‌ها راه الهی می‌رسد، هر چند که شش‌مردن پس از آن حاشیه نیز چش بود که این الهام را بعدتر کافی تجویز کرد.

حال در این محال اندک گوشه‌های تاریک زندگی مالی و فعالیت‌های او و سازمان «القاعده» روشن‌تر خواهد بود.

اقتصادی که لادن بر سر می‌داشت

روزهای که نام بین‌لادن را تنها یوسف و همکارانش و اصنام اعداد معدودی جز اینها در جهان شنیده بودند برای نخستین بار در سال ۱۹۸۶ در گزارش وزارت خارجه آمریکا با عنوان «شکل‌گیری تروریسم جهانی» از او به عنوان یکی از شناخته‌شده‌ترین فعالان مالی گروه‌های تندرو اسلامی در جهان نام برده شد، مدیده ثروت شخصی بین‌لادن وسیع و نامعوم است و از رقم از چند میلیون دلار تا یک میلیارد دلار را بر او برآورد شده است.

پس از ده‌هاه میسیر با ترسان مالی آمریکا تلاش فراوانی را آغاز کردند تا با بررسی اطلاعات سیستم‌های بانکی و مالی بتوانند فعالان تأمین مالی حمله به نیویورک و واشنگتن را پیوند امعا تر کوشش برای رهایی پول اعم از ورود آن به حساب‌های بانکی سازمان «القاعده» و خروج آن آن اگر غیرممکن نباشد. سبیل سخت است به‌ویژه آنکه این بررسی‌ها نشان داد حمایت دولتها از تروریسم و روبرو در کفش می‌یابد و حمایت‌های مردمی به بزرگ‌ترین وسیله جمع‌آوری پول برای چنین شبکه‌هایی تبدیل می‌شوند.

بین‌لادن فارغ‌التحصیل رشته مدیریت و اقتصاد از





گفتگوی اختصاصی سید علی میرسعید با

حاج سید حدادیان

جوانان مانسبت به
افتخارات گذشته

عشش دارند

نوآوری همایش سوخکان وصال
فرصتی بود برای سید ابراهیم حسینی که در
حاجیان و پوهی اگرچه مختصر به شرحی که در
صل ما بوده و هستند اما همچون برنامه‌های نور به
سوی مبدا هستی و احوال که ایشان خرم‌سال مراد و
فرش رقص را سازد پر کشیده و می‌کنند. این
همایش به‌عنوان یک رویداد مهم و تاریخی در
تاریخ همایش‌ها که سابقه در جبهه‌های مختلف علمی
فرهنگی و مذهبی، سرشته گمنام سید ابراهیم حسینی
هست گفتگوی سید ابراهیم حسینی، او که در جوانی
نوآوری این همایش و دعوت بی‌دوبع و فرهنگی را
متحمل شده سید ابراهیم به سبب آنکه با سید حسینی
از شما دعوت می‌کنیم این گفتگو را مطالعه کنید.

در ابتدا گفتگو و چگونگی نوآوری همایش
سوخکان وصال

آیا پس... الرحمن الرحیم و به نستین الجمن
اینکه نیکو تعبیر می‌کند مقام معظم رهبری که به
سرپرستی جناب آقای امیری اسفندقه از شاعران
معاصر اشاره می‌شود حدود شهرورمان به پیشنهاد
بخش از اعضای الجمن تصمیم گرفت که همایش
را برای اعتدال جایزانه شیبایی برگزار کند به
نام «همایش سوخکان وصال» این همایش برنامه‌ای
بود برای آشنایی بیشتر نسل جدید با این بزرگواران
و همچنین زمینه‌ای شد برای آفرین عشق و
علاقه جوانان این دوست و شعرای جوان نسبت به
ساخت مقدس جایزانه شیبایی که هم ایران معرفت
کردند و هم ایران عشق و محبت.

البته شاید یکی از انگیزه‌های ما این باشد
بنا بر این که ایشان نسبت به این بزرگواران بوده که
واقعاً ما هر چه انجام بدهیم نمی‌توانیم آن‌ها را به
دلیل دیگران معرفی کنیم این بزرگواران به نسل
جدید و آشنا شدن با ریشه‌های حسنه آفرینی‌ها و
روحیات بلند این عزیزان و همچنین دره‌های خود
به فضل الهی در بدو رسیدگی به پیشنهاد
برگزاری همایش با استقبال قابل ملاحظه شاعران
جوان مواجه شدیم. از آنجا که ما همایش را در سطح
کشور و دعوت داده بودیم از یک طرف شاعران از
سراسر کشور بخت محبت می‌کردند و شعر می‌فرستادند
حتی از روستاها و شهرهای مختلف آناری - مناجار
از پهلوانان - به دست ما رسید.
ما طرفی که هم ایران غرختندی و

ترویج و ترقیب شاعران نامدار و جوانان
مواجه شدیم از جمله جناب آقای لژوده
جناب آقای کاکایی، جناب آقای امین‌پور و دیگر
بزرگواران. این کار موضوع خاصی را در برداشت
چون اینها را کار زیاده است اما جایزانه
شیبایی به طور ویژه مورد توجه قرار گرفته بودند
و کار به این شکل پایشان انجام شده بود یعنی
اینکه همایش در نو روز برگزار بشود و این تعداد
افر را بچانه‌های یکی از بزرگان این مقام و روزگاری
این آثار این بود که علی‌رغم اینکه بعضی‌ها
می‌گفتند ادبیات دفاع مقدس در این دهه نازد فسیل



ولی مردم بداند
برای شناسایی
تا روز یک جایز
شیبایی بنفش
را با اسید
می‌شویند
مطلب
می‌شد.

می‌شود و خیلی نمی‌شود در این زمینه کار کرد
نسل جدید ما و شاعران جوان ما نشان دادند که
ریشه در سل گذشته دارند و به حسنه آفرینی آنها
صابت می‌کنند و کلاً از کار در زمینه دفاع مقدس
استقبال می‌کنند.

کشتنایی که با همایش‌ها سلسله داشتند نیز از نحوه
ارائه کار و کیفیت خوب همایش خرم‌سال بودند و
استقبال هم کردند. البته آثار برگزیده در مجموعه‌ای
به نام «این سال همایش سوخکان» منتشر خواهد شد و در
اختیار علامت‌های قرار خواهد گرفت.
همایش سوخکان وصال در نو روز برگزار شد
و از استقبال قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود حدود ۵۰
اثر به عنوان آثار برگزیده انتخاب شدند و در همایش
فراتر شد و از آن ۵۰ اثر به ۴۰ اثر برگزیده‌ای
قدیم کردیم. آقای امیری اسفندقه نیز این همایش
برگردد و همچنین اجرای همایش هم با از بود. از جمله
شرکت‌کنندگان این همایش جناب آقای لژوده، جناب
آقای کاکایی، جناب آقای بیگی، جناب آقای محمد
سید میرزایی، جناب مصطفی معینی بودند. کلاً
شاعران زبانی در این همایش بر حسن حسینی داشتند.
متن‌های حضور شاعران افتخالی چشمگیر بود. آقای
سیدرضا محمدی که اثر بسیار خوبی هم ارائه
کردند. آقای سیدضیاء قاسمی سرکار مقام محسوب
ابراهیم و... از دیگر هنرمندان همایش بودند. چنانچه
شاعران حاضران در این همایش شرکت داشتند از
جمله جناب آقای حسینی از قزوین که خوشنویس
جایزه شیبایی هستند. و اثر بسیار زیبایی را ارائه
کردند که مورد توجه قرار گرفت.

و در پاره‌ها شعر دفاع مقدس چه حد
نایم کار است
تا با توجه به فرمایش مقام معظم رهبری اگر ما
می‌خواهیم حسنه‌ها را بیاوریم باید
آنها را در قالب‌ها تر بیاوریم که البته

تألیف شده است مقام معظم رهبری خود در
عرضه ادبیات از فضلا و ادبا هستند. آنچه ما
از سخنان ایشان استنباط می‌کنیم این که اگر
می‌خواهیم حسنه‌ای را بیاوریم باید آن را به شکل
آنها در قالب تر بیاوریم. یعنی هم آن را به شکل
به اصطلاح ادبیت هر حسنه‌ای و هر سخی را
تصنیف می‌کنند.

در اینجا با دفاع مقدس - تاریخی و صف و
بسیج انجام شده است اما تفاوتی با شعر ملاحظاتی هم
شکل گرفته نقیض حرفی نیست و می‌شود چنانچه
تا می‌تواند این ارتباط حرف دارم که فعلاً مطرح
نیست کم آن‌ها... در فرصتی دیگر. اما باید بگویم
در ادبیات نوعی ادبیات حسنی موجود است که در
نوع حسنی تاریخ آرمایی یک ملت بیان می‌شود
مثل حسنه‌ها و ترانه‌ها و ترانه‌ها که در ادبیات
که روشنی بود در حسینی

متن گردانم رستم داستان
در ادبیات حسنی از گونه‌ای که می‌سازند،
خلق‌الاله ساختن از اجزای ادبیات حسنی است، و
این کار در هر حسنه‌ای مختلف جهان شکل گرفته
است. اما در دفاع مقدس با واقعیت خلق‌الاله
زیبای مواجه بودیم با یک رگباری برخورد کردیم.
از لحاظ کلی و کلی عرصه دفاع مقدس گسترده
بود یعنی ما مرزی مشخص از هزار کیلومتر، ترس
از ششت سال به دفاع مقدس برخاسته و در دل
جنگهای بسیار کوچک و گویا مدت‌ها از این
حسنه‌های بسیار بزرگی را ملتها و دولتها به وجود
آوردند و حتی ملو کردند و این جزئی از کل بوده که
در ادبیات حسنی این را داشته باشند و از گروه قرم
ساخته ولی ما کار بطور خیلی ساده نگاه کنیم یعنی
تصد نظر و باطن به داشته باشیم. چنان با بزرگی
شکوه و عظمت امرج حسینی که حتی گاهی مجبور
می‌شویم آن بزرگی و عظمت دفاع مقدس و
حسنه‌های آن را کوچکتر کنیم و آنقدر موضوع را
ساده جلوه دهیم تا برای دنیا قابل فهم باشد. آنها
گروه‌ها را که در ادبیاتشان تبدیل به گروه می‌کنند، اما
مادر واقع‌گرایان را داشتیم و آنقدر که در طول دفاع
مقدس داشتیم و داریم که از آنها حتی به اندازه گروه
سخن بیاوریم و پرداخت نشده است و هنوز خیلی جایی
نمانده دارد. البته قطعاً و بقیه نورمانی و حال حاضر
بناشیل بسیار زیباتر دارند. یعنی نمی‌توانیم به
جرات بگویم که به سبب به سال گذشته و نسلی که
حتی در عرصه دفاع مقدس حضور داشتند از نسل
جدید خوب حمایت بشوند اگر خوب به سبب به
آموزش و فعالیت دفاع مقدس در عرصه ادبیات بوده
بشود شما خواهید دید باطن و در این همایش
در شنیدن در سایر زمینه‌ها هم ثابت خواهند کرد که
کم نخواهد آورد. البته تا اگر نو جوانان ما خوب حمایت
بشوند و تاریخ دفاع مقدس و تاریخ انقلاب خوب به
آنها انتقال داده شود و برای آنها جایز گردد مطمئن
باشیم که اینها با آمادگی هر نوع حسنه آفرینی
را خواهند داشت.

آمادگی شکوف و قابل ملاحظه ما در همین
دانشگاه تهران. کلاسه‌های رزمی گذاشتیم از سید
ایمان‌نارون مرسی آوردیم و شیبایی درس



ارتباط با دفاع
مقدس باید مثل
تکرار با پای آب داد و
نظام و فرهنگ
آموزشی ما حضور
داشته باشد

و یا اینکه

ممکن نیست اسر حامی را مایل باشد
که بماند جوانان نسل گذشته در حربه
حامی و دفاع مقدس چه افتخاراتی را کسب کردند
جوانانی که در مابین دنیا ایستادند و مسندهای
سیار درخشان و بزرگی را خلق کردند.
همن که بنامیم که عطش هست توان هست و
پشتبیل موجود باید تبدیل به نیروی جنبشی بشود
و برای اینکه این امر صورت بگیرد کار همه جانبه و
برنامه ریزی دقیق باید صورت بگیرد. بعضی
گروه‌ها به مختلف فرهنگی پیچیده آستین بالا می‌زنند و
کار بکنند نه اینکه مسائل روز و حاجت‌های
سیاسی، چنان‌که این‌ها را غرق بکنند که از این ارزشها
غافل بشوند این خطرناک است یا سرانجامه از
برخی انتقادات به نفع جناح خاص، این معضل
است و خطر دارد.

● روزگرم به نادره پروتکل‌های حمایت و تبلیغ است
و به کارگیری هنر در دفاع مقدس
تا قصه از آنجا شروع شد که غلام مریم آرین
که از جوانهای خرب و مستعد هست یک غزلی
گفته بودند که این غزل برداشتی از سه قطره خون
سگ و لنگر صاف هدایت بود و با این مطلع شروع
می‌شد

«برای هر که به او قدری استخوان می‌داد
نشسته بود و دمش را تکان تکان می‌داد»
من با ایشان صحبت کردم که شما به این خوبی
سگ و لنگری را که نوی پیاده‌روها هست و با
اشخاصی که زندگی سگی دارند - که می‌نویسند
مضامین ریاضی برایشان پیدا کرد- را توصیف کردید
و این حاکی از نگاه بسیار دقیق و ظریف شما نسبت
به دروهی جامعه است، شما آنها را می‌بیند و اینها
را به یک تبدیل می‌کنید چطور است این شب شعر مدیون
جانبازان شیپایی که یکی پس از دیگری به شهادت
می‌رسند داشته باشید وقتی این مسأله که در ادبیات
مطرح شد قرار شد به این مناسبت یک شب شعر
راه به یک تبدیل می‌کنید استقبال کردند و این شب شعر مدیون
شد به همایش و اصلاً کار به این شکل گسترده
در آمد و یکی از شعرهای موفق این همایش که شعر
ریاضی در وصف جانبازان شیپایی سرود حسین
غلام مریم آرین بود.

داغداره

فایده، دو تن از جانبازان شیپایی را
آوردیم در اینجا و صحبت کردند.

وقتی دانشجویان عکسهای شیپایی شده را
دیدند متقلب شدند وقتی سینتیک جانکاز شیپایی
پشتی ناول می‌زند و با اسید آن را می‌شویند
می‌فهمد که این مسأله که گوییم نیست، فیلم شهدا
و جانبازان را هم در تهران و هم در شهرستان به
مایش گذاشتیم و در ارتباط با همایش هم شعر را با
این مسائل آشنا کردیم تا توانست در تالارهای
واقعیت شعرهای بسیار زیبایی را ارائه دهند.

آنها نشان دادند که املاک لازم را دارند. مثلاً
غلام کبری موسوی یک غزل را در تحدید مطلع
داوند که این شعر چند نگاه دارد یک نگاه از دید
جانباز شیپایی است که بچه او به ملاقاتش می‌آید.
یک نگاه از دید پدری است که به ملاقات بچه
خودش آمده و نگاه سوم نگاه دختری است که بر سر
هزار پدر به ملاقات او رفته است، بسیار زیاده از
تکه‌ای از این اثر را می‌خوانم که می‌گوید
دوباره می‌بری از بچه‌های کوچک پدر

تن نو بال‌کنکهای سرخ‌تر دارد
چقدر زیبا ناول را به تصویر کشیده
تفسیری که از شعر آقای محمدحسین صحبت کرده
است که می‌گوید
پدر بلند شو این خاکبرد و یخ زده است
برای سینه‌ات این سرزده‌ها ضرر دارد
یا جای دیگر می‌گوید

و شعله تاولها پاره تن پدر است
و زخم حکم چگر گوشه پدر دارد
جناب آقای فروغ که ترانه بسیار زیبایی سروده
بودند، و در می‌یابید در کنار عنصر عاطفه چقدر
حماسه‌ها در خویش دارند ایشان می‌گویند که:
داغ دما شدیم و هفت شهر عشق را گشتیم
ما نفس یک‌بار ندریم
معلومه کیا بیرند...
یا اینکه

«بچه‌های خودم سرخ‌توان به روی طایکی
بچه‌های خط اول آسروم و سر کشیدند»
بار اندیشه، بار منطق که در این سخنان هست و
بار هنر آن ارزشمند است.
با آقای سیدرضا محمدی که می‌گوید
نهمه در یکند تن را جابجا

ملی و حلقه بسته نبوت سحابها
همچنین جناب آقای عزت‌الله، عابدی، جناب
آقای مؤذبه، سرکار غلام حالی، جناب آقای تبریع
جناب آقای یگنی، جناب آقای کاکایی و جناب آقای
شهرام شکوه آثار ارزشمندی را ارائه کردند.

● شما می‌پسوز، آقای افری در این زمینه نزدیک
تا توفیق داشتیم که چندین قطعه در زمینه دفاع
مقدس و شهدا و جانبازان براسیم که اکثر دو بیت
و رباعی هستند و چند اثر دیگر هم در این همایش
ارائه دادیم یکی از این سروده‌ها اینطور را دارد که

ایدم ایدم شی رخت را ایدم
نفل زده‌است پیکر زهرور
از شوق تو در پوست نمی‌گنجد

مرد جاده‌های تلخ

نویسنده و مستند
محمّد بن سید

این زندگیمه در دو شماره به پایان می‌رسد

هفته گذشته که به دلیلی مجبور به مسافرت بودم انگریز نوشن داستان زندگی‌ام در فتم عرقه زند قلمبه این طوری روید:

با انیورس داشته به‌سوی محل زندگی علمای - سستار و بلوچستان - می‌آمدیم. انیورس تقریباً پوره و قطب سه چهار جای خالی داشت. طبق معمول این روزها هیچ‌یک از مسافران کاری با همدیگر نداشتند و همگی مردشان در کار خوششان بود. چند نفری خوابیده بودند، یک تعداد نشسته کتاب و مجله می‌خواندند. همه به استاد علامه شده بودند و نگاهشان به درختانی در سوی جلده بود که پریشان از یخی چستانان می‌بود و - لاله - بر فکتر روزگار خوش بودند.

دو سه ساعتی به قصد محل ملاقه بود که ناگهان انیورس چند بار ماسره‌گرد کردی خودی خود از نفس افتاد. راسته، لعلهای مشک گرد و بعد از سر لغین باشت گردی سر فرمان و با حساسیت گفت: این چند ساعتی که درام می‌آوری بیگانه. این را گفت و از پشت فرمان بلند شد و رو به مسافران کرد و با لحنی که شرمندگی در آن موج می‌زد گفت: «آقایان محترم انیورس خراب شده، خردم خود را این وضعیت ناگهی ام... ولی دست من نبود، باید همگی بیایه پیش ما ملاتین بیک بشه. وقت آگاه همگی ماشین‌رو به بنیم امکان داره دروشن بشه!

فرودند. مسافران آغاز شد. یکی می‌گفت: «بالای سوار اگر می‌گرمی تا الان رسیده بودیایه! این یکی می‌گفت: «ما که می‌دوستی ملاتین خراب است وایه چر می‌سافرت برادر گوی!» دیگری پاره‌پاره گذاشت و انصاف راننده را به هم زخمی کرد.

مرد حساسی شهر غرور که نیست... ما پوری بیات نداشتیم... صلاه وسط این بیابان می‌خواهی راهمون کنی؟ باید برای ادامه مسر هم خوشمان باید از جیب خوشمان پوری بدهیم؟

راننده که مرد پشیمانی بود شیطان را لغت فرستاد و گفت:

«اگرچه به من می‌بویست نیست و طرف حساب شما شرکت تلخونی مسافری است و ضمن اینکه رفقی ملاتین طراب به من هیچ نمی‌گفته اندکی کند و ترغیب داشته باشد اما باید من فارم بیگم شما ملاتین رو دل بدهید تا

بروشن بشه و خیه زامو باهم میره! حالا سر پول بیلت نان را می‌خواهیم؟» بدی چشیا هر کس می‌خواه بدهد من او جیب خردم پورادر میدم!

مردی که صحبت از پول کرده بود جلو رفت و هزینه پیش را - در کمال درستی و بی معارفی - گرفت. انگار قیامت این کار توسط او رخعت که تعداد زیادی از مسافران نیز کار او را تقلید کردند و سپس همگی رفتند کنار جلده منتظر یک انیورس دیگر استفاده از این میان فظ من و هشت مسافر دیگر بودیم که اخلاقی و جوانمردی را رعایت کردیم و به راننده گفتیم: «اگر تا فرماشم هم اینجا بایستیم تا ملاتین شما رو بشن بشمار اینجاست» مرد راننده شکر کرد و پس از چند لایه نامل و نامل گفت:

«با اینصافا حتی ملاتین نشماره که بیکار استرات نرم از بعد درحالی که پشت فرمان می‌نشست ادامه داد: [این ملاتین ما مثل بعضی از امفلسنت که اگر دوست داشته باشند با آدم رای می‌ایه] هر کار کنی روشن نشماره در همین میان یک انیورس دیگر ایستاد و مسافری که برین بودند به طرفش فرودند. ظاهراً آن انیورس پوره و همه مجبور شدند سرپا بایستند. هنوز آن انیورس را نیفتاده بود که راننده با استرات زده و ملاتین روشن شده بود. هنوز شادی ما تمام نشده بود که آن مسافرا نیز برای فرار از سرپا ایستادن تا نصف همگی فرودند به طرف انیورس ما. ولی آقای راننده که حساسی غیبتش کرده داشت: «بسم الله پوری ملاتین تا آن گریختن می‌فرمایید کورین و هم ملاتین گریزان آدم اما ملاتین این گریزان این است که تا آنجا سرپا بایستیم!

بعد از میان هیول و شایع ما که فال بر تانگه کار او برد راه افتادیم و آنها همگی روشن شدند سرپا بایستاد. در طول راه از آنجایی که لفظ ختم ضرر بودیم هر کدام از مسافران ماجرای زندگیشان را گفتند و یک تنگ آنها فکر می‌کرد، بدیخت‌ترین انسان است اما ملاتین من شروع به گفتن کردم همگی بدیختی خوششان را از پای برداشتن اشتباه یکی از مسافرا - که خواننده ملاتین اطلاعات پشیمان بود - به‌شدی شد برای نوشن و ارسال این داستان زندگی!

از دوران کودکیم فقط کتک خوردنهای پایی و هر روز مرا از پدرم به پای دارم. کتک روزی اتفاق می‌افتاد که از دست پدرم به وضع بدی کتک بخورم. بکروز به خانه اینکه خرس می‌خواهی بکروز به نایل کتف کتف کتف کتف کتف کتف بعد به این خاطر که تری کوجه فریاد بازی کردم...»

من اما برخلاف تصور همه به این کتک خوردنهای عادت نمی‌کردم. فقط به این دلیل که به نافع کتک می‌خوردم. بعد هر قدر فکر می‌کردم دلیلی برای این همه ظلمی که از سوی پدرم بر من شده نمی‌فهمیدم! وقتی سایر همکلاسهایم از صحبت پدرشان می‌گفتند من فقط به این می‌اندیشیدم که:

«چرا پس چرا پدر من مرا که مرزاندش همنه دوست ندارم؟» دایمیک بکروز. مرفعی که ده پازده ساله بودم. فقط به این خاطر که بدون اجازه پدرم کتک تلخونیوزن را عوض

کردم [درحالی که پدر در اتاق دیگری مشغول خواندن روزنامه بود] طوری از او کتک خوردم که برای اولین بار - درحالی که لب و دهم خوشین پوره - به پدر معترض شدم. «بابا چرا اینقدر ستم می‌کنی! اگر من دوست تلخونی بگو تا از این خواه بروم!

پدر... حسین الان برو... این حواب پدر بود من بر اینخیز به ملاتین بنگه کردم. در چهارم او نه شکت بود و نه تلخونی به گینه بود و نه نایب! در شششش اند چیری به چشم می‌خورد شب به یک راز!

در آن لحظه مجال لکرتن به این چیزها نداشتیم. غرورم چنان شکست شده بود که بدون معطلی به سراغ تلخونیام رفتم و چند دست برداشتم و از خانه زدم بیرون. در آن لحظه خیلی دلم می‌خواست پدر یا حتی مادر - که او نیز دست کتک‌زدنی از پدر کمتر نبرد - مدایم کنند و دوباره و صدبار، کتک بزنند اما باید از رفتن بشود اما گری می‌نو از این واکنش من خردحالی بودند که حتی جراب خدامملاتی مرا که همزمان داشتیم اشک می‌ریختیم نیز ندانند!

از خانه که بیرون زدم و نوبی کوجهدها و خیابان‌ها را افتادیم را بخود اندیشیدم.

«پدر کجا بروم؟ یک سرچرجه پازده ساله در این شهر کوچک که همه همدیگر را می‌شناسند به کجا می‌توانم بروم؟

همین طور لغتتم گریه می‌کردم و راه می‌رفتم که پایه ام افتاد: «حالی هست که سالها بود پدر و مادرم رفت و آمد می‌کردند در تصورات کودکیام به این نتیجه رسیدم که:

«وقتی پدر و مادرم از دایه نعت بروشان نمی‌آید و از من هم خوششان نمی‌آید، پس لابد دایه نعت از من خوشتر می‌باشد!

این تصور بدیختی کودکیام بود اما دوست از آب درآمد! چرا که وقتی در خانه نالی رازدم و پدر بزرگم را از پای کتف - که پادانی نام زندگی می‌کرد - همین که پدر بزرگم را به این سر و وضع زخمی دید ناچار آگاه دادند.

«پاشین... کدام باوالمردی تورو به این رود برآورده پسرم؟

و من که پس از سالها یک ششوز پیدا کرده بودم سر در آغوش او گذاشتم و گریستم. بعد نوبت به دایه رسید که داخل حیاط شد و مرا از پای گرفت و از ایندین خوشهای دلمه بسته روی صورتم طوری با خار خود که بخش کرد و گفت:

«خدا یا بی به روز این چه آمده! سر در آغوش دایه گذاشته و یک قدر سیره گریستم و در همان حال از دایه و پدر بزرگم پرسیدم: «چرا دایه بیرون پدر چرا بابا سر کتک می‌زدی و پدرم به خراش و برادر بزرگ - که او نه از من خیلی شیطان تر هست - از گل لکرتن بهترن می‌گفت؟ دایه جواب مرا مامان و بابا متوجه نشدند. چرا دایه بیخه متوجه می‌شود نمی‌کند و نیز نمی‌گفت...»

همین طور که داشتیم می‌گفتیم و می‌نالدیم. نگاهم به ششمان پدر بزرگ افتاد که بر پوره از اشک. پیرمرد طوری گریه می‌کرد که من هم غم خور را فراموش کردم و انگار داشت چیز را هم زمره می‌کرد که کم از من ملاتین داشت گریه می‌شد. گوی می‌خواست چیز را بفرماید. اما داشت از روز خوشی من خبر می‌گفت که به بیخه خطا می‌گفت باید و بعد گلدایی ریز آب گفت که:

«خدا هیچ جدایی و عصبانیت ناپذیری ندارد ننگه...
خارش را نشنید معنی ناپذیری را هم می فهمید...
اما اینکه بتوانم آن کلمه را با معرفت خودم متسلط کنم
برایم مقدور نبود»
پنیرزیورگ می خواست چیز دیگری را هم بگوید اما
فناهی هسته خارش را برید
- افغانز داری چیکار می کنی؟ متوجه هستی چی
میگه؟

پنیرزیورگ که تا آن روز من این طور گریان ننشیده
بودم با صدایی تودرگ گفت
- آره... خوب می فهمم دارم چیکار می کنم... دارم
تکلیف می کنم نشت که باید زودتر از اینها می کردم...
می خوام رانندگی برای این چیه فلش کنم که جشش بود
ساقهای فلش می کردم... بسمه ناز من دارم منوره کنده...
دلی دوباره خارش را قطع کرد اما این بار نه به آن
حرارت فلش انگار خود دانی هست هم در فلش حق را به
پنیرزیورگ می دادایان حال گفت

- می ترسم افغانز... می ترسم این چیه توتنه نصل
کنه... باید خور بازده شسته افغانز
پنیرزیورگ دوباره به عصبانیت افتاد و به حرب آمد
- نه بپرسم... می ترسم... مطمئن باش آدم ظلم و جکرو
از یک غریبه راحت تر نصل می کنه تا از یک اشتباه
بشش بگو هست... من که نمی توانم... تو بشش بگو...
پنیرزیورگ اینها را گفت و با دستش پشه های خیش
را پریشان و به کتف میخاط رفت ناگهان در نگاه من نپندارد...
دانی نعمت که هنوز مرا در آغوش داشت به رهنم
گذاشت و ادعا کرد من اداشفر کچوکم در سوزال ورد
در دل شتم نگذاشتم که دلیا آشوبه که میمنی چی؟
پنیرزیورگ چیزی اصرار می کنه که من باید بدانی دانی
نعمت از چی می ترسه که فکر می کنه تونم نصل کنم؟
او سوزالان و بعدا سوزال دیگر چنان به مخم خورید
بود که به معنی واقعی کلمه تنگ رانج دانی را که
نصل کرده بودم فراموش شد... دانی نعمت انگار داشت با
خوشی کثلی می آمد که «گویم با ادا» که من گفتیم
چای بپریم بگو... من خیلی دارم می ترسم...

دانی نعمت میل خنده مصنوعی چهره اش نظری
لشت تشنگ و دستم را گرفت و با خود به زیر زمین خانه
فناهی وارد و مرا گریه ای شاد و گفت
- بکنده صبر کن تا همه چیزو بلسم...
و بعد چند ثان و دستم را به که به قیل بلایزورگ
- پروداد با دگرهایی از زندگیشا کرد و نصل کرد
ناصلیون چیز را برید آورد کمی گلشش کرد یک
قلب عکس لشمی و فرسوده بود که به نظر می رسید حال
چند سال قبل است و گرد و خاک آن را زارت کرد و خوش
نگاهی به آن انداخت و سرانجام آن را گذاشت جلوی روی
من و گفت

- دانی این عکس چه کسانی رو می بینی؟
به یاد بکن نگلش اداشفر... در آن عکس تو هم را
دیدم... یک زن و یک مرد تو دانی غروب و شبانی مرد را
نمی شناختم اما چهره را برایم آشنا بود آنقدر آشنا که
احساس می کردم از موی سرم نیز به من نزدیکتر است
اما...

- خدشرو خسته نکن... می شناسی... اون زن رو
میگم... می شناسی ولی چون اون مردو که کنارش
وایساده نمی شناسی اون زن رو هم می توانی تشخیص
یدی... اون زن مادر توست
بگریه دهم پر شد از چهره مادر و خندیدم



- آره... خوشه... این خالم که مامان منه... ولی...
ولی این افتاده...

دانی نعمت زل زده توی چشم و گفت
- امروز... دانی جوابی که من بهت میدم... از یک پسر
چیه بازده سنگ بگریه تبدیل میشی به یک مرد
خاشخ... از پیش را از کرد و گفت این مرد بدتره... آره...
تو ترست... بگنار منظور پرو واضح بهت بگو این مردی
که الان شوخ ماف تو هست بدتر نیست این مرد ناپذیری
توست... پدر اصلی تو همین مریه که توی این عکس
کثرت مارت وایساده

دانی نعمت لطمه چیزی حس نکردم... بعد بگریه بخ
کردم... از اینکه این همه سال این طوری بازی خورده و دم
و بعد مخم آتش گرفت و تمام وجودم شعله رو شد از آن
اینکه

- پس این مرد که همیشه صبر کثم می زد پدرم
بسیست یک غریبه است؟
دانی نعمت سر تکان داد و برایم تعریف کرد...

پنیرزیورگ شازده سال قبل که مارت دختر کچوک خانه
بود و من هم پسر خانه زندگی خوبی داشتم... آن روزها
مادر زیگت... مادر من - هم زنده بود و سنگی با هم زندگی
می کردم... مادر تو از همان دوران نوجوانی و قبل از اینکه
به بلوغ برسد فراتر به شوخی حرف از ازدواج و خروسی
و شوهر آینده به میان می آمد به همه می گفت
- من با شوهر نمی کنم... یا اگر هم خروسی بکنم زن
کسی میشه که بوی دانه بشا فقط پرل... بوی دانه
بشده اگر کوفت هم داشته بشده مهم بیست

در آن ایلم که مارت غصن و سال تو بود ما به این
حرفهای خندیدیم و هرگز باورمان نمی شد که آواز دارد
عقیده واقعی اش را بانی می کنه تا اینکه بشا بعد مرگی
که مارت شازده سال شد یکروز طرفهای عصر بود و همه
در خانه دور هم نشستند و به رنگ خانه را زدند... مادر
رفت در را باز کرد و چند لایه بعد بگریه و به پدر من
گفت یک مریه که با شیشش ناز از شهر میره بیرون
کسی اینها می شناسی می خورده

در آن ایلم خانه ما حله بود و پاره های اتفاق می افتاد
که مسافران غریبی برای حل مشکلاتش در خانه ما را
بازند... لذا پدر اجازه داد و گالی آب را به دست دخترش -
مادر تو - داد تا برای مسافر آب کنه و به او بدهد... اما چند

تلقیه بعد که مارت رفت تا گالی را بدهد و با مرد
خدا محاطی کنه در کمال عصبانیت که آن مرد همراه
خوهر من وارد خانه شد (این طور که بعدا فهمیدیم...
همان نگاه اول مارت که دختر زیبایی بود به آن مسافر آن
مرد عاشق میشد و البته مادر تو هم عاشق میشد... ولی عاشق
سر و وضع و تیپ آن مسافر که پندار بود ترسیدند و آن
همین طور ششین مدل بالای او - در همان لحظه مرد
مسافر به مارت می گردید اگر نیرو از خانوادات
خوشتکاری من رو می بینی؟ و مارت هم که نگلش
به ششین مرد مسافر و به جیب و پولش بود می گردید یا
تو را مرد مسافر وقتی نگاه منجب و متع می مارا دید سلام
کرد و بدون زور ریاستی گفت

- من می خوام دختر شاد و خوشکاری کنه ادا
سلیب دادایان بشا
نص از هیچ کسی در نمی آمد اما اینکه مادر خدایم
- یعنی مادر زیگت تو - رو که به آن مرد گفت
- اگر اشتباه نکنم خدایم بالای چهل سال سن
داره... درست؟ از مرد مسافر را دید کرد و مادر شاد با داد
ولی دختر من شازده شسته... یعنی شایع پدرش
هستید...

مرد مسافر محال تکرید به همه تعظیم کرد و پشت به
خالد و به طرف در خانه وارد افتاد و هنوز از در خارج نشده
بود که کسی او را صدا کرد

- ایسا... میگه که قرار بیست من زن تو بشو؟
این را مارت گفت و مرد غریبه برگشت و خنده
صورتش را بر کرد... مادر به دخترش ششاد داد... پدرم او را
«ایسا» خوانده ام خوشتر خواهرم را بزنا اما آن دختر
همه را سر زد و توی روی میالست و گفت

- با این زن رضایت منبر با هم به محضر میم
و من زن این مرد می شوم... با اینکه محشش بشن اگر شوهر
فرار کنه و با بقلل بر می خورم می گفت

ششین این حرف از زبان آن دختر برای همه اعضای
خانواده که او را خوب می شناختند یک معنی داشته بود
کاری را که تعهدی کنه انجام می دند این را همه
می دانستند

این بود که پنیرزیورگ مارت را به التی برد و سعی
کرد او را قانع کنه... به دخترش گفت

- دختر تو عزیز که این افغانز می شناسی؟ اصلاً
نمی دانی کی هسته؟ از کجا میاد؟ به کجا میره؟ چیکاره
هسته؟ چطور آمیحه پس چطوری می خورای...
مارت اما - که یک دختر جوان لجم و بکنده بود -
خندانی دانه می گفت

- کیس نادار پدر... در عوض پول که دارم
ندام... ولی دختر این حرف را زده بدنه پدر...
ما من و همه اعضای خانواده فقیهیم که او عصبی را
گرفته است و این طوری شد که فزانی آن روز ما را
آن مرد غریبه - که پدر تو باشد - ازدواج کرد و همراه او به
شهرش رفت

ماضه ایلمار و بوم حالا که دخترمان با مری به من
پدرش ازدواج کرده خدا کند لاف خوشبخت بشا
اما فردی روز مسافر لشمی یعنی شاید چند ساعت پیش
از رسیدنش به مقصد بود که فلش خانه رنگ خورده
گوشی را مادر پریشان و بعد از اینکه خانه خورده
دختر... راحت رسیدیم... دیگر حرفی نزد و فقط گوش
کرد و در همان لحظات سرنوشت تو نیز نشت بد تا در همه
عمر مصیبت بکنی
(انگه و پایان زندگیمانه در شماره بعد)



ترجمه محمود پوری

یک آمار عجیب از وقوع جرم در آمریکا

طی سالهای ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۰ افراد پلیس بیش از ۲۷/۴ میلیون دلار برگ جرمه برای ۲۰۰۰۰۰ ماشین حامل دیپلماتها و ما موران بین المللی نوشته اند این جرمه ها تنها مربوط به پارک ناچری ماشین ها است. البته از این مبلغ تنها ۶۸۲-۹۶ دلار آن توقیف شده است. به نظر می رسد مصر در این میان صدر نشین است زیرا برای ۱۵۱۲۲ خطای پارک حدود ۷۷ میلیون دلار جرمه نوشته شده که افراد دولتی تنها ۹۶۵ دلار آن را پرداخت کرده اند.

حالب اینکه نیروی انتظامی سران اصرار اعلام کرد از ۲۲۵۰۰۰ دلار جرمه دیپلماتها هنوز هیچ مبلغی را نپرداخته اند. سران کویت هم گویی حاضر به پرداخت

ماهی به ظاهر تازه شاید سمی باشد



ماهی غذای بسیار لذیذ و مغذی است اما در عین حال خیلی زود فاسد شده و در افراد ایجاد بیماری می کند. به همین علت مردم سعی دارند از ماهیهای استفاده کنند که سالم باشد به این منظور اغلب به حوضچه های نگهداری ماهی رفته مراجعه می کنند. نکته جالب اینکه وقتی ماهی سمی شده و به این حوضچه ها منتقل می شود در بدنش مواد سمی خاصی به وجود می آید. زیرا برخی ماهیها اگر در سطح آبی کمتر از سطح آب مکان زندگی شان قرار گیرند، در بدنشان سم تولید می شود. از آن جمله می توان به گریه ماهی خرچنگ آب شیرین و ماهی قول آلا اشاره کرد. این خاصیت بیشتر در ماهیهای وحشی وجود دارد، بهتر است در صورت تمایل به خوردن ماهی از آبهایی که قبلاً سمی شده اند استفاده کنید.

یک حبیب کوتاه برای درمان سسکه

مژه به افرادی که زیلا سسکه می کنند و از این موضوع رنج می برند تحقیقات مشخص کرده بحدین یک لاش چایغوری شکر خشک می تواند به سرعت سسکه را بند بیاورد. این شیوه از هر بیست نفر تنها روی یک نفر اثر نکرده است.

جریمه حبسشان نیستند! حاکم اینکه طی تحقیقات به عمل آمده از این افراد دولتی و ما موران بین المللی آنها خود را فرگش مردم به توضیح دادن نمی دانند و برخی هم راستگاران خود را مقصود

نمی دانند می کنند.



پاشنه مناسب

خاسته آگاه باشید که با پوشیدن کفشهای پاشنه پهن و بلند مد روز، خیانت بزرگی را در مورد پاهایان بر یک می شوید!

با پوشیدن چنین کفش های مفصل زانو طوری آسیب می بیند که گویی قریه یا پاهای برده حرکات پرشی انجام داده است. البته باید گفت تنها طول پاشنه

کفش مطرح نیست بلکه عرض آن نیز یکی از ویژگیهای تعیین کننده است.

نمیه گفته پزشکان بهترین کار استفاده از کفشهای پاشنه کوتاه است.



مراقب ویتامین B۱۲ بدنتان باشید

ویتامینها در بدن انسان نقش بسیار مهمی را ایفا می کنند. مطالعات نشان می دهد یک نفر از شش انسان بین سن ۲۶ تا ۲۹ سال با خطر کمبود ویتامین B۱۲ مواجه است. پژوهشگران در همین ارتباط خون ۱۹۹۱ بیمار را مورد آزمایش قرار دادند. ۵۱۰ نفرشان مقدار کمی ویتامین B۱۲ داشتند که آنها را در معرض خطر آسیب سیستم عصبی و کمخونی قرار می داد.

بیشتر موشی ویتامینهای حاوی B۱۲ هستند و با استفاده از آنها می توان خطرات ناشی از فقر این ویتامین را برطرف کرد. البته مانع غذای چون ماهی تن، مرغ، لبنیات و غلات حاوی میسران زینک از ویتامین B۱۲ هستند.



اطلاعاتی تازه درباره غذا

روغن زیتون نسبت به کره و مارگارین چربی اشباع شده کمتری دارد به همین دلیل مصرف آن کسترول را بالا نمی‌برد. میزان فیبر لوبیا به پخته بسیار بیشتر از فیبر موجود در گلابی و نان گندم است، به طوری که در هر پیمانه لوبیای پخته ۱۲ گرم فیبر وجود دارد. حال آنکه همین میزان در گلابی و نان طعمه نان گندم، هر کدام چیزی حدود چهار گرم فیبر وجود دارند.

بیشتر افراد فکر می‌کنند خوردن روزی یک لیوان شیر، کلسیم مورد نیاز بدنشان را تأمین می‌کند. حال آنکه روزانه چهار لیوان شیر می‌تواند ۳۰۰ میلی‌گرم کلسیم به بدن ببخشد و بیشتر افراد سن باید در روز ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ میلی‌گرم کلسیم دریافت کنند زیرا خطر پوکی استخوان در آنها بسیار بالاست.

در مورد ویتامین C باید گفته خانما! روزانه به ۷۵ میلی‌گرم از آن احتیاج دارند و مردان باید روزی ۹۰ میلی‌گرم آن را مصرف کنند. یک لیوان آب پرتقال تازه ۱۲۴ میلی‌گرم ویتامین C دارد. در حالی که آبپوره‌های بسته بندی تنها ۹۷ میلی‌گرم ویتامین C دارند.



خودکشی ریشه ژنتیکی دارد



دلیل اینکه برخی نوجوانان دست به خودکشی می‌زنند و برخی هرگز فکر این کار هم از مغزشان خطور نمی‌کند ریشه ژنتیکی دارد.

با بررسی ۳۰۰۰۰ دختر دولتی نوجوان که کاملاً به هم شبیه بودند، اگر یکی از دخترها سعی در خودکشی داشت جفت او هم این کار را انجام می‌داد.

فاکتورهای دیگری که به نظر می‌رسد در خودکشی نوجوانان دلیل است عسر و دگی مشکلات مغزی و استرسی به الکترو سواسانه چسبی در دوران طفولیت و تفاوت‌های قریبی میان آمریکایی‌ها و آفریقایی‌ها است.

حتی پس از اینکه محققان دلایل دیگری چون بسیاری روحی و الکترو را برای توضیح خودکشی یافتند، باز هم سبب ژنتیکی در پایه اول قرار داشت. نفع خودکشی اگرچه به ندرت باعث مرگ نوجوانان می‌شود اما بخصوص بین دختران نوجوان معمول است.

طبق یک نظرسنجی از دانش آموزان دبیرستانها حدود ۱۱ درصد دختران گند در سال گذشته سعی کرده‌اند خودکشی کنند! پس از بررسی دولتهای مشخص شد آرایش ژنتیکی می‌تواند در میزان خودکشی نوجوانان تأثیر زیادی بگذارد.

حدود ۲۱ درصد از دولتهای پس از اینکه یکی از خواهرانش دست به این کار زده‌اند آنها نیز تصمیم به خودکشی گرفتند! شاید این مساله که ریشه ژنتیکی داشته باشد.

آلته عوامل بیرونی تأثیر زیادی در رفتارهای نوجوانان دارد برای مثال ۹۰ درصد از دخترانی که دست به خودکشی رفته یکی از والدینشان الکلی بود اگر فرض کنیم مادر یا پدر الکی مشکل ژنتیکی داشته و این حالت را به فرزند خود انتقال داده باشد، ممکن است در نوجوان به صورت میل به خودکشی جلوه کند. به علاوه مشکلات زندگی در محیطی ناآرام هم می‌تواند درآره به سوی خودکشی سوق دهد.

دوستان شما را بدینا



سعی کنید اسم پنج نفر از نزدیکان و دوستان خود را یاد بگیرید یا بدینا. حالا سعی کنید اسم سه تنی را که در جاهای پیش رفته علم جهانی شده‌اند به خاطر آورید.

آیا می‌توانید اسمی سه نفر از آخرین کسانی را که برنده جایزه نوبل شدند بگویید.

حالا نام چند تن از دوستان را به خاطر آورید که در مشکلات شما را پلری کرده‌اند. نام پنج نفر از اساتید و

معلمانشان را بگویید که در شما ایجاد انگیزه کرده و چیز مهمی را به شما یاد داده‌اند.

حالا گسائی را به یاد آورید که باعث کسب افتخار برای شما شده‌اند. مشاهده می‌کنید که شما هرگز نمی‌توانید افرادی را که لطیفی به شما کرده‌اند یا تغییری در زندگی‌تان داده‌اند فراموش کنید اما شاید اصلاً نام افراد

بوفدار یا مهم یا تنیم‌های برنده را نتوانید به خاطر بیارید. این کار آزمایش خوبی است تا دریابید سالی که مهم در زندگی عمل کرده افراد است و نه موقعیت و توانشان.

چه چیز باعث

بی‌خوابی می‌شود



طبق مطالعه دانشمندان پنج عاملی که باعث بی‌خوابی شبانه مردان و زنان می‌شود به ترتیب زیر است.

آفتابان در شبها به علت فکر کردن به مسائلی مانند ترس از پیری اضافه وزن خود اضافه وزن عسرشان شغل و حسابها و درآمدهای شخصی‌شان بی‌خواب می‌شوند.

عوامل بی‌خوابی خانمها هم عبارت است از فکر کردن به حسابها و درآمدهای شخصی مستقل جهانی فرزندان سلامتی دوستان و خانواده و ترس از پیری.

داستان حاکم قم و شیخ صفی

در زمان شاه صفی (۹۰۲ هـ) حاکم قم که مرد نجیبی بود برای تمییزات قلعه قم و مرمت پل رودخانه و بعضی مخازری از این قبیل بدوین آنچه به شاه بنویسد و اجازه بخواند به حکم شخصی خود عوارض مختصری به سیدهای میوه که وارد شهر می‌شد بسته بود.

خبر به شاه رسید به قدری متغیر شد که حکم کرد حاکم را با تاجیر به اصفهان بفرستد. پسر این حاکم از کارگران نزدیک شاه بود و گویا لوتون و چیز مخصوص به شاه می‌داد (طاعاً قلیاچی بود) شاه صفی حکم کرد تا پسر سیل‌های پدرش را بکشد. بعد یعنی او را ببرد بعد گوشها و چشما و دست آخر سر او را از تنش جدا کرد. بعد از این کار شاه پسر را به جای پدر حاکم قلم کرد و پیرمرد عاقلی را به نیابت او مقرر داشتند اما حاکمی که او را با آن به قم فرستاد با این مضمون بود که: «اگر تو از آن سگی که به دروغ وقت بهتر حکومت نکنی، نو را به سخت‌ترین شکنجه به قتل خواهم رساند.»

شکار پلنگ شاهانه

روزنامه «شرف» که از بهترین روزنامه‌های دوران سلطنت ناصرالدین شاه به بشمار می‌آمد و در دوران مظفرالدین شاه به نام «شرافت» به انتشار خود ادامه می‌داد صفحه اول را پوری جلد هر شماره خود را به چاپ تصویری از شاه و درباریان یا سران ممالک خارجه اختصاص می‌داد ولی در صفحه اول شماره ۲۵ این روزنامه مورخ ربیع الاول ۱۳۰۲ هجری قمری برخلاف معمول تصویر پلنگی چاپ شده و در صفحه از چهار صفحه روزنامه نیز به شرح شکار پلنگ از طرف ناصرالدین شاه اختصاص یافته است. شرح این شاعران را این چنین است:

کوهی قرق دوشانه تپه و جاجرود به واسطه بسیاری شکار، پلنگ زیاده دارد. چنانکه پندگان اعلیحضرت قوی شوکت همایون شگفتاخی اندک‌الک‌ال تعالی ملکه و دولت تاجداران قریب بیست و پلنگه در این شکار گاهای به دست مبارک صید فرموده‌اند. از جمله روز بیست و یکم ربیع‌الاول که پلنگی با هیولای شریف فرمای دوشانه تپه گرفتید. یک پلنگ به دست مبارک صید شد و چند نفر را هم زخمی کرد.

باز به فاصله سه روز دیگر که روز بیست و چهارم همین ماه بود پندگان همایون شهریاری، شریف فرمای دوشانه تپه شدند و در حالی که برف

بشد می‌بارید و هوا در نهایت سرد بود پلنگی بدید آمده فوراً صید دست همایون گرفتید و چند گزله به دست مبارک به او زدن تا از پای درآمد. چون پلنگی بسیار قوی و عظیم‌الجنبه بود که تاکنون چنین پلنگی دیده نشده بود لهذا صورت او را به غیبه از روی حش و لاش آن ساختند و در این روزنامه شریف به طبع رسید.

لشونگی از مقاومت مردم



هنگام حمله چنگیزخان مغول به ایران، محمد خوارزمشاه درصدد دفاع برآمد. ولی از آنجا که به وفاداری استبدادش اقتضا نداشت، در برابر حمله مغولان به جای آنکه همه سربازان مسلح را تحت فرماندهی واحد درآورد و نهایتاً نیز خود رهبری را به دست گیرد دست به کاری نسیجیده و خطرناک زد و لشکریان هر منطقه را به گروانی جدا از هم در پلنگهای مجزا و در شهرهای دور نزدیک متمرکز ساختند. این یادگانه‌ها اگرچه در بیشتر موارد از حمایت سخته یومی برخوردار بودند و غالباً نیز غلبه‌ای در برابر هجوم مغولان استقامت به خرج دادند. اما هرکدام جداگانه به وسیله تنجاریان مغول نابود شدند تا جایی که بالاخره پس از مدتی سربازر آسیای میانه - جز خوارزم - به تصرف مغولان درآمد. سیاستی که چنگیزخان مغول برای حمله به مناطق انعزاد کرده بود سیاست کشتار و ویرانی بود که قبل از آن سابقه نداشت به طوری که اگر هنگام محاصره شهری اهالی به آسیای میانه و بی‌درنگ تسلیم می‌شدند به آنها اسبان داده می‌شد و اگر شهری پس از پایندگی طولانی تسلیم می‌شد آن وقت بود که فرمان قتل عام دسته جمعی مردم صادر می‌شد.

برای مثال می‌توان به مقاومت مردم تیشاور در برابر این قوم خونخوار و غارتگر اشاره کرد. پسر چنگیزخان «تولای» پس از نابود کردن مرو رو به سوی تیشاور گشت تا قبل از وی «طغاجار» - ناماد چنگیز - به ده هزار لشکر مأمور فتح تیشاور شده و به دست مردم این شهر به قتل رسیده بود. به همین جهت «تولای» با بسیاهاش و تجهیزات کامل تصمیم به فتح تیشاور گرفت. با رجوع این مردم شهر سه روز مقاومت کردند ولی در روز چهارم شکست خوردند

و شهر به دست مغولان افتاد و آنان همه مردم را گوسفندوار به حصار راندند و به کینه کشته شدن طغاجار «سکنه را» به جز ۴۰۰ ستمگر - که پس قتل رسانیدند - شهر را چنان خراب کردند که گوی برای کشت آماده شده بود. پس از چندی زن «طغاجار» با ده هزار زن سیاه از راه رسید و او نیز هر که را در تیشاور یافت به قتل رساند.

هشتین در سال ۶۱۸ هـ ق مردمی که پس از قتل عام مرو مجدداً در آنجا گرد آمده بودند علیه مغولان باره جنگ شدند. ولی طغاجان به وسیله یکی از سرداران مغول - نورای - سرکوب شد و در این واقعه نیز صد هزار نفر کشته شدند. «تولای» پس از این کشتار از ترس اینکه سیاهان کشتی زنده باشند و مجدداً سر به شورش بدارند مأمورانی را فر شهر گامشت تا چنانچه کسی از دم تیغ چسبه باشد وی را بکشند و به قتل برسانند. مأموران پس از کارهای فراوان چون فرقی را زنده نیافتند متوسل به حمله‌ای دروغانه شدند و مؤذی را با چاکر به آنان گفتند. به این ترتیب مردمی که در جایی پنهان شده بودند با این تصور که مغولان از شهر رفته‌اند از جان‌پناه خویش بیرون آمدند و گرفتار شدند.

مردم هرات نیز بعد از فتح شهرشان توسط «تولای» اگرچه مدتی به طغاجار حاکم مغول اطاعت کردند، اما در خواسته مغولان تشکیل دادند و در فرصتی مناسب علیه یزیدی از مغولان را به هلاکت رساندند. وقتی خبر این شورش به چنگیز رسید. یکی از سرداران خود به نام «ایلچیک‌گانی» را با امتت هزار سوار مأمور سرکوب مردم و فتح مجدد هرات کرد و دستور داد که این بار هیچ کسی از مردم شهر را زنده نگذارد. فرستاده جدید چنگیز پس از هفت ماه محاصره هرات و جنگی وسیع با رزمندگان شهر. سرالجام موفق به فتح شهر شد و سیاحتش طی هفت شبانه روز بیش از یک میلیون و ششصد هزار تن را به قتل رساندند.

فرستاده مصطفی سلیمان میندی از نهران

مهرت تاراج جانی پای تو ما که در شکست سلطان محمود

قدیم‌ترین پادشاه نریاکی که شناخته شده سلطان محمود غزنوی بوده است. به این دلیل که او در صفر ۴۲۷ هجری به جنگ با طغرل پرداخت و غلبه آنکه بر طغرل پیروز نشد این بود که سلطان محمود اندکی برای غلبه و کامل خوار کردن، بعد از نماز عشاء، بر فیلی سوار شد و فیلیان خود می‌نایست. جرات نداشت قبل از آنکه براند و قبل آرام آرام می‌رفت و سلطان خراب بود تا نزدیک نحر و به این ترتیب زحان ماسپ از دست رفت. تو را می‌که اگر خواب نبوده سرخار که بر طغرل قیود می‌آمد.

و در واقع شاید این نخستین جایی پای لریا که در شکست و قدم موفقیات باشد.

دشمنان خانها ۵۵۱

مشاوره تحصیلی

یکشنبه از ساعت ۹ تا ۱۵

مشاوره خانواده‌نگاری

شنبه و روزهای ساعت ۹ تا ۱۶

مشاوره حضوری

با تعیین وقت قبلی

گروه کارشناسان

پناه خرفیان (آرژان‌نشی مشاوره)

سپیده خاتمی (آرژان‌نشی روان‌شناسی)

چشم پوری ابروی پرستگار

فرزانه صدق‌اند (آرژان‌نشی ارشد روان‌شناسی)

تلفن: ۲۲۶۴۲۵۰

شکست خورده

دختری ۱۹ ساله هستم که به خاطر شکست در یک عشق دچار ناراحتی‌های عصبی و روانی شده‌ام. به‌شکلی که به مدت دو سال مشغول مصرف دارو برای اختلالات عصبی هستم به همین خاطر نتوانستم حتی دیپلوم بگیرم و خلاصه احساس می‌کنم که خوشبختی گذشته دیگر به من باز نمی‌گردد ضمن آنکه خانواده‌ام مرا بسیار می‌دانند و ملامت با من بدرقاری می‌کنند.



پاسخ

شکست آنکه شکست در این‌گونه عشق‌های کوتاه‌مدت کاملاً طبیعی است و برای عهد اطلاق می‌یافتند، چرا که اصولاً این عشق‌ها پرمیثی احساسی‌های ناگهانی و غالباً بدون تفکر پدید می‌آیند و اگر هم شکست بخورد محسوس می‌شود اما آنچه مهم است این واقعیت است که زندگی باید ادامه یابد و ادامه هم می‌یابد، شما نباید به فکر عشقی باشید که

جله گدوگدو خارج از خانه و در محیطی طبیعی مانند بلایق و یا در کنار جریسن و سوسن‌های صبرت گردد چرا که قرح‌بخش بودن محیط از قدرت ضربه این گدوگدو بشمار می‌آید و باید برآورد شما به خاطر داشته باشد که در طول یک هفته قبل و یک هفته بعد از جلسه گفتگو رفتاری بسیار عاطفی با فرزندانش داشته باشد تا آنان در میان فانی شدن متجرباً روحیه قوی و خوبی داشته باشند و پس از مطلع شدن از خبر هم تا یک هفته نباید دچار اضطراب و استنشاق عصبی شوند تا از منشور شدن ذهن آنها جلوگیری به عمل آید.

بدرقاریان



۱۶ ساله هستم و درنظر دوستانم بسیار مؤدب می‌باشم اما چندی است که در مکالمه با افراد مسکن است از دو یا سه کلمه نه‌چندان بد استفاده کنم اما پس از آن شدت دچار عذاب وجدان می‌شوم و تا مدت‌ها به فکر فرو می‌روم که چرا این حرف‌ها را زده‌ام در صورتی که می‌دانم پند نبوده و طبیعت من بسیار هم مؤدب است.

پاسخ

می‌توانید این نگرانی شما را چه خبر می‌دهد؟ شما به جمع بزرگسالان می‌روید و نتیجه انتظار شما از خودتان افزایش یافته است و هنگامی که گفتاری ناخودآگاه می‌گیرید به‌خود تکیه می‌زنید، این یک کیفیت ناخودآگاه و منفی نیست و نباید با آن به مبارزه‌ای بی‌درمانه که وجدان‌تان را گرفتار کند، بلکه اصولاً برای سخن گفتن شیوه خاص خود را انتخاب کنید و برای همیشه آن را به‌کار بگیرید و یکسخت و یکتوانیت سخن گفتن خود جزئی از نشانه‌های یک بلوغ فکری است و قسماً از هويت شما را نیز تشکیل می‌دهد و شما هم از آنجا که گفتاری جمع‌آوری اجزای هويت خود هستید، به برخی از رفتارهای خود مشکوک می‌شوید که تکرار کننده نیست بلکه نشان از این می‌دهد که شما اولاً گفته متفکر دارید، ثانیاً از انتظار کردن از خود می‌فرساید و بعد هم خود را انسانی مؤدب می‌دانید، اینها امتیازهای مناسبی برای اعزاز هويت به‌شمار می‌روند و سلامت ذهنی را تضمین می‌کنند.

شماره ۳۰۲۱

راز

برادرم ۱۵ سال پیش ازدواج کرده و صاحب دختر و پسر شده، همسر بلافاصله پس از تولد نوزادهای از جهان رفت و برادرم با مشقت دولولها را بزرگ کرده اما مجدداً با دختری ازدواج کرد، مشکل (نیابتست که دولولها اکنون ۱۲ ساله شده‌اند و هنوز اطلاعاتی از این موضوع ندارند که مادر واقعی‌شان از جهان رفته و تصور می‌کنند که مادرشان همین زن است که اکنون ۲۲ ساله می‌باشد، آیا وقتش رسیده تا واقعیت را به آنها بگویم؟

پاسخ

قدردانم این است که شما پیش از این نمی‌توانید مسأله که رابنهان نگه‌دارید، چرا که به‌خاطر اختلاف سن طبیعی میان نامادری و فرزندان آنها منوجه خواهند شد که او نمی‌تواند مادرشان باشد، چرا که تنها در حدود ده سال با آنها تفاوت سنی دارد، بنابراین پیش از آنکه آنان چنین شوند باید در یک گفتگو به اتفاق فرزندان دولولها و برادران و همسرش این مسأله که مورد بررسی قرار گیرد و واقعیت به آنها گفته شود، اگر هرچه زودتر به فرزندان گفته شود به دلیل آسان بودن هضم آن برای کودکان آسیب‌های روانی به آنان وارد نمی‌شود، مهم این است که این

دندان شکست

دانش پزشکی مهروری

این مسأله چندان سخت نبود که او جسمت حسنه شده است، آری با مدت سیزده سال را بدون یکی از ابزار حیاتی انسان برای برقرار کردن ارتباط سر کرده بود و در تمام این مدت گوشیده بود تا این کیمیه او را از زندگی و روند معمولی آن بگذراند، او همی دیگری کودکان به مفرده ابتدایی رفته بود و همی دیگری جوانان پای به دبیرستان گذاشته بود و به هم همی دیگری جوانان تحصیلات دانشگاهی را آغاز کرده بود.

چنین کوشش طلبی توان خلقی العادای را طلب می کند و آری با توانسته بود دوام بیلور اما اکنون دیگر طاقتش طاق شده بود، علاوه بر آن انفجارهای هورمونی که برای س او طبیعی است و خواب و عناصر معمول در ذهن و جسمت دختر جوان باعث شده بود که این نقص او در ذهنش بزرگتر جلوه کند و تقریباً چون هیولایی درونش را می آزد، من می دانستم که او برای حرف زدن هیچ نقص حسانی ندارد و با مطالعه پیوندهایش و آزمایشهای که صورت گرفته بود مترجمه شده بودم که از صریح خوشی نسبتاً بالایی برخوردار است و گنجایش فراگیری اش بسیار زیاد است، اما حضور پدیدهای منفی در ذهنش اجازه نمی داد تا در مورد بزرگترین قدرت تکلم کوشش به خرج دهد.

گویی از سخن گفتن راضی نشده است، از طرفی اندامه این وضع هم برای او بسیار خطرناک بود چرا که فشارهای درونی اش افزایش یافته بود و سخن گفتن که فرحیتش نوعی ابزار تخلیه فشار می باشد در او غلبه بود بدین ترتیب با بسته بودن راه معالجه و افزایش فشار این احتمال که کارش به جنون کشیده شود کاملاً وجود داشت. بنابراین باید اقدامی عاجل صورت می گرفت. اما هم با هدف بازگرداندن قدرت تکلمش، چرا که هر نوع درمان دیگری باز تحت الشعاع این نقص اصلی قرار می گرفت و بدون فایده بود.

در راه تله بدن بند شد. در یافتن علت ورود آری با به عالم خاموشی بسیار مهم بود، بیشتر تحقیق های بسیاری در این خصوص انجام گرفته بود اما به نظر من کلام تپید و بلند به دنبال پدیده هایی که بعید به نظر می رسید می رانتم.

من از افلاخ نام روی خواست تا به آنچه از زمان ده سالگی دخترشان به یاد می آوردم. برایم شرح دهشت و برای شریوع باز پدر او خواست تا درباره رفتار و مشقه خود در آن زمان برایم توضیح بدهد.

پدر و مادر آری با ۲۵ سال پیش با یکدیگر آشنا شده و در طرف چند ماه ازدواج کرده بودند. آنها هر دو از خانواده های متوسط بودند و استثنای آگاه معقول و مهربان به شمار می رفتند. از آنجا که پدر آری با تا شغل مشکلی داشت و باید ۲۲ ساعت را به بجای آموگمی بسر می برد مادرش ترجیح داده که بجای کار، در منزل بماند و خانه داری کند تا جریان غیبت همسرش را کرده باشد.

پاسی شد و آنها برای نخستین بار مواجه با این واقعیت شدند که ممکن است آری با هرگز قدرت تکلم خود را باز نیابد، آنها حتی مرصی خصوصی برای آری با استفاده کردند تا روزانه با شیوه های گوناگون گفتار درمانی (Speech Therapy) با آری با کار کنند اما این هم مؤثر نباشد.

من با مطالعه پیونده آری با متوجه شدم که او اصولاً هیچ سعی به گفتن نمی کرده و فقط با تکان دادن سر آن هم کاملاً خونسرمانده پاسخ سوالهایی را که از او می شد می داد.

در یک گزارش خواهرم که آری با به مشکلی واکنش نشان می دهد که گویی توان سخن گفتن را دارد اما با لجبازی نمی خواهد حرف بزند. شنوایی او کامل بود و از آنجا که دختری با خوش بود مادرش او را به یک مدرسه ویژه فرستاد که در آنجا با کودکانی که دچار مشکلات گفتاری یا شنیداری بودند. کار می شد و امر تحصیل آنها انجام می شد. اما پس از چند روز یکی از مربیان مدرسه به مادر آری با گفت که او هیچ مشکلی ندارد و از خوشی کافی بهره مند است و می تواند حتی در مدت معمول به تحصیل بپردازد و فقط حرف نمی زند.

بدین ترتیب او تحصیل را به مشکل علی و ماندن دیگر بزرگتر آغاز کرد و سپس به همین طریق رستور را نیز به پایان رسانید و بعد هم وارده دانشگاه شد و در رشته محاسبه سازی مشغول تحصیل شد. البته من مترجمه شده بودم که دلیل واقعی انتخاب چنین رشته ای این بود که در محاسبه سازی او کمترین نیاز را به سخن گفتن داشت و این نقش تعیین کننده در انتخاب رشته تحصیلی آری با ایفا می کرد.

آری با تا پایان دو سال آغازین در دانشگاه تحصیلات خود را بدون مشکل پیش برد. اما از آغاز سال سوم به جهت پرحرانهایی متعلقه که در رفتار خود پیدا می کرد دچار تحصیلی شد. او چه در منزل و چه در اجتماع بسیار عصبی و کم طاقت می نمود و به هر بهانه ای بکلی نالزال گری را می گذشت و از آنجا که قادر به حرف زدن نبود و نمی توانست وضعیت آری با را مدافعی و بازاین بیان کند، به حیجان می آمد و به حرکات عصبی مانند تکان شدید دست و پا اقدام می کرد. این حالات عصبی (Hysteria) شاید در منزل به جهت فهم و تفهم پدر و مادر به فاجعه ای تبدیل نمی شد اما اگر در میان جمع به ویژه اشخاص غریبه ای روی می داد واکنشهای متعارفی بر می انگیزفت. چنان که بعضاً حتی عداوی به وضعیت آری با می پیوندد و همین فشار اسباب ناراحتی او را فراهم می آورد. اندامه این وضع بود که سبب شد که در اواخر سومین سال دانشجویی آری با را که اکنون ۲۲ سال داشت به نزد من بیاورد.

آری با یای خسته

با مطالعه پیشینه آری با و وضعیت فعلی او بجز

هرچی از تصاویر ذهنی روانی مغزول آسیب های حسانی می باشد. البته در حقیقت این عرق آسیب ما سب می شوند تا فرمان مغز به سیستم اعصاب آمی محفل گردد و نتیجه این اختلال به شکل یک مشکل روحی بروز می کند. مانند کسانی که بر اثر حادثه ای حافظه خود را از دست می دهند و یا گردگانی که به جهت حادثه یا حادثه حادثه ای قدرت تکلم را از دست می دهند و یا سیستم شنوایی آنها دچار نقصان می گردد. در برابر چنین پدیده هایی معمولاً کودکان و جوانان آسیب پذیر هستند. مهمترین فایلی که می توان برای واکنش های از این دست پیدا کرد همانا شوک عصبی (Nervous Breakdown) است. بارها شده که برای مثال کودکی شاهد یک ماجرای قتل یا ضرب و جرح خشن تر باشد و به شوکی که از دیدن چنین صحنه ای بر روح لایقش وارد آمده باعث شده که او دچار فراموشی شود قدرت تکلمش را به یکباره از دست بدهد. ناخن را گرفته و...

البته دخترهای خفیه داری هم وجود دارند اما حد اکثر آسیب روانی که امکان تحقق پیدا می کنند. همانهایی هستند که به بلا ذکر کریمه، من خود به موارد عیدهای پر خوره کردم که یک ناخجاری طولانی بر اثر وقوع حادثه ای گریبان شخص را شکلی که کودکی بیش نبود گرفته اما این موضوع از دید والدینش پنهان مانده و شخص با همان ناخجاری به عالم بزرگسالی پای گذاشته که در این سطح ناخجاری نمود بیشتری پیدا می کند، برای تحلیل بهتر و بیشتر در این مقوله به پیونده آری با روی نظر می افکندیم.

آری با

آری با دختری ۲۳ ساله بود. او را در سال ۱۹۹۲ پدر و مادرش به نزد من آوردند. او قدرت تکلمش را ۱۳ سال پیش شکلی که ده سال پیش تلفظش از دست داده بود. البته پایه گفته مادرش - خاتم روی - یک روز ناگهان خاموشی شد و دیگر هیچ که لب به سخن نگفت. در دو سال بعد پدر و مادر آری با او را زده گردن بزرگ و شخصیتی که به آنها معرفی شده بود و بیشتر همه آزمایشهای مربوطه و ممکن و حتی بیشتر روی او انجام گرفت اما هیچکدام یکسان بود هیچ نقصان جسمی و یا آسیب مغزی در آری با مشاهده نمی شود؛ مشکل صرفاً یک شوک عصبی است که او را از پای سخن گفتن باز داشته است.

البته اکثر آنها به پدر و مادر آری با این موضوع را فاده بودند که عدم تکلم او می تواند یک ناخجاری موقتی باشد و او به احتمال قوی قدرت سخن گفتن را دوباره به دست خواهد آورد و برخی نیز به افلاخ روی گفته بودند که ممکن است با وارد شدن یک شوک روحی دیگر به آری با آن قسمت از سیستم اعصاب او که باز کار افتادن سیب خاموشی آری با شده تحریک شود و او دوباره زبان باز کند. این گفته ها تا حدودی به افلاخ خام روی که تنها فرزندان را این چنین درمانده یافته بودند آرامش می داد اما پس از گذشت دو سال همه امیدها محو شد.

بی خانمان

پاشد ...

خلاصه همه را بدون دردی چانه زدن تیرل کردند، بعد از عروسی هم به قول و قرارها عمل کرده، یک سال توی خانه خود من زندگی کردند تا فرس آقا تمام بشود، بهشتی هم میمال کار بودند، مدتی هم مالند توی خانه ما تا بولهایشان را جمع کنند، من که اعتراضی نداشتم، حاضر بودم ده سال هم پیش خودم بمانم، این آرزوی هر سال است! ولی شوهرم از این بابی دلخور بود، می گفت باید سرد و گرم زندگی را چشتمند، همه چیز که نمی شود حاضر و آماده، در اختیارشان قرار بگیرد، همین غرغری شوهرم باعث شد سعید به فکر ایامه آپارتمان بفتند.

به ماه نکشید که آپارتمان کوچکی پیدا کردند و همگی از این بابی خوشحال بودیم، فکر کردم زندگی دختره دیگر سربامان می گیرد، کار خروشان خوب بود، چند ماه که گذشت پدر سعید میرفتی شد، سعید مجبور بود هفته سری به آنها براند، دختر من هم اعتراضی نداشتم، بالاخره وظیفه هر پدهای است که به پدر و مادرش برسد، بعد از چند ماه کار پدر سعید بهتر شد ولی سعید باز به رفت و آمدش به اصفهان ادامه داد، دخترم به این موضوع خیلی اذیت می داد، نا اینکه بارها شد، حالتی خیلی به بود، دکتر نادیده گرفته بود اعتراضات مطلق کند، سعید او را آورد پیش من گذاشت و باز راهی سفر شد، کم کم داشتم شک می کردم، خنمای به پا چهار روز اصفهان بود، حتی شک کرده بودم که میانه را آنجا زن گرفته باشد! این موضوع دخترم نتوانست بعد از زنده به دنیا بیاید، این موضوع برای او ما خیلی درازنک بود، از دخترم خواستم بیشتر مراقب شوهرش باشد، اما او به هشدارهای من اهمیتی نمی داد، آنقدر غشگی و اسفرد بود که به هیچ چیز اطمینانی نمی داد، زندگی آنها از نظر مالی هیچ پیشرفت نداشت و حتی گاهی احساس می شد هزینه هایشان بیش از درآمدشان است، دخترم سخت کار می کرد اما هیچ پس اندازی نداشت.

تا اینکه ده سال پیش به اصرار من شوهرم سفری رفت اصفهان نامو از کار نامانمان دریاورد، او وقتی برگشت، آنقدر خرمحال بود که نمی توانستم بازو بکنم، بعد برابم توضیح داد که سعید کارخانه شوهرم آنجا ناسیس کرده و کارش هم خوب گرفته، شوهرم خیلی شادمان بود اما وقتی موضوع را به دخترم گفتم او سخت عصبانی شد که چرا تا آن موقع این موضوع از او مخفی مانده است، سعید هم از اینکه ما در زندگی شش دخالت کرده ایم دیگر با ما رفت و آمد



از دادگاه که بیرون آمد شروع به غرق کرد، مادرش با تلوایسی جلوتر رفت، چی شد؟

• هیچ می خواستی چه شوته می گویند لایلم قطع کننده نیست، باید وکیل بگیرم، خودم از عهده این کار بر نمی آم، زن خنده مختار کرد سعید 15 ساله حاضر است من تا آخر عمر با او زندگی نکنم، ولی طلاقم بدهد، وقتی جلوتر رفتم و خودم را معرفی کردم با بی حوصلگی گفت:

• این روزها بیشتر برای همه دردها کرده ام، دیگر همه شده ام، اصلاً چه فایده ای دارد! بهتر است هیچ نگویم.

• می خواهم من باجوری زندگی تو را بفرم کنم؟ با بی حوصلگی شالعه ایست را بالا انداخت و رفت گریه ای میبست.

• هفت سال پیش عروسی کردند، هر دو تابستان تصمیم گرفته بودند، وقتی آمدند خواستگاری دخترم، همه شرط و شروطهای ما را قبول کردند، اولش اینکه من شوهر کردم دخترم را به شهرستان نبرند، چون نمی خواستم از من دور شود، تنها دخترم است، سعید هم قبول کرد، با وجودی که خانوادهاش آن موقع به اصفهان زندگی می کردند، حتی از او قول گرفته که هیچ وقت مانع کار کردن دخترم نشود، چون همیشه به این اعتقاد داشتم که زن باید دستش توی جیب خودش

نکند، ولی این از اختلافات او و دخترم کم نکرد، روابط آنها روز به روز تیره تر می شد، دخترم دست از تفر کردن برداشت و سعید را موافق کرد که هزینه زندگی را بپردازد، این موضوع باعث شد که دخترم نهر کند و به خانه ما بماند، الان یک سال است که در خانه ماست، سعید نه حاضر است طلاقش بدهد و نه اینکه زندگی خوبی برایش مهیا کند، این موضوع همه ما را سرگردان کرده است، مسأله اصلی این است که دیگر هیچ علاقه ای بین آنها نیست، سعید دانش می خواهد در امور زندگی تنها تصمیم بگیرند، و دخترم این را نمی پذیرد، شاید اگر پدهای در این میان بود وضع فرق می کرد ولی حالا دیگر هیچ انگیزه ای وجود ندارد، فاضلی این دلایل را عمو و بی بی می داند، شاید هم حل با او باشد، ولی جوتارفا تا حدی خودخواه هستند، مصراته می خواهند به همه چیز برسند، حالا هم ما گرفتارشان شده ایم ...

زن جوان به طرف مادرش آمد، تاریخ دادگاه بعدی مشخص شد، دیگر اینجا کاری نداریم.

ooo

هر دو از تالار خارج شدند، زن مستی کنار یکی از شعب بنشسته بود، صوری شاد و دوست داشتی داشت، از او پرسیدم:

• مادر چرا به دادگاه مراجعه کردید؟ نفسی بلندی کشید و گفت:

• می خواهم از پدرم شکایت کنم، همه زندگی ام را از من گرفته اند، تمام عمرم را از دست داده ام، حالا آمده ام که اگر عدالتی وجود دارد به داد من برساند!

• ممکن است توضیح بیشتری بدهید؟ • هفت سال پیش شوهرم فوت کرد، از مال دنیا فقط یک خانه داشتیم و چند تنه طلا، پنج بچه داشتیم، همه آنها وضع مالی خوبی داشتند، هر پدر بزرگم، دخترهایم هر کار می رفتند و خوششان از پس زندگی برمی آمدند، من پسری بزرگم به دانشگاه رفته هستم، آنها هم شغل مناسبی پیدا کردند، ولی پسری بزرگم اهل درس نبود، از او شش هم همیشه فقط خسته کار او یکی را داشتیم، بیبیلش را نگرفت رفت سراج کار آژاد، پیش هر کس کار می کرد به ماه نکشید، بیرون می آمد، وقتی پدرش فوت کرد مدام بهانه می آورد که اگر سهم ارثش را به او بدهم، حتماً می تواند کاسبی مناسبی راه بیندازد.

او شش قبول نکرد، ولی بالاخره ناچار شدیم خانه را بفروشیم تا سهم او را بدهیم، وقتی ارث همه بچه ها تقسیم شد با سهم خودم خانه کوچکی خریدم، دیگر هیچ چیز نداشتم جز آن خانه، پدرم با سهم خودش مغازه ای گرفته، بعد کم کم شروع به تاله کرد که پول ندارد جنس داخل مغازه بیزد، من به بازار کردم، طلاهایم را فروختم و پولش را به او دادم، قول داده که دیر باز زود به بدهی اش را به من پس می دهد ولی این طور نشد، زانو پارسی لالی زنی زبیم بنشست که خانه خودم را بفروشم و در کار او شریک شوم، اول

فرار شد خانه کوچکي اجاره گنم و بسم اجاره هر ماه را بپردازم و از طرفي مبلتي ثابت خرجي بهم بدهد. به ماه اجاره ام را داد و بعد از آن ديگر هيچ پولتي بهم نداد. حيرت خنده را به محاسنش زد و چاهي بسم من را پر شد خانه خالي تا باز و بچايش زندگي گزي خواهي اندك تر به من چه گشت، بامن متلي زني رفار مي شد كه من خيالي است و هيچ حالي ندارد، غلام را از يوهنشي كه دار و ندارم را خودشان گرفته بودند. زندي رفار نشانباسته اي داشت، طوري كه جبريم شدم بدني به خانه دختران يسر اعلي ديگر بفرستم. آنها باياني و دار حاضر بودند از من عزاليت گندي گزي دلم خيالي بود. يوهنسي بستم بسم را بچختم. الان چهار ماه است كه از خانه ام بيرون رفته ام. چند بار يريش بغيام ترسانم تا بولم را پس بدهد ولي او انگار هيچ پولتي را نه گرفته به من بدهد به استثنائي سر كند.

یادش کند خیلی درد شکمی است که بیرون
مثل من بی خانمان شود. کمک کنی که در دست زدم
هر روز خانه یکی هستم. را نمانی که شوم زدم
بود هیچ وقت بی مرانه بودم او تمام مرضی تلاش
کرد تا من و بعدها بی مرانه زندگی کنیم ولی حالا
پسر بزرگمان با من بی خانمان است که در دست زدم
آمدن ما از او شکایت کند. دیگر بریم احیت بیمار
نمانسته است. صلیب چشمی لظن کردم و گفتم که
صی خواهم از او شکایت کنم. حرفهای مرا به جیب
نگرفت. حتی شاید او هم ننگد که من بی خانمان را
امروز انجام دادم. خیلی ها از صبح که من را اینجا
دیدند و متوجه شدند از سرم شکای هستند سعی
کردند تصرف کنند. ولی نه دیگر من است. شاید
غمی برای من بانی نماند و باید و اگر بپرسم به
این رویه ادامه بدهد خدا من دانه چه سرنوشتی
خواهد داشت. کسی که مثل مادر پیش من می خورد
دیگر چه کاری از او بعد خواهد بود.

این مس به گویه الفاده بود دستهای می لرزید
عکس کوچکی از کفش درآورده

« این پسر است اینجا فقط ۶۱ سال دارد. میباید چقدر صورت مهربانی داشته‌اند ولی حالا این طور نیست. آن موقع ما داش برای پدر و مادر و حتی خواهر و برادرهایش می‌بندید ولی قطع از شیطانی ساخته است. موضوع پسر من را حتماً بنویسید تا همه بدانند که یک پدر کار داشت پسرش معتادگار چه زنجی می‌برد. من می‌دانم که خیلی از زنها تشنه که مثل من خشنان خورده شده ولی هرگز به یاد دارم که نمی‌گذارند! اما من این کار را کردم تا پسر من تشنه شود. هیچ فرقی ندارد در خانه پدر من است و تشنه همان طبع که آن موقع به خاطر عزت پسر تشنه می‌شد. حالا همه به خاطر این کاری باید تشنه شود...» مردم دور ما جمع شده بودند و به حرفهای زن گوش می‌دادند. خیلی‌ها یوشان نمی‌شد و خیلی‌ها را نادیده می‌گرفتند. به‌راستی چه میزان از سبزه‌ها به درد می‌آید. هر چقدر زن‌ها نشان قرار می‌گرفتند

آپس زندگی

تکته‌های گشوده زنده گی

سہ ماہی

مشکل واقعی بسیاری از ما زندگی
مشغله و پریشان است که جایی برای احساس
نیست و آرامش روحی باقی نمی گذارد. ناشکیبایی
و عصبانیت و بروز از آثار محروبی و اضطراب روحی هر
سجده یا رویدادهای زندگی زندگی است. به این
تیب نازمانی که واقعاً نگرانی به حال خستگی های
روم و حیوان تکثیر باید انتظار داشته باشیم که
چون حوصله خواندن این مطلب را نداشته باشیم
با این راه های فراموشی و لغزش یافتن دست میخورد
و بدتر هرگز می شود به کمالی بازگردد و دور از
آرامش و جدی بعد به دلیل بازگشت از این راه
چندین سال کمال گذاری وقت تلف کرده است
گاهی لازم است به دنبال راهی که نه تنها
فرض زندگی که سرافرازی از آن می خیزیم بگیریم
برای خستگی کردن آثار محروبی خستگی است به
که ضمیمه بزرگ و دور از شکر زندگی در بعضی
یا حوضعات از ملاقات بگذارد.

اگر چنین فرصتی پیش آمد انشا‌الله از خودمان
برسم وقتی برای فراغت طلبم یا نه؟ اگر نداریم
مقرر می‌شویم آن را از لایه‌های مشغله روزانه
ایستاده و اما قدم بعدی اعتقاد داشتن به خلوت و
محکوت برای رسیدن به آرامش است.

پاسخهای مختصر و مفید

حاجی (۱۰۰۰) از سیرجان
نهایت به احسانیت زودگذر دوران
و جوانی و بی‌ای از حد اهمیت نداد. کسی در میان
و رفعت شما بهتر است با عقل و تدبیر به امور درسی
تخصصی بپردازد تا زمان مناسب برای انتخاب
مطلوب و عاقلانه قرار دهد.

الحای (ب) : الحای و نوب
بر طوره مثبت ولی معکم و یاربها مؤثر و ملیا
ست. قواستی در منزل و نظم و کمرید و به آن عمل
کنید و مطمئن باشید که عصبانیت و شدت عمل که
به تشدید بدنی منجر شود اوضاع خانه را آشفته
نماید.

عظیم (ک - ی) الہ شہودی
ہندوستانی و فائنل الگیزہ و صحت

بیت‌های اتاق باز کنیم و اجزاء دهیم
سیم تازه و مطوع قرائت دهیم مانند از خستگی را
زایده. در این حالت حرمت و حجاب و بویای برای
فرمان خالی می‌شود و برای تقاضای می‌توانیم به
تعبه از آن لذت می‌بریم عمل کنیم مثلاً به نواز
برسیمی و دخترهاش گوش کنیم یا به سگوت و
تهدیه بشنیم و یا در مکانی مقدس به راز و نیاز
داریم ...

این کار در موقعیت‌های دیگر حتی می‌تواند
یعنی باشد فکر کردن به روی داده‌های جانب زندگی
باآوری موقعیت‌هایی که داریم بر کردن قضایای
یک منطقه: ...

یکی از طالبان تین تجلیات قدرت فکر انسان
 این است که در هر وضعی اگر بخواهد، می تواند به
 آرامش برسد. حتی در موقعیت های دشواری که فکر
 می کشد لزومات کننده و اضطرار باشد، به مرور
 زمان این شیوه برای کسی آرامش بیشتر در زندگی
 که به اراده خودمان آن را به رله انداخته ایم می تواند
 به صورت یک عامل قدرت درآید و بهر طریقی برای
 رسیدن به امان ما ایجاد کند.

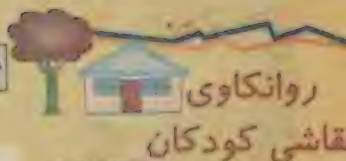
۶۶ شماره از پیشرو افتاد و طی مسیری که
پیشرو نظارت. پاری می‌رساند، اولوینها را
شخص کنید و بر مبنای آن برنامه مناسبی بریزید.

الحای (الف) - حا إلى قسم
لارعة ازدواج موفق داشتن آمادگی جسمانی
وایی و اقتصادی بوده است. مشغول به پدر و مادر
در آفرین دی صلاح را نیز توصیه می کنید. سعی کنید
از نامهربان بزرگان خانواده می بهره نمائید و صرفه
جسمانی عمل نکنید.

حاج (م - ۱۳۵۸) ماهشهر
بهر است از دیدگاه اطرافین نیز به موضوع
نگرید در این صورت فشارها و تألمات دیگران
بهر احساس می کند و در نتیجه خود را را در جهت
مخالفت نمی بیند و همین امر در ایجاد روابط بهتر
احساس امنیت و آرامش خاطر بسیار تأثیر
می گذارد.

سازده من به آینده علمی سینا بسیار امیدوار هستم
معماری، شهرسازی و تخصصی در کامپیوتر
در هر دو وجه نرم افزار و سخت افزار می تواند
نمایانگر زمینه های استعدادی او باشد.

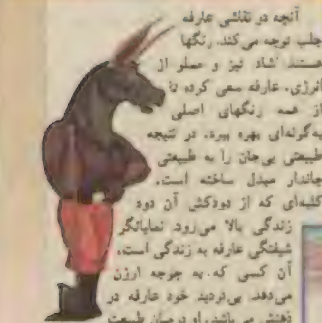
یک پروسه برای خانواده ها سعی شود
تخصصیاتی که برای این سده فرستاده
می شود، به وسیله و تصانی و مساندنی حاصل کرد
و فوق حود کودک باشد تا تعادل روان
شناسی ناشی، در سبب مطرح شود.



دکتر بهمن میری

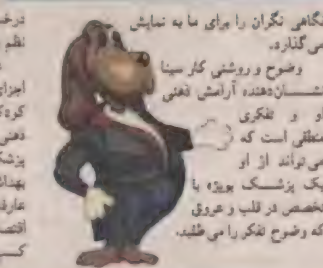
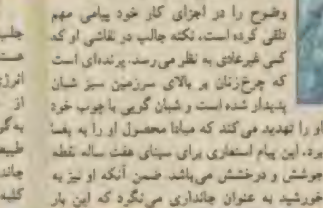
ارژن یارون

چوپان و پرند



جالب توجه می کند. رنگها
هستند. شاد نیز و معلول از
انرژی. عارفه سعی کرده تا
از همه رنگهای اصلی
به گونه ای بهره ببرد. در نتیجه
طبیعتی بی جان را به طبیعتی
چاندان همدل ساخته است.
کلبه ای که از دو کوشش آن دوره
زندگی بالا می رود نمایانگر
شیفتگی عارفه به زندگی است.
آن کسی که به جوجه ارژن
می دهد، بی تردید خود عارفه در
دانش می باشد. او در جان طبیعت
ایستاده و به تعقیب مرغ و جوجه مشغول
است. دانه های ارژن به شکل
غالب گیر کننده ای بزرگ نشان داده شده اند.
شاید عارفه می خواهد پستی به ما بدهد و
شاید به ما می گوید که تعقیب خود ما بستگی
به داجری یک کودک روستایی دارد. عارفه
روی پروانه ها نیز تاکید دارد و با رنگهای
زیبا آنها را در حال بازی نشان می دهد.
نرخ در نقاشی او فوق العاده زیبا کار شده است و
نظم باشکوهی در آن دیده می شود.
عارفه از نوعی رنگ خردلی برای برخی از
اجزای نقاشی استفاده کرده است که با کارهای سایر
کودکان متفاوت است. دید انسانی، پیش رفتگی
ذهنی و دل پررحم عارفه می تواند از او یک
پزشک در مامایی با قابلیت های وسیع بسازد.
بهداشت و تعقیب نیز می تواند در حیطه استعداد
عارفه قرار گیرد، ضمن آنکه او در علوم سیاسی،
اقتصاد و حتی حقوق قضایی نیز می تواند موفقیت
کسب کند.

مینا کثرتی پیکر ارائه کرده است. او از
شهر و میادین آن خارج شده و شبانی ساده
را به تصویر کشیده است که گوسفند و
قناری را همراهی می کند. رنگها در
عین سادگی که لازمه زندگی روستایی
است دارای هویت مشخصی می باشد.
سینا در نقاشی خود از سیاه و قهوه ای
به عنوان رنگ غالب استفاده کرده و
در گوشه و کنار به شکل نامحسوس
زود، سبز، قرمز و نارنجی را به کار برده
است. این گونه رنگ آمیزی نمایانگر
شناسه و رنگی فکر سیناست که
وضوح را در اجزای کار خود بیامی مهم
نقش کرده است. نکته جالب در نقاشی او که
کسی غیر عادی به نظر می رسد. پرندای است
که چرخ زنان بر بالای سر زمین سبز شان
پندار شده است و شبان گریس با چوب خود
او را تهدید می کند که مینا محسوس او را به پنهان
برد. این پیام استعاری برای سبانی هفت ساله نقطه
موش و درخشش می باشد. ضمن آنکه او نیز به
خورشید به عنوان چانداری می نگرد که این بار



فاطمه تنها با شش سال
سن تجسم آفریننده ای از
رنگها نشان می دهد. او در
سایه زدن رنگین تصویر
خاصی از خود بروز
داده و این ناشی بر
استعداد و خلاقیت
اوست. رنگ آبی موجود
در آب روان بسیار
فرح بخش است. همان گونه که
رنگ قهوه ای کوهسار و رنگهای
سبز درختان موجودیتی روح الهام پیدا
کرده اند. برای نشان دادن مرغابیها
فاطمه از ساده ترین شکل ممکن بهره برده
است اما تمامی این ظلالی که به صورت
طبیعی و جدی عرضه شده، یک طرف و
خورشید که رقصنده و خندان بر فراز آمده
طرف دیگر ملایم را تشکیل می دهد. گویی ذهن
فاطمه شش ساله دارد به ما گوشزد می کند که
تمامی آنچه در طبیعت می بیند، توسط بخشی از
خورشید امکان پذیر شده که به گونه ای این امر
حقیقت هم دارد. ایجاد چنین رابطه ای که ملز
طبیعی باید تلقی شود. فاطمه استعدادی فزاینده در
ادبیات نشان می دهد. از جهتی هم می تواند
مخلوطی از شعر و طنز را در او به نمایش بگذارد
که در این صورت نمایشنامه نویسی و یا حتی
فیلمنامه نویسی دور از دسترس او نیست. در حیطه
علم نیز باید او را در فیزیک و شیمی توانمند پالت.

نه مثل یک برادر

من هیچ کمکی به تروریست‌ها نکرده‌ام و نخواهم کرد

اسلام بن لادن برادرش بن لادن

اسلام بن لادن

در طول پنج سال گذشته اسلام بن لادن به خاطر نام خانوادگی خود دچار مشکلات بسیاری شده است. اسلام باقی از حشمت برادر اسلم بن لادن است. مردی که نام او برنده‌های اسرار در مراسم جهان را تحت‌تسلط قرار داده است. اسلام ۵۱ ساله است و خود را زنجاری آزاد و مذهب عربی می‌داند و از همه می‌داند و از سیاست و دینی آن فاصله بسیار گرفته است.

ممنوعه‌های تحریر اسلام که سالها پیش به سوسیال می‌هاجرت کرده شدیدا تحت نظر مخابرات کشیش آمریکا قرار داشته است. تصور سازمان‌های امنیتی آمریکا این بود که اسلام و سایر افراد خانواده به سازمان‌های فاشیست که به کارهای تروریستی دست می‌زدند و وابستگی آن با اسلم بن لادن می‌باشد کمک مالی می‌کردند. اگر چه او از کارهای تزاری خود پرده برمی‌دارد اما شدیدا تمام همکاری با برادرش را تحریر نگذاشته می‌کند.

هفته‌نامه نیوزویک مصاحبه‌ای با او ترتیب داده که در زیر آن را مطالعه می‌کنید.

آیا نیوزویک قدری راجع به عقیده بن لادن توضیح دهید.

● اسلام زندگی خانوادگی در عربستان را آنچه شما در اروپا و آمریکا مشاهده می‌کنید تفاوت دارد. محمد پدر من دایم بسیار موقوف بود. او کار را به خواران یک باربر ساده آغاز کرد و به یک میلیاردر تبدیل شد. ما حدود ۵۹ برادر و خواهر می‌باشیم که از ۷۰ مادر متفاوت به دنیا آمده‌ایم. هر کدام از همسران پدر من خانه شخصی خود را داشته و از دیگران جدا زندگی می‌کردند. من در خانه پدرم و در کنار دو برادر و یک خواهرم زندگی می‌کردم. برادر اسلم تنها فرزند مادرش بود و مادر من نیز رابطه بسیار محدودی با مادر او و حتی پدرم داشت. بیشتر پسرها در زمان نوجوانی برای تحصیلات به خارج از کشور فرستاده شدند. تنها اسلم و دخترها بودند که در عربستان باقی ماندند.

آیا تربیت مذهبی شما چگونه بود؟

آیا تربیت مسلمانان حشمت و اسلمان بزرگ

پدرمان به ما یاد داد تا ذهنی باز و روشن داشته باشیم، اما اسلمه بیشتر سستی بود و راه و روش و ذهنیت او با سایر افراد خانواده تفاوت دارد.

شده‌ام اما تعلیمات خاص مذهبی را تنها آن حشمت از فرزندان می‌داند که در عربستان باقی مانده بودند. اضافه دادند و ما پسران که به خارج فرستاده شده بودیم. تعلیمات مذهبی خطرناکی نداشتیم. اما اسلمه که در عربستان مانده بود تنها تعلیمات مذهبی و تزاری را از پدر گرفت. بلکه آن را در بزرگسالی نیز ادامه داد. او ذهنیتی سویی پایه اعتقادی خانواده داشت. پدر ما به ما آموخته بود تا ذهنی روشن و باز داشته باشیم.

آیا لایحه حد عقابنی سلطنتی عربستان سعودی را می‌شناسید؟

● زمانی که پدرم فوت کرد ما یک شرکت ساختمانی عظیم و مال و املاک بسیاری را به ارث بردیم. اما هسکی خیلی جوان بودیم. برای مثال من تنها ۱۶ سال داشتم و برادر بزرگم بیست و دو یا بیست و سه ساله بود به همین دلیل ملک فیصل گفت که اکنون ما همه فرزندان او هستیم. او یک گروه شش نفره را تأسیس کرد تا تجارت ما را جرح‌مانند و تقش بزرگتر ما را به عهده بگیرد تا ما بتوانیم به اندازه کافی تجربه به دست آوریم و مورد خود را برگردانیم. اگر سؤال یا اختلافی در مورد وضعیت تجارت و مال و اموال ما پیش می‌آمد ملک فیصل که شاه عربستان بود حرف آخر را می‌زد.

● اجازه نداد تا خانواده ما از یکدیگر گسسته شود. به همین دلیل من احساس می‌کنم که خاندان سلطنت مثل خانواده من هستند و ما به آنها وفادار هستیم و انتظار می‌کنیم که در خدمت آنها باشیم.

● واقعتا شما نسبت به اعتقادات نیویورک چگونه بود؟

● خیلی ناراحت کننده بود. من نمی‌توانم باور کنم که کسی به این چنین کارهایی دست بزند.

آیا راجع به اسلمه که دایم عصبی او را مسئول



آن افراد را می‌داند چه اطلاعاتی می‌توانید به ما بدهید؟

● اگر چه ما در نام خانوادگی شریک هستیم اما جزا بزرگ شده‌ایم. من او را تنها پنج یا شش بار ملاقات کرده‌ام. آنهم در خلال مناسبت‌های خانوادگی مانند به خاکسپاری پدرم و...

● من در سال ۱۹۸۵ عربستان را ترک کردم و در اروپا اقامت گزیدم و به فعالیت‌های سیاسی که سایر افراد خانواده ما انجام می‌دهند، کاری ندارم.

آیا حتی بیستی از حوادث نیویورک شما را در جانب ما محوری نیستی آمریکا تحت فشار بودند چگونه فعل می‌کردید؟

● من قبول کرده‌ام که تحت نظر بودن جزئی از زندگی‌ام شده است. من می‌دانم که حتی تلفن‌ها فکس‌ها و ایمیل‌های من کنترل می‌شود. آنها اگر بخوانند مرا می‌توانند بازداشت کنند. هیچ چیز برای من به کار خلاص نیست. هیچ کار خلاص و غیر قانونی برای انجام نداده‌ام و در پایان این نظر شخصی من است که انسانهای غرب درست و نادرست را تشخیص خواهند داد و هرگز با جریه تحسب نمی‌خوانند تا وجهه غلطی از یک شخص ارائه دهند.

آیا ایمان حشمت دایم به سنججوی هوای بن لادن، آمریکا را باور می‌دهید؟

● من در سربس زندگی می‌کنم و با خوشحالی مقامات سوسیالی را باوری می‌دهم. در سربس کمک به یک دولت خارجی جرم جنایی تلقی می‌شود.

آیا می‌توانید سید جلیوسس در آمریکا به شما در مورد کمک به سازمان فاشیست و بن لادن مطمئن می‌باشد؟

● این سؤال مستر است من هرگز به تروریست‌ها کمک نکرده‌ام و نخواهم کرد.

آیا اعضای خانواده شما هم در مورد کمک‌های مالی به بن لادن در شمار مطوابع هستند؟

● تصور نمی‌کنم چنین باشد. تا آنجا که می‌دانم هیچ کس کمک مالی به او نمی‌کند و اگر کسی هم به او کمک کند از مسوول اعمال خویش است و سایر اعضای خانواده از او حمایت نمی‌کنند و یاری‌اش نمی‌دهند.

ترباکه جور می کند ایل و پازنه را در مکتور می فرستد به خانه مجری جلال و این شخص که در مریه سلطان دارد آمد جدیدی باشد از رنگ خلیج و می زن و پتی آنجی یک جلد با کلمه میگه که جلال می فهمد باوستانه بعد در راه می رفته و این فرورشته سیه داخل خونه و میزبان جلال می کشد پشت درجه کتور وی و دره قلعه را می فرار و بعداً جلال خورشید به فرورشته اصلی می بیند

محسن حرف را قطع کرد
«و حالا وظیفه من اوست و او وجه کلاکت...»

«وظیفه من این است که از روی صبح پازنه کم یعنی سه روز دیگر با یک چهاره سیل و حتی گرم کرد با تو سه صد ما جز نیگه که آنها هم لیلی شخصی باید نشان باشد نیگه منک شخصی جلال اوراق کثیف و بعد با استغاف از شو پیشی نان آن کسرو که می خواهد در خونه جلال از رنگ بزنه می پرسودنا لوفیه کتیب و کشید فری کوبه فری بل آن خانه که بنید نیاره و با توضیح مروتیت و افارش کتیب لوف جلالی رو که قرار داده به جلال یکه به شما توضیح دند این طوری ما مدرک کتیب و حتی از درجه موانعند بر اوین خانه داریم ایگه سالی بیست»

محسن که آمده رفتن شده بود با خنده گفت
«پرا کلاکت... یک حرف مروتیت... اینکه ما هه کلامه شده بودیم جن ناپالمی که حالا محسن»
«انفالاقیقات هم می خوره محسن»
این را بر وجهت گفت و محسن بر وجهت خندید.

تا
من داخل یک دکه فروش پلین واده نشسته بودم و همه جا را بر نظر داشتم. موهلی که از پسر جوان نیگه خانه شده و بیستم حسن یازده و پدرش می رود تا فریشتن که فریاضین داشتند نشسته می کشد، هرهر آن جوان اسبابه جلال کلامه فریاضین نداشتند و وقتی محسن او را داخل کوچه کشید من هم با نورسری نیگه کشان شدم. پسر جوان داشت انگار می کرد کم مانه بود محسن را معترض سلام اما با اوراق را کشی محسن. پسر جوان وادار به اعتراف شد. محسن گفتش:

«وای به حالت اگر فروغ بگی... لاان و پاهل جرمت در صورتی که به ما کمک کرده باشی. کاری می کنم پس از چند ماه از دشتی. اما اگر در فریاضی و کاری کنی که وادها هلال» متوجه بیست بیستم فریاضی ازت به فکاده ارسال می کنم که بهترین رافت خود کنی با شما

پسر خزان که به دشت فریاضیه در دشم خورده که راست می گوید و اسم رمز فریاضیان را گفت. محسن او را فرغیل بود ما موراداد و خورش نورانی که یک نیپ صدره در گولگا و سوسولای به خورده بود با عینک دوش و کلامه فاکتی و سوتنزان ریخته و رنگ آبیون را زاده و کیده را که شنید گفت:

«فلقا می خواستیم خورندون و رنگ بزنیم»
و از آسمو که به فلیاضی جلال یاره شنیده شد.
«بله... فریاضی... فلقا کتور و از پشت کتور شروع کنینا محسن که داخل خانه شد نفس رامتی کشیدم. فقط خدا خدا می کنم که محسن طوری غم غلبه نماند برهش به چشم جلال که او را فیکلور می معارضی دیده بود آنستایله یوزم تر پشت در ایستاده لافال فلقا کتور کتیبی احتیاجی با من بود. محسن فلقا را حتی را پشت کتور قرار داده و داشت بر می کشت که صدای دلمهلی دیگر به گوش رسید. از لای در نگاه کردم. جلال داشت به خیال فرامی آمده محسن با خوسری داشت به طرف در می آمد که



«آه ای پسر... بکفلیه وایسا بیستم»
عزلی سیه بر پیشانی من نشست. قرار بود جلال به سراغ کسی که من را وایش می آوردند. اما حالا آمده بود و خدا می کرد نشسته ام لو تروود اگر جلال او را می شناخت آنوقت نتها جرم خرید و فروش میوه را گران نمی گرفت بلکه از من به انگار پرسودنا نیگه کشیت می کرد و رسود می کرد که ما آن جنس را در خانه اش جلالی کتور می کرد

تا
کسی که من را وایش می آوردند. اما حالا آمده بود و خدا می کرد نشسته ام لو تروود اگر جلال او را می شناخت آنوقت نتها جرم خرید و فروش میوه را گران نمی گرفت بلکه از من به انگار پرسودنا نیگه کشیت می کرد و رسود می کرد که ما آن جنس را در خانه اش جلالی کتور می کرد

تا
کسی که من را وایش می آوردند. اما حالا آمده بود و خدا می کرد نشسته ام لو تروود اگر جلال او را می شناخت آنوقت نتها جرم خرید و فروش میوه را گران نمی گرفت بلکه از من به انگار پرسودنا نیگه کشیت می کرد و رسود می کرد که ما آن جنس را در خانه اش جلالی کتور می کرد

تا
کسی که من را وایش می آوردند. اما حالا آمده بود و خدا می کرد نشسته ام لو تروود اگر جلال او را می شناخت آنوقت نتها جرم خرید و فروش میوه را گران نمی گرفت بلکه از من به انگار پرسودنا نیگه کشیت می کرد و رسود می کرد که ما آن جنس را در خانه اش جلالی کتور می کرد

تا
کسی که من را وایش می آوردند. اما حالا آمده بود و خدا می کرد نشسته ام لو تروود اگر جلال او را می شناخت آنوقت نتها جرم خرید و فروش میوه را گران نمی گرفت بلکه از من به انگار پرسودنا نیگه کشیت می کرد و رسود می کرد که ما آن جنس را در خانه اش جلالی کتور می کرد

تا
کسی که من را وایش می آوردند. اما حالا آمده بود و خدا می کرد نشسته ام لو تروود اگر جلال او را می شناخت آنوقت نتها جرم خرید و فروش میوه را گران نمی گرفت بلکه از من به انگار پرسودنا نیگه کشیت می کرد و رسود می کرد که ما آن جنس را در خانه اش جلالی کتور می کرد

تا
کسی که من را وایش می آوردند. اما حالا آمده بود و خدا می کرد نشسته ام لو تروود اگر جلال او را می شناخت آنوقت نتها جرم خرید و فروش میوه را گران نمی گرفت بلکه از من به انگار پرسودنا نیگه کشیت می کرد و رسود می کرد که ما آن جنس را در خانه اش جلالی کتور می کرد

تا
کسی که من را وایش می آوردند. اما حالا آمده بود و خدا می کرد نشسته ام لو تروود اگر جلال او را می شناخت آنوقت نتها جرم خرید و فروش میوه را گران نمی گرفت بلکه از من به انگار پرسودنا نیگه کشیت می کرد و رسود می کرد که ما آن جنس را در خانه اش جلالی کتور می کرد

تا
کسی که من را وایش می آوردند. اما حالا آمده بود و خدا می کرد نشسته ام لو تروود اگر جلال او را می شناخت آنوقت نتها جرم خرید و فروش میوه را گران نمی گرفت بلکه از من به انگار پرسودنا نیگه کشیت می کرد و رسود می کرد که ما آن جنس را در خانه اش جلالی کتور می کرد

خنده و در آن جوان کرد گفت:
«چون سادگه که ما کمک کردی خطاطور که بهت قول داده بودم تا یونیم مکتب می کشی»
پسر جوان به گریه افتاد

تا
خنده و در آن جوان کرد گفت:
«چون سادگه که ما کمک کردی خطاطور که بهت قول داده بودم تا یونیم مکتب می کشی»
پسر جوان به گریه افتاد

تا
خنده و در آن جوان کرد گفت:
«چون سادگه که ما کمک کردی خطاطور که بهت قول داده بودم تا یونیم مکتب می کشی»
پسر جوان به گریه افتاد

تا
خنده و در آن جوان کرد گفت:
«چون سادگه که ما کمک کردی خطاطور که بهت قول داده بودم تا یونیم مکتب می کشی»
پسر جوان به گریه افتاد

تا
خنده و در آن جوان کرد گفت:
«چون سادگه که ما کمک کردی خطاطور که بهت قول داده بودم تا یونیم مکتب می کشی»
پسر جوان به گریه افتاد

تا
خنده و در آن جوان کرد گفت:
«چون سادگه که ما کمک کردی خطاطور که بهت قول داده بودم تا یونیم مکتب می کشی»
پسر جوان به گریه افتاد

تا
خنده و در آن جوان کرد گفت:
«چون سادگه که ما کمک کردی خطاطور که بهت قول داده بودم تا یونیم مکتب می کشی»
پسر جوان به گریه افتاد

تا
خنده و در آن جوان کرد گفت:
«چون سادگه که ما کمک کردی خطاطور که بهت قول داده بودم تا یونیم مکتب می کشی»
پسر جوان به گریه افتاد

تا
خنده و در آن جوان کرد گفت:
«چون سادگه که ما کمک کردی خطاطور که بهت قول داده بودم تا یونیم مکتب می کشی»
پسر جوان به گریه افتاد

تا
خنده و در آن جوان کرد گفت:
«چون سادگه که ما کمک کردی خطاطور که بهت قول داده بودم تا یونیم مکتب می کشی»
پسر جوان به گریه افتاد

تا
خنده و در آن جوان کرد گفت:
«چون سادگه که ما کمک کردی خطاطور که بهت قول داده بودم تا یونیم مکتب می کشی»
پسر جوان به گریه افتاد

داشتن پاشی یک حقه اینجا سالی قبله پول را به تو پس می دهند.

ایران با تراجمی گفت

- اما تو قول داده بودی که مرا به لاس و کاس ببرم؟ شغلی که پاشی چی شد؟ از کارت هم دست کشیدی؟!

میکبی شایه بالا نداشت.

- این که یک کار هیشگی نبود. امروز غروب تمام شد!

ایران به پشتم روی تختخواب افتاد و چو دهن دره خود را گرفت. میکبی چندانش را بر پشت بیرون رفت و راهرو را قار قار میخانه روید شد.

- آفتاب سارین می خراجه! از اینجا بروید؟

ایران به میکبی جواب را بی القور داد:

- بله اما خلط مارین چند روز بکشد و این پاشی به ما از ایشان خوب مقاومت خواهیم کرد.

- بله از این نظر به شما اطمینان دارم!

ایران را گفت و با مردم دست داد و خداحافظی کرد و رفت.

وارد استاسود شد و کلید را فشار داد. رفتی که به طبقه پایین رسید. راه را دهوا را بر پیشی گرفت و دوباره بالا رفت. چمدانش را داخل راهرو گذاشت و آهسته به طرف اتاق ایران برگشت صدای اعتراض ختم آلود ایران را شنید. بعد صدای زنجبوری به گوشش رسید. با احتیاط و بی سر صدا کلید را در قفل چرخاند. و وارد شد. کسی داخل اتاق بود یک مرده که صورت خود را پوشانده بود. ایران از ترس پشت تختخواب پناه گرفته بود. فریاد می زد.

- بیرون! بیرون! همه را خبر می کنم.

میکبی بالودی مرد را از پشت در می کشید. و با یک حرکت چرخانده. بعد با دست راست خود مشتیه به شکم و مشت دیگری به چانه مرد زد. مرد به زمین افتاد می فریاد زد

- حالا برو برو بیرون

مرد وحشت زده از بیرون زد و میکبی متوجه شد که اندیشه پاشی با من محافظ هتل چه بوده! بعد روزه ایران گفت

- دگران پاشی گمان نمی کنم دیگر مشکلی پیش نیاید. اما اگر کاری داشتی و نوبت خرمسالتی مدیر میخانه را خبر کن.

ایران با لحن غمزه دانی گفت

- بسیار خوب خوا

بیهوده منتظر مانده با ایران باز هم چیزی بگوید! و بعد بیرون رفت. چندانش را از راهرو برداشت و به راه اتاناد اتومبیل را از پارکینگ میخانه بیرون آورد و حرکت کرد.

خدا ساعت از ظهر گذشته بود که ایران تصمیم گرفت از اتاق خود بیرون بیاید و در سرسرای میخانه نهد. ای بیخود. سپس سفارش غذای چرب و نرمی داد و تا ساعت سه بعد از ظهر خود را با آن سرگرم ساخت. قلمبت از میخانه بیرون آمد و به طرف خیابانی که مرکز بزرگترین مغازه ها بود به راه

افتاد. یک ساعتی و بزمین قریبگاهها را نشان کرد و سرانجام با صدایی که در دست داشت از فروشگاه میرون آمد. ساعت چهار به میخانه رفت میکبی به رنگ به گوشه ای پناه برد تا بی آنکه دیده شود مراقب ایران باشد پاشی ایران را بهتر می شناخت. ایران گوشه ای نشست. یک نوشته سفارش داده. یکی دو نفری قصد مزاحمت داشتند اما ایران با تعصب و خشونت با آنها برخورد کرد.

میکبی به فکر فرو رفت. حالا باید چکار می کرد؟ آیامی توانست ایران را تنها بگذارد و به عقب بازگردد؟ بدون شک او رابرت از این شهر رفت بود و وجود ایران هیچ فایده ای برای او نداشت. او نتوانست بود برای پیدا کردن آلوده کمکی به میکبی بکند. پس میکبی دوباره باید جستجو را از سر می گرفت. به شیخ شروع به باز پرسن کرده بود و برای آنکه به طرف اتومبیل خود بیرون ناگزیر شد بقیه پانتهونی را بالا زد. طبق ماشین را به خصوصی از برف پوشانده بود آهسته آهسته به طرف قروشگاه میزدان نشوون داده شد.

آفتاب فلون از دیدن او خوشحال شد. روزه شنه بود و خیال می کرد که روز پرکاری در فروشگاه داشته باشد. برون میکبی کمک خوبی برای او به شمار می رفت. اواخر شب تصمیم گرفت که به حساب صندوق خود برسد. حسن که جلر صندوق نشست ایران به آستینکی وارد شد. صندوق حساب خاموش بود میکبی گفت

- ایشان حسمر من است.

فلون گفت

- حسمر... اطلاع نداشتیم که ازدواج کرد! و بعد رو به ایران کرد: از آشنایی شما بسیار خوشحالم. خاتم مارین بفرمایید نشیند اینجا متعلق به خودتان است...

وقتی دوباره مشغول رسیدگی به حسابها شد. ایران سگیاری فراورد. میکبی سگیار را برای او روشن کرد چو آن دو کسی در فروشگاه نبود میکبی پرسید

- چیزی می خواهی بخوری؟

ایران با اشتیاق پاسخ داد

- یک لیوان نهره فالج بیرون هوا خیلی سرد است. بعد در حالی که چمدانش را کمی پایین آورده بود گفت.

به حقیقت مرفع خود را اینجا برانی آن توقف کردم که خبری به تو بدهم!

- و بعد نوبت چشمان میکبی خیره شد و ادویه داد محل اختلال داور ایران را به پنا کردام

نشستهای میکبی بی اختیار به لرزه افتاد گلوش خشک و منفعش شده بود. قلبش به شدت می تپید. فریاد گمان می کرد که چنین عکس العمل شدیدتری خود اصنام کند. ایران تر حلقی که دهانش را می نوشید هر حرکت میکبی را زیر نظر داشت. میکبی ناگهان به تکرش رسید که این زن ممکن است داستانهایی از خودش بگوید و به این ترتیب یک روز یا یک هفته دیگر خرج خود را به گردن او بیندازد...

میکبی از جا برخاست و گفت و راه انداخت. ایران گفت

- حتی نمی خواهی بررسی کنی که داور ایران کجاست؟ فکر می کردم بالشت این موضوع برای تو خیلی مهم باشد.

میکبی با خوشرویی گفت

- چرا... می خواهم بدانم اگر میل داشته باشی که این مطلب را به من بگویی بسیار هم متشکر خواهم شد.

ایران برو بالا نداشت.

- بادم می آید که قول و قرارهای ما هم گذشته بودیم! انتظار نیست؟

- ممکن است...

میکبی ایران را اقتدر بی تفاوت گفت که فکر ایران فراموش

- صلاح تو در این است که از این نظر مطمئن باشی چو... برای اینکه من تصمیم گرفته ام خودم را از این شهر جابجا بدهم.

- بسیار خوب. بگو بسم چه قول و قراری گذاشته بودیم... قبول دارم...

- خوب پس گوش بده... او رابرت در همین اطراف در محلی سکونت دارد... چندان دور نیست... فقط حدوده نود کیلومتر از اینجا فاصله دارد...

میکبی سعی می کرد عینش را کنترل کند و به صدای می رسید.

- اسم آن شهر چیست؟

ایران خرمعای فیهو را زمزمه کرد و گفت

- در واقع نمی توان آنجا را شهر نامید. اسنش «لورل» است. از میخانه پاشی که بگویی نوبی خود محل رستخاستا بودند هم بر نمی زنند. آن قدیده او همین جا بود که مردم به طرف معادن طلا هجوم می برند.

ایران اینها را که گفت میکبی رویش سفید نگذاشت از تن درآورد و پالتو خود را پوشید و به طرف در راه افتاد.

ایران که هنوز نشسته بود بلند شد و خود را به او رساند. ماشین میکبی در خیابان مجاور بود. ایران به اتفاق او سوار ماشین شد. برفا پند آمده بود و در آن سرمای سنگ نداشتن ماشین به راه افتاد.

عاقبت میکبی پرسید

فلور ایران به در این موقع سال یک و تنها در کوه چه می کنی؟

می شود گفت که نتوانست... صاحب میخانه خانه آنجا...

خوش را توضیح کرد و ادامه داد

- صاحب آنجا از دوستان «لور» می باشد... دوست که نداند... اشتباه... بخوری بگو...

میکبی چند بار سرش را پایین آورد و گفت

- بله متوجه ام می فهمم چی میگی...

او سرانجام حال هماغنا منزل دارد

وقتی که ماشین به طرف مرکز شهر روان بود ناگهان میکبی پرسید

لطفاه دارد

برادرهای دیروز، برادرهای امروز

با تشکر از صبر و فروغ قضایه ریاست محترم دادگاههای اویس و قصر روابط عمومی سازمان زنداتهای روابط عمومی دادگستری، اسلختن اهل تهران و تمامی عزیزانی که در تهیه این گزارش ما را یاری رساند.

نویسنده: محمد شمسالدین باری
تألیف و نگارش: سید فریدان واری

چند هفته‌ای بود که برای مصاحبه به بند حبس زندان قسم می‌رفتم. در این شصست کیلویی که مشکل هالی دارم، دوران محکومیت خود را می‌گذرانم.

در این مدت بی‌رحمی حدوداً ۵۰ سلفه شدیدا اسرار داشت که با او مصاحبه کنم، عیال حریفی برای گفتگو داشت اما متأسفانه به دل فریب، مصاحبه با او پیش نمی‌آمد. تا اینکه آخرین بار، هنگام رفتن در حیاط زندان مرا دیدند چند نفری با هم صحبت کردیم. در همان مدت کوتاه سعی کرد شام آنچه را که بر سر من آمده بود برانم بگویند. علی‌رغم اینکه خیلی خسته بودم به صحبت‌هایش گوش دادم و هر آخر به او قول دادم هفته بعد حتماً با او مصاحبه کنم.

دو هفته بعد و پیغام آن ماه واتی وارد زندان شدم چند نفری توسط روابط عمومی برای مصاحبه آمده بودند. ما هم با آنها دو اولین نفر که برای مصاحبه به آنجا آمد و اجازه خواست تا بروم و استراحت کنم را هم می‌دیدم. چند

هفته بعد با مثلث زبانی کافه و مدرک بازگشت اما مصاحبه اول من نا حدود ظهر اتفاق پیدا کرد. در این مدت لا در حیات و ملایق آنان مصاحبه همچنان قدم می‌زد. خیلی بی‌سرو و کمر می‌نمود.

بعد از آن مصاحبه سرسختانه حرفهای غیرقابل قبولی می‌زد و سعی می‌کرد که مرا قانع کند تا حرفهایش را بنویسم. وقتی دیدم نمی‌توانم با او به نتیجه مطلوبی برسم، علم خواهی کردم و او می‌داند که دیگر تک و تعللی برایش نمانده بود خواستم وارد شوم.

بالاخره که داخل آمد و نشست شروع کرد به حرف زدن. خیلی سریع و پریده پریده حرف می‌زد. از حرفهای سر من می‌پرسید. چند بار ما را از صاف شدن دل می‌خورد. اینها هم با جملات تعریف و تمیذ بالاخره دلب نشود و وقتی از تعریفها پرسیدم بغضش برآمد. بعد از اینکه حدود یک هفته به شصت گره می‌زد آرام گرفت اما هنوز ادامه داد.

آن زمان خیلی‌ها فکر می‌کردند ما دوتا برادر که به اصفهانی‌ها مشهور بودیم، توانیم آنجا کار کنیم اما ما مغازه را سرپا ننگه داشتیم و کار و کاسبی خیلی هم خوب بود تا اینکه

به من داد تا بروم نقد کنیم. وقتی رفته بانک به من پول ندادند. گفتند که به سس قانونی نرسیده‌ام. همان موقع رفتم بانک پارس صد تومان دادم یک دفترچه گرفتم که بتوانم چک نقد کنم.

مدتی بعد برادر بزرگم را به تهران آوردم و بعد پدرم را و بعد بقیه اعضای خانواده را و همه بر آن کارخانه مشغول کار شدند و بواش بواش می‌رفت کردند. الان هم عاتلانه وضع همه آنها خوب شده و همه پختگی‌های ملاسند و خانواده‌های جواهرفرشی دارند. به تدریج که وضعشان بهتر شد زحمات بیرون طلا می‌ساختیم و به این شهر و آن شهر می‌رفتیم و

می‌فروختیم. مدتی بعد در میرداماد روی روی نفت نکه زحمتی خریدیم و با کمک برادرها آنجا را ساختیم و ساکن آن محل شدیم. خواهرم آن موقع مدرسه می‌رفت. یکی از مشکلاتی خواهرم که با او دوست هم بود خانه مارفت و آمد داشت و همین مشکلاتی خواهرم وقتی من سی و یک سال داشتم حشر من شد.

بعد از ازدواج سرورسانی به وضع کار داریم و صاحب مغازه‌ای که من آنجا کار می‌کردم مغازه را به من فروخت به مبلغ هشتاد هزار تومان ماهی هفت هزار تومان و به این ترتیب ما در سرای اردبیلست بازار پختگی شدیم. البته مغازه را با شراکت برادرم گرفته بودم. مدتی بعد لیست بالا رفت و ما همان مغازه را حدود دو میلیون و خرداهای فروختیم و آدمیم با شراکت برادرم مغازه‌ای در میدان اردبیلست خریدیم به مبلغ دو میلیون و پانصد هزار تومان. پانصد هزار تومان هم برای ملکاتش دادیم شد سه میلیون. مغازه بزرگی بود آن زمان خیلی‌ها فکر می‌کردند ما دوتا برادر که به اصفهانی‌ها مشهور بودیم نتوانیم کار کار کنیم اما ما مغازه را سرپا ننگه داشتیم و کار کاسبی خیلی هم خوب بود تا اینکه برادرم افتاد تو کارهای تانکسند و فرس‌بازی.

در این ابتدا سعی کردم نگذارم در متجارب بفند. ولی متأسفانه او همچنان به کارهای زشتش ادامه می‌داد دیگر دل به کار نمی‌داد به همین خاطر من تصمیم گرفتم برای مدتی از او دور شوم. خیلی سریع ترتیب کارها را دادم و همراهِ خانم و بچه‌هایم به آمریکا رفتم. بیشتر اقامت حشرم در آمریکا جواهرفرشی دارند. و چون من کار تعمیر جواهرات قدیمی را بلد بودم آنها خیلی زود برایم گرین کارت گرفتند.

کار در آمریکا خیلی پردامنی بود. من در بازار نیویورک انگشتی می‌خریدم مثلاً ۱۷ دلار. این یک سر من به اسپانیایی‌ها می‌فروختم ۳۰ دلار. این یک کارم بود. در آن زمان آمریکا سکه خرید و فروش می‌کردم. حدود پنج سال در آمریکا بودم. در نیویورک مغازه‌ای خریدم که حدود دویست میلیون تومان ارزش داشت اما با وجود این نتوانستم آنجا ثابت بمانم آنهم فقط و فقط به خاطر اینکه هم حشرم حراج بود و هم دخترهایم من نمی‌خواستند آنها در شرایط زندگی کنند. به غیر از این هیچ دغدغه‌ای نداشتم چرا که اگر حشر صاف راه می‌رفت من می‌فروختم چهار پنج هزار دلار درمی‌آوردم درحالی‌که که زبان هم بلد نبودم. کارگری داشتم که کارهای مرا رتیب می‌کرد. بالاخره بعد از پنج سال برگشتم ایران و رفته سراغ برادرم و بعد از او پیشنهاد کردم مغازه را به من بفروشد. ما به صد هادگان خود را به قیمت ۱۷ میلیون و پانصد هزار تومان به من فروخت. البته سند به نام من نشد و من فقط به نامه داشتم. هنوز چند روزی نگذاشته بودم من تازه مغازه را رها نماندمی‌کردم که برادرم که من به دادگاه شکایت کرده که من مغازه‌ای مغازه‌ای را که او در آن شریک است بفروشد. من با بی‌اعتمادی که داشتم شریک است بفروشد. ما به بی‌اعتمادی که داشتم به دادگاه کاری کنیم و دادگاه هم اعتقاد کرد تا آن سه‌هنگام به نام من نشد و او می‌تواند در مغازه دخل و تصرف داشته باشد. من مجبور شدم و گیلی بگیرم

پنجده و سه سال دارم. شعلم جواهرفرشی است. قبل از اینکه این مشکل برایم پیش بیاید در میدان اردبیلست جواهرفرشی داشتم. اصلیت اصفهانی است. تحصیلات زیر ششم ابتدایی ندارم. فقط می‌توانم بخوانم اما در نوشتن مشکل دارم. ما وضع مالی خوبی نداریم. پدرم یک دکه کوچک طلاسازی داشت که کفاف خرج خانواده ما را نمی‌کرد. بیشتر خواهر و برادرهایم که هر کدام از وقتی توانستیم سعی کردیم کمک خرج خانواده شویم. من از شصت سالگی شروع کردم و در یک طلاسازی شاگرد شدم. روزی پنج‌هزار مایلم لوت کرد و من به پناه رفتن به خانه خانم از اصفهان آمدم تهران و چون چندتا از دوستانم را می‌شناختم که من شاگرد پدرم به تهران آمده بودند من هم به یکسان رفتم سراغ آنها. آنها هم من می‌پزدند به یک کارخانه طلاسازی در خیابان بوذرجمهری هم می‌سازد. امروزه کار می‌کردم و شپها آنجا می‌خوابیدم. با دم‌هشت یک روز صاحب کارم چکی



الان یک سال و پنج ماه است که فرزندان هستم و بلا تکلیف آنها هم به خاطر اینکه نمی دانم ۲۵ میلیون ردمال را به چه کسی باید بدهم؟ شاکي من هیچ چیز به نامش نیست و من نمی دانم این پول را به که باید بدهم

تیرته شده و معامله خیلی فسخ شد و من چکم را پس گرفتم و از بانک و مهر شدن مغازه جلوگیری کردم، دوباره مشغول کار شدم.

مدتی بعد شاکي رفا کارگران پیشنهاد خرید مغازه را داد، من هم قبول کردم و از طرف اداره حقوقی آمدند و حدود سه ماه طول کشید تا بالاخره مغازه را ۱۷۰ میلیون قیمت گذاری کردند، من هم گفتم که سه دانگ به نام من است و سه دانگ هم از طرف دادگاه وره دارم.

بعد به بانک قولنامه گرییم و آنها ۲۸ میلیون تومان به من دادند اما هنوز چند روزی نگذشته بود که دوباره ما شاکي را برای آمدن و درباره مطابقت خود را طلب کردند، به آنها اعلام گرییم که طبق رای دادگاه معامله های قبلی فسخ شده است، آنها هم اعلام کردند ما باید برویم دیوان و ۳۰ میلیون تومان به صندوق سیاریم، ماه ۲۸ میلیون تومانی را که از بانک گرفته بودیم به آنها دادیم.

مدتی بعد آقای که زمین خریدار سهم برادرم بود و رکاش هم باطل شده بود از من شکایت کرد و من مال غیر فروخته ام، بعد هم بانک رفا شکایت کرد که من مال غیر فروخته ام.

روزی که مرا گرفتند و بردند دادگاه حتم موافقم بود و من مقابل سعید ایستادم، برده ما موافق را به کلاکتی بردند و حتی اجازه نداده من به کلام رنگ بریم، پنجتنی چند روز تعطیلی پشت میز هم

تا او از طریق قانونی اقدام کند، بنکته من بتوانم بند به نامم بزنم.

از آن طرف برادرم بدون اطلاع من برگه ای از دادگاه گرفت که به او این اجازه را می داد کسی دیگری به جای او در مغازه کار کند.

من دیگر کارهای قانونی ردم که برادرم آمد و گفت سهم خودی را همان را که به من فروخته بود و کلاکتی به یک نفر فروخته به مبلغ سی و پنج میلیون دو آمد و شش ماهی کار کرد بعد هم ورشکسته شد و مغازه را به یک نفر دیگر به صورت و کلاکتی واگذار کرد.

چهار سال طول کشید من حدود شش میلیون تومان به و کلاکتی دادم بالاخره، او موافق شد حکمی از دادگاه بگیرد تا من بتوانم آنها را به نام خود بگیرم. وقتی دنبال کارهای ثبتی آن رفتم، گفتند حدود ۱۵ میلیون تومان خرج دارد، در آن زمان من دیگر سرمایه ای نداشت، شرایط ناخار هم کشش چنین کارهایی را نداشت، مغازه هم بزرگ بود، تصمیم گرفتم که مغازه را بفروشم، دنبال مشتری بودم که از اداره دارایی آمدند و گفتند مالیات نقل و انتقال مغازه ۳۰ میلیون تومان شده است، برادرم گفت که مغازه را به آن آقایان واگذار کرده است، دارایی هم اعلام کرد که آنها را نمی شناسد و به ناچار مغازه را بانک و مهر

می کنند تا بتوانان را وصول کنند، من برای جلوگیری از این موضوع با فردی که یک چک ۲۵ میلیون تومانی دادم به یک وکیل گرفتم و

یو.روز شنبه هم تعطیل بود اما همان قضای که برای من حکم داده بود که سه به نام بریم قضای تسکین بود و هم او برای من ۱۷۰ میلیون تومان قرار صادر کرد و چون نداشت، مرا مستقیم به زندان آوردند روز دادگاه هم شاکي من که همان آن بود مدعی شد که من کلاهبرداری کردم و مال او را فروخته ام، دادگاه هم مرا به تحمل یک سال حبس و ۲۵ میلیون تومان ردمال و ۲۵ میلیون تومان جزا محکوم کرد. الان یک سال و پنج ماه است که من فرزندان هستم و بلا تکلیف، آن هم به خاطر اینکه نمی دانم ۲۵ میلیون ردمال را به چه کسی باید بدهم، شاکي من هیچ چیز به نامش نیست، من نمی دانم اگر این ۲۵ میلیون را بدهم بالاخره مالک ملک هستم یا نه؟

به من عنوان کلاهبردار داده اند، درحالی که همه تهران مرا می شناسند من، اگر می خواستم کلاهبرداری کنم خیلی پیش از ۲۵ میلیون می توانستم کلاهبرداری کنم چون اعتبار چهل ساله دارم و مردم به من اعتماد دارند، اما خیانت برادریم به من باعث شد که حالا من متهم به کلاهبرداری شوم، برادرم خودی به من گفت که شش میلیون خرج کرده فام من، سه سال زندان باشم، از برادر دیگرم تشدید که الان عسکری را طلاق داده شش میلیون تومان هم کلاه عسکری را برآورده و وره گرفته ام، کلاه سه ساله مغازه ای را هم که من از او خریدم به نام بچه هایش کرده است، درحالی که طبق رای دادگاه سه دانگ به نام من بود و من به اعتبار حکم دادگاه اقدام به فروش مغازه کرده ام، اگر فروش مال غیر باشد برادرم این کار را کرده، اما من به خاطر اعتقاد امضایان مهر کلاهبردار به پیشانی ام خورده است، درحالی که من مال خودم را فروخته ام، الان هم حاضر ۲۵ میلیون به مال را بدهم اما به کسی نه؟ کسی که رکاش باطل شده و چیزی به نامش نیست، یا به برادرم که دو بار یک ملک را فروخته و یا به خودم که صاحب ملک هستم و بابت آن پول داده ام؟ شما بگویید به چه کسی؟ دادگاه فقط گفت زود رمال اما اجرای احکام می گوید نمی دانیم به چه کسی؟

من آدم بازاری هستم، من ضرر بورس نیویورک هستم، در نیویورک برای نجوم، برترین بازاریابی ایس انجلی را داشتم، بعد در کشور خودم برادرم برای اندک مبلغی به من نسبت کلاهبرداری زد، کلاکتی دادگاه فکری به حال ایتال من نکند، کلاکتی زودتر ورش شود، برادرم بچه هایم گشت شده است، حدود سه ماه است آنها را ندیده ام... و بعد اشکها تر چشمت حوانه می ریزد...

با سید و مژگان قانونی و معنای اشکات که ما به قول خوشی رفار بر برای که او بیاض پشتمت و روی کزاش شده بود چنین خطی در حقیقت را داشت، به حسرتی به کجا خوبیم رسید؟ وقتی کسی در حق همسرش و فرزندان خیانت کند به اشتباهی از امروز با او راه به شده، به بر سرش آمده که چنین باوجود وفاداری حق برتری می گذرد؟ آنها بخواهد برادر بیانی دهمی به فرونگ ما را خواهد گشت.

مناقصه در همین مدتی که ما به زندانیان رفت و آمد داریم، شافعه بوده ایم که گاه کلاهبرداری حرفه ای مانند شاکي که شیکهای ریخته ای دارند و با اسباب و مدارک کسبی را که حکم گرفتاری اندک میلی از آنها گرفته اند از چاقی در تبلیغ اختلاس می خود کشیم می کنند که که فرد قبل از آنکه بماند به دادگاه و زندان برسد خود کشی می کنند! این پیروزم انضباطی تمام آنچه را که در بیان گشت.

فرانز، (چندین قبل ریگست معزم فود فدا میه جانب آقای شاهوردی بهطور غیرمنتظره به منشنی درگاه رفت و از نزدیک با فاضل و منتهی و شاکان صحبت کردند تا با مشکلات این سبتر آشنا شوم، این کار آقای شاهوردی، کاری بسیار شایسته و سازنده بود و کلاکتی به فاضل این گونه قضایات پسندیده علی رغم تمام گرفتاریها و مشکلات کاری، آقای شاهوردی یک روز هم سری به زندانیان خصوصاً قسمت امور مالی

چشمان من شکست را نمی بینند

نوشته تارل تارو ترجمه سیمینا علی شهبازی

«اریک» بزرگترین تصمیم زندگی اش را گرفت و با وجود ناپسندی، قلّه اورست را فتح کرد



تفصیلهای غنی
کند و چگونه قادر بود، تنها
با وسایل کوهنوردی ارتفاع
هر شکاف را اندازه بگیرد
و بعد قدم به قطعه ای
ناشناخته بگذارد

اریک می دانست که
به شتوان یک تایلند
موفقیت های زیادی به
دست آورده است. او در
شهر به راحتی زندگی
می کرد زیرا معلمی پلنده
به یک اندازه ارتفاع
دارند. بلوک مجسمه ها

طول و عرضشان یکی است. حتی امکان داشت که
پنهانی خیابانها را به هم بدانند. اما قندیلهای
عظیم الهه ای که در لابلای دره ها و بیخ های آبها
چون دیو ناگهان در معرض دید قرار می گرفتند، برای
اریک قابل پیش بینی نبود و می توانست مالمی بزرگ بر
سر راه فرقی قائل قرار دهد. تریدها و افکار مختلف
در قلّ اریک زبانه می کشید.

او هرگاه پس از فتح قلّه ای به خانه بازمی گشت،
مردان میساکل جدیدی اطرافش جمع می شدند و
می گفتند: «حتی من هم نمی توانستم این کار را انجام
دهم.» اریک این حرفهای آنها را سندروم «حتی من»
می نامید و می دانست که مردم پذیرفته اند که پنهانی
بر مالمی حس ها و صفت ها غلبه می کنند.

اریک که خوشفروا و ناشکیب بود از این حرفها
تفر داشت و هرگز را خیلی کمتر می کرد تا به آنها
نگوید: «شما چای و بنقراره هستید و سیگار هم
می کشید! بطور پیش خودتان تصور می کنید که
قادرید. این کار را انجام دهید. چون تنها از نعمت
پیشانی برخوردارید!»

مالمی توانایی های اریک در فتح این کوه به
بونه آزمایش گذاشته می شد. یک محله مالمی به
آووست ایجنپ می کرد. هر کوهنوردی بتواند دهها
صعود از یک صخره و پایین آمدن از صخره دیگر را
از اردوگاه پایهای داروگاه اول تجربه کند، این کار
به دو منظور انجام می گرفت، یکی برای شوگرگرفتن و
سازش با آن آب و هوا و دوم بردن وسایلی که کسی
صعود کرده اول، سیزده تن از اعضای قلدرا سیزده
حلی نمی تایلندیان بر سر مانند پا رفتن اریک

وقتی «اریک» و بن «میر» بعد از ظهر به
آبجا رسید، رهبر گروه «پاسکوتل اسکاتورو» دچار
وحشت و تردید شد.
آنها فتح قلّه اورست را آغاز کرده بودند و اریک
که انگیزه اصلی این سفر بود، خویش پستار و تنه اسب
به درون اردوگاه آمد.

پای اریک داخل یک شکاف لغزیده بود و وقتی
صراحت قصد داشت، خود را به آو پرستاد. ابزارش به
چانه و پیشانیش ضربه زده و وی را مجروح کرده بود.
در حالی که اریک خسته و زخمی در چادرش
دراز کشیده بود، بلیه افراد گروه با نگرانی دور هم
جمع شده بودند. ۱۲ ساعت طول کشیده بود تا او
بترانده خود را از اردوگاه آغازین به اردوگاه یک در
ارتفاع ۲۰۰۰۰ پایی برساند. روحانی که فقط هفت
ساعت وقت برای این کار تخصیص داده شده بود.

اسکاتورو تشویش شد. فکر فتح قلّه اورست صبح
پهلو شده با وجود دو سال برنامه ریزی و بررسی
اتواح فیلشلی مستدین جوان تایلند که نالجاچندان موفق
شود چه باید می کرد؟ آیا ادامه دادن درست بود؟

اریک جوان سی و سه ساله ای بود که در ۱۳
سالگی قردایی یک پستاری ارمنی در ناحیه قردیه چشم
شد و پیشانی اش را از دست داد. او از پست سالگی
کوهنوردی را آغاز کرد. کتاب «ملمی پنهانی» جدید
شرح توهمات او را سه قلّه رفیع دیاست.

در آوویل گذشته اریک برای اولین بار اندیشید
اگر فتح اورست توسط یک فرد تایلند اشتباه بزرگی
باشد. او مورد تشبیه قرار خواهد گرفت زیرا خیلی از
روی تجربت انجام داده است.

اورست هر فرد ناوارد و بدتشاشی را می بلعد و
بیشتر کوهنوردان هرگز به قلّه آن دست نمی یافتند.
تعداد زیادی «مخالف» ۱۶۵ نفر از سال ۱۹۲۱ دیگر
به خانه بازنگشته بودند و چند هایشان در جایی میان
شکافها و یا پهنای بالای مانده بود.
افکار اریک به هم ریخته و ناآرام شده بود. او
قدم به راهی گذاشته بود که خطر مرگ را در هر
اعطه با خود به همراه داشت.

لغزیدن در یک شکاف و یا سقوط بهمن مرگ به
همراه داشت. حتی ممکن بود با افزایش ارتفاع و
کمبود اکسیژن دچار روم مغزی شود یا به دلیل فقدان
اکسیژن در میان رفقا به چیرت لبدی فرو رود.
او فکر می کرد اصلاً یک آستان تایلند نباید
دست به این کار بزند، چگونه می توانست از میان

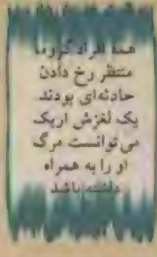
در ارتفاع بیش از ۲۹۰۰۰ پایی قلّه، باد
از ۱۰۰ مایل در ساعت

بحث می کردند. اریک گفت: «هیچ راهی
نیست من باید به آن بالا بروم و موفق شوم».

اریک که با تو برادری در هنگام کنگ بزرگ
شده بود از همان کودکی می دانست که عاقبت
پیشانی اش را از دست خواهد داد. زمانی که این اتفاق
افتاد اریک حاضر نبود عصای مخصوص را به دست
بگیرد و از یادگیری خط بریل سر باز می زد زیرا
اعصار داشت. زندگی اش را مانند افراد عادی اداره
کند. از اینکه در نظر دیگران عجیب جلوه کند
وحشت داشت. پس از گذشت مدت نسبتاً طولانی
حتی توانست دستشویی مدرسه را بدون لغزیدن و
زمین خورن پیدا کند. اریک بالاخره پذیرفت که به
کنگ نیاز دارد.

برای اریک، کلبه موفقیت پتیش این وضعیت
بود نه جنگیدن با آن. او باید زندگی کردن با این
مشکل را یاد می گرفت و بزرگ می کرد که قادر است
چه کارهایی را انجام دهد. اریک نباید تظاهر به
پیشانی می کرد بلکه باید شهودی را برای زندگی اش
برمی گردید که باعث پیشرفتش شود.

اریک می دانست که هرگز نمی تواند بسکبال
بازی کند و با در تریبال توپ بزند. بعد از مدتی
دخشن مسطوف کشتی شد. ورزشی که در آن لاسه
و احسان فرد بیش از پیشی درگیر است. در سالهای
آخر دهرستان در مسابقات کشتی آزاد آبراهو



هده افراد گروه
منتظر رخ دادن
حادثه‌ای بودند
یک لغزش اریک
می توانست مرگ
او را به همراه
دلش باشد



سیار نندی می‌وزد که سرعش
نواز می‌کند

مختلف مثل این مورد «برنگانی» در
دوقدمی ست راست قرار دارد. کار را برای اریک
ساده‌تر می‌کردند. اریک آتش را قدرت و سرود
پیش می‌رفت که برخی از همراهانش خسته می‌شدند
تا پایه پای او بوردند.
با وجود تمامی قدرتی که اریک داشت همچنان
تسلیم افراد گروه در ناپلوری و ترس به سر می‌بردند.
آنها می‌ترسیدند، باعث مرگ آن جوان نابینا شوند.
همه معتقد بودند. او دست به کار حسابی بزرگی زد
است. برخی از افراد گروه گام به گام همراه اریک
می آمدند تا اولین غنچه‌ها را از جوان نابینا مرده‌ای
که در دره‌ای لغزیده بگیرند. گویی در دل
هر کدامشان احساس شک وجود داشت.

پس از اینکه به ارتفاعات بلندتر او رست
رسیدند. کمربند اکسژن و چند صاعه دیگر باعث شد
تا تغییرات عجیبی در بدن آنها رخ بدهد. فعالیت قلب
الزایش و عملکرد مغز کاهش پیدا کرده. غلظت
خونشان بالا رفت. حتی زنده‌هایشان هم اقیانوس پیدا
کرده و سفت شده بود. آنها می‌دانستند که مشکلات
خاصی هم در ناپایداری پیدا خواهند کرد. به‌خصوص
از ارتفاع ۲۵۰۰۰ پایی به بالا شرایط تشدید می‌شد.
با نزدیک شدن به لکه اریک می‌دانست که به
موقعیت در اریک می‌رسد. وقتی ارتفاع زیادی شود
کوهنوردان عموماً از ماسک اکسژن و عینکهای
ایمنی استفاده می‌کنند. به‌دلیل قدرتی محدود است که
افرادی بالای خورشید را هم نمی‌بینند. و این وضعیت
بود که اریک کاملاً به آن عادت داشت. به علاوه
حسله نهایی به قله حدود بعد از ظهر آخر می‌شد
بلندترین پیشتر مسیر را باید در اریک مطلق می‌شد
می‌کردند و تنها لایه‌های کلاه ایمنی مسیر را
روشنایی می‌بخشید.

در ۲۲ می وقتی اریک و گروه از اردوگاه چهارم
شروع به صعود کردند. دوماه بود که در کوه اورست
در میان باد و یخ و برف به سر می‌بردند. آنها سعی
کردند. این روز قله را فتح کنند. اما به علت بدق هوا
دو بار به اردوگاه باز گشتند.

در ارتفاع بیش از ۲۸۰۰۰ پایی قله بادهای سیار
تندی می‌وزد که سرعش از ۱۰۰ مایل در ساعت
تا ۱۵۰ مایل می‌رسد. بادهای و ابرهای که از سطح دریا به
ظرف ریز و پشای می‌رسند در آن ارتفاع می‌توانند
طولانی و کشنده باشند.
تنها فتن روز به اتمام فصل صعود به لکه بقی
مانده بود و تمامی گروه می‌دانستند که این آخرین
شانس آنهاست. اریک و بقیه افراد که رفت و برگ
بارش سریع برف و بادهای شدید را مشاهده کردند.
احساس ناپایداری و پروازشان منتهی شد.
اریک فکر می‌کرد کارشان تمام شده است. با اینکه
از اردوگاه اصلی اعلام کردند این طوفان گسترش
برف قطع خواهد شد. آنها که از این پیش‌بینی بادی
تازه یافته بودند شروع به حرکت کردند. درست
مانند ستاره‌نشانان انگشتان مدام معلوف آسمان
بود و زیر بار لایه‌های یخ‌زده و ظرف‌های اکسژن
سنگین آرام آرام گام برمی‌داشتند.

اریک می‌گفت که
این ختم زیارتین صدای دنیا
را دارد. روزی او به اریک
گفت. «لطیف دخترها در فکر
داشتن خایه‌های بزرگ با
برجینه‌های زیبا و سفید هستند
در حالی که رویی من لاف‌ها
یک زندگی شرم‌ناز و است
نه یک زندگی عالی»
چندی پس از گفتن این
جمله او خود را در میان
صخره و درختی کوه کلمباجو
یافت جایی که در ارتفاع ۱۴۰۰۰
پایی آنها بودند زلزلایی
با وجودی که اریک یک کوهنورد ماهر شده و
چنین قله مهم جهان چون کلمباجو در افریقا خالی در
آلاسکا و آلاسکا در آرژانتین را فتح کرده بود. اما
همچنان بدخالی حل نشدن باعث فتح قله اورست
در ژانویه ۱۹۹۶ اتفاق جالبی رخ داد. اریک طی
یک سفر تحقیقاتی ورزشی با پاسکوال اسکاتورو که
یک زمین‌شناس بود آشنا شد. او که برای
نمونه‌برداری به اورست رفته بود از اریک پرسید.
«تا حالا از اورست بالا رفته‌ای؟»
او پاسخ داد: «نه»
«می‌خواهی اینکار را بکنی؟»
اریک از این پیشنهاد بسیار خوشحال شد. آنها در
زمان کوتاهی با یکدیگر به خوبی ارتباط برقرار کردند و طی
چند ماه گروهی را گردآوردند. اریک به هیچ وجه از
خطرات جسمی نمی‌ترسید فقط نگران بود که اگر به
قله نرسد. مردم جهان درباره او چه خواهند گفت. او
اصلاً نمی‌خواست باعث تحقیر افراد نابینا شود.
اریک عقیده داشت «می‌دانم اگر هم شکست
ببخورم باز بهتر از آن است که هرگز قدم برای انجام
این کار برندارم. من نیاز دارم. بزم تا به درستی
تو که محدودیت‌هایم را چه حد هستند»
به زودی رهبر گروه و تمامی افراد اریک
ناامید بالا رفتن از اورست با او چندان مغروری با
یک نفر بنا ندارند. یکی از هم‌گروهی‌ها که کنار او
حرکت می‌کرد زنگی را به گوشه‌ای بسته بود که
اریک به دنبال صدای آن حرکت می‌کرد و با وسایل
مختصر می‌که به همراه داشت راه را می‌پشت. بقیه
افراد گروه هم با فریاد زدن و شرح وضعیت‌های

شرکت کرد.
کشتی به او اوضاع دویزه برای وارد شدن به
جمع حسن و سالانته را داد. وقتی اریک ۱۵ ساله
بود روزی با پدرش به گردش در یک جنگل رفت. او
سعی می‌کرد راهش را با صبرهای عصبی سفید
بیابد. احساس ناباوری وجود اریک را فرا گرفت. هر
چند قدم که پیش می‌رفت پیش به پیش تته و
شاخه‌های درختان گیر می‌کرد. تمامی انگشتان
پاهایش زخم شده بود.

وقتی ۱۶ ساله شد سعی کرد از صخره‌ها بالا برود
و پس از آن کوهنوردی را آغاز کرد اما در تمام مدت
لقاب‌ها و جنگلهای مخصوص را به کار می‌گرفت.
اریک همچون خنجرینی که روی تیوار مسیر
خود را مستقیم رویه بالا می‌رود از صخره‌ها بالا
می‌رفت. از دستش مانند آتش برای جمع‌آوری
اطلاعات استفاده می‌کرد و با پاژ کردن سنگها و لمس
صخره می‌توانست شیارها برآمدگی‌ها را پیدا و
گودالها را حس کند و در فتنش نقشه عبور را بسازد.
او آنگاه در این کار مهارت کسب کرد که حتی چنان
گروه را برای عبور از ناحیه پوست زهری کرد.
اریک در سال ۱۹۹۷ از کالیم بوسنتون
فارغ‌التحصیل شد و در آنجا با والی ریو که در یکی
از دهکده‌های آریزونا معلم مدرسه بود آشنا شد. اریک هم
فرهنگ مدرسه کلاسی پنجم را درس می‌داد.

حکایت امیر جوان بخت و سرزمین اساندها

قسمت نهم

به روایت مخمّنی گشتی



برو. اگر از آنجا نده بر گشتی. در قصر من
نیز کار کن.
ای پادشاه لبیب و جان من. رخصت
یده که لغبت در خدمت تو باشم.
زودین گیسو گفت
چرا؟
زیرا... زیرا راستی را خواهی. من
مبتلای تو شدم و جز تو چیزی
منی غولم. باور کن که...
زودین گیسو گفت.

باور می کنم. ولی تو نیز باور کن که اگر چند
احطه با هر یک از این پادشاهان گرامی سخن بگوئی.
مبتلای آنان خواهی شد. زیرا در صورتی که
خوانده ام که ناهنگامی که در سرزمین قصه ها به سر
می بری. یوشه مبتلای زنان می شوی. اینک دیگر
سخن نگوی و به رختشوی خانه برو.
امیر به سوی زودین گیسو رفت و غر چشمان او
نگریست و گفت
ای زودین گیسو مهر گسل. تنها می کنم که...
زودین گیسو گفت.
تو نمی کنم که تنها کنی و با این زنان بروی.
سپس نگاهبان را با یک زده گفت
نگهبانان را بیاوید و این مردک را به محل
خدمتش ببرید.

نگهبان چهار نفر زن تیره و بالا بلند و نیرومند
از در درآمدند و درحالی که از امیر چشم
پرسی داشتند. دست به سینه ایستادند. زودین گیسو به
آنان گفت

این سلطان هفت اقلیم را به رختشوی خانه
برید. به رئیس آنجا بگوئید کاری نکند که این
پهلوان خانه مردی که هشت ماه پیش اینجا بود
ببرد. بگوئید قدر او را بدانند. چون اگر او را از دست
بدهیم دوباره تا چاریم بی مرد باشیم و رنج بکشیم.
نگهبان به سوی امیر رفتند و دست و پای او را
گرفتند و شایسته و خندان او را بر سر دست
گرفتند و با خود بردند. امیر با خود گفت این زنان
مافروزی و رسم و رسوم غریبی دارند. تاکنون
ندیده بودم که مردی را بر سر دست بگیرند و او را با
شای و خرمنی ببرند. بهتر است قدر این روزها را

در قسمت های قبل خواندید.
شهرت و سر تو و گفت قصه «امام» برای
امیر جوان بخت بود که طلسم شد و از طرف داوران
حسن و صافورده که امیر طلسمی بود مورد علاقه
قرار گرفته «غول» و «دیوان» امیر. خوشگلی به
صحنه ها جلوه می کند. صفت غول و دیوان. غولان
کشته می شود و صحنه ها. جز از پشت ملاقاتی که
به غولان بخت می کشی می کشد. «غول» امیر را از
کودک حیات می دهد و به او می گوید تو می توانی جوی
تو من و بر سرخ و آتش بوی و خاری خشنی پیدا
شوی و شوی می بیند چه می بینی... قهر
بصورتی که سرخ و گرد و آلودگی و در غرض
بر سرخ و دلم تو می کشد و سرخ و امیر را به هوا
برده و بالای تو می گذارد. امیر با رنگت بر خود
می کشد و به امیر خدمت می دهد که هر به خنجر
مبارزه بروی و با او احاطه می کند اما مرد را و با
امیر غول می گذارد که به سینه کسیر به خنجر
شوی و ملاقاتی از او خواهد بود و برای تو خدمت
فولور. بدو از کشتن امیر هم غرض می کشد
امیر به دلیل علاقه و درحالی که کسیر زودین
گیسو می تواند غم فولور بدو را از سر ماز زده به
اتفاق زوی گیسو و قهر کن و از قصه غول می کشد. به
زودین گیسو که داداش را زده اند. شمع به قصر
می کشد و قهر بر سر دلت می کشد و به توده خنجران
به قصر زودین گیسو مهر گسل می رسد و متوجه می شود
خجکی از آن هستند.

و اینک مدینه با جزایر این شهر را

امیر گفت.

«گرچه این زنان رختشوی درخوردن لوجه و مهر
مشت. ولی بگویند این است که لغبت در خدمت تو
باشم. من آنم که می توانم به همه شما خدمت کنم و
ختم به امیر بیاورم»
زودین گیسو گفت. رجز نخوان و به رختشوی خانه

بدانم که هیچ جوی حنی در خواب نیز چنین
روز گرایی نخواهد داشت.

رئیس رختشوی خانه لولی شرخ و شنگی بود به
نام «طوطی». که دیواره ای می کشد. پشته اش
شکر و شکر است زیرا چهار شیرین سخن بود.
نگهبانان امیر را به سوی او بردند و گفتند این صفا
مردی است که قرار است به ما خدمت کند. «طوطی»
با شادی او را به آمان کرد و گفت

به یاد خوش آمدی. چه درد نارنجی. قول
می دهم که تست کم یک ماه زنده بمانی. در اینجا
قصر زنای بر تو نخواهد آمد.

امیر از دوش نگهبانان پایین آمد و گفت
سلام بر تو ای پادشاه بزرگوار. من هم باور
می دهم که پهلوان رختشوی خانه از شادی آمدن من
به اینجا سخته گشته. بگر بایتم. در اینجا باید به
چند نفر خدمت کنم؟

طوطی نگهبانان را رخصت کرد و گفت
اولین بر تو. پیش از اینکه به اینجا بیایی شغل
تو چه بوده که این گونه آماده خدمتگزاری هستی؟
«من سلطان هفت اقلیم بود و هستم»
راست می گویی؟ چه خوب شد که دانستم که
تو پادشاهی. چون در اینجا با پادشاهان طور دیگری
رفتار می کنی.

امیر با شادی رسید
چه طوری؟
طوطی گفت.
«ای طوطی»
آنگاه گریبان امیر را گرفت و با خشم گفت
«آملی مردک نادان زودش کارت را شروع
کن»

امیر گسی به او نگرست و به اندیشه فرو رفت و
گفت

من از چنین خوشی خوشم می آید. زن باید
رختشای باشد مرد را آرام کند.

طوطی پشت حکمتی بر سر امیر فروخت و گفت
زودشای به امان رختشوی برو و رختهای را
که هشت ماه است شسته نشده بشوی. وای به حالت
اگر آنها را امیر بشویی.

امیر با حیرت رسید.

چرا؟

سپس با خود گفت مردم این ناخیه رسم و رسوم
خجی دارند. مگر تندری فتاهی که از من ترسیده
بروند می خندیدند و می گفتند رسم ما چنین است؟
آنگاه با خندش نشین از طوطی پرسید

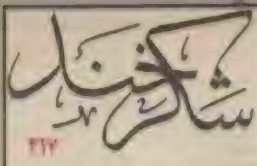
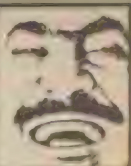
«مفورت از رخت چیست؟»

«ایه نادان. منظور از رخت. رخت است.
زودشای این چاهها را در آن لنگ بزرگ بینداز و همه
را بشوی. سپس باید به رفتن خانه بروی و ظرفها
را بشویی. آنگاه باید همه کوزه ها را جارو کنی. پس
از آن باید به آتشخانه بروی و برای ۳۵ نفر غذا
پزی. اگر زنده مانی در روز باید برای ما غذا پزی.
و کارهایی را انجام دهی»
رنگ از رخسار امیر پرید و با لکنت زبان گفت.

«ولی من فکر می کردم که...
طوطی نانهای بدی به دست گرفت و ضربه ای بر
شانه امیز فرود آورد و گفت
«لازم نکرده فکر کنی، مگر تو مگر به داری
که می خواهی فکر کنی؟
امیر از دره به خود پیچید و پانله گفت
«آخر گناه من چیست که باید این همه کار کنم و
کنک بخورم و دوجین بشنوم؟ من پیش خود فکر
می کردم که...
«باز می گوید فکر... ای ابله نانها تو نس نواس
ناک کنی، اگر می توانستی فکر کنی مرد نمی شدی.
فکر کردن مخصوص زنهایست، مردها نانهای لطیفند و
قدرت تفکر ندارند.
امیر، ترسان و لوزان به طوطی نگریست و گفت
«ای باتوی برگرور اگر من رحمت آورد و...
طوطی مشت بر سر او کوبید و گفت
«دیگر حق نداری حرف بزنی زیرا در اینجا فقط
باید کتا کتا کنی و گرنه به فرمان زوین گیسو غوراک
برگها خواهی تند.
باری امیر جوان بخت از همه جا بی خبر را به
روشنی خانه بر برد و او را با کوهی رخت تنها
گذاشتند. از آن روز به بعد، کار امیر این بود که
کارهای ۲۵۰ نفر مالدوری سروقات را انجام دهد و از
آنان نوسری بخورد و هیچ ناگفته، شبی از شبها که
امیر کارهایش را انجام داده بود و در زندان استراحت
می کرد در زندان باز شد و زندانیان سرپیچیده ای را به
درون زندان افکند و در راست و رفت، امیر به او
نگریست و گفت
«تو کیستی و به چه گلهای گرفتار این زنان
ضد مرد شده ای؟
پسرک امی کشید و گفت
«نام من زولم است و گامه این است که تا چند
روز دیگر بگوشی و به استازم و به جره دیواردها
می پیوندم. اینکه ۱۲ ساله ام ولی چند روز دیگر صد
ساله می شوم.
امیر گفت،
«چه سخنان عجیبی می گویی، سگر ممکن است
که کسی در مدت چند روز، ۸۸ سال بزرگتر شود؟
- آری ممکن است، اینجا سرزمین اسلند هاست،
درست است، فراوانش کرده بودم، اینکه بگو
که اهل کجایی و چه شد که زنان مرد خوبی تو را
مستگیر کردند؟
«اگر چند روز دیگر مرا می دیدند، محال بود که
توانند مرا مستگیر کنند، من داشتم از فلندرو خود
می گریختم تا به مدت چند روز ای گوشه ای پنهان
شوم و قدرت ناکام را به دست بیاورم ولی
دیدهایمای زنان ضد مرد، مرا دیدند و مستگیر
کردند.
«چرا داشتی از فلندرو خود می گریختی؟
- زیرا فانی گیاهواران به فلندرو ما میخورد
زده بود و آنها را تسخیر کرده بود، مردمان گیاهوار،
قبلاً از ما بودند ولی سالها پیش از کنار ما رفتند و
گیاهواری پیشه کردند و خوی دمنشلی خود را از
دست دادند، آنها شبی که ما جشن زن آزارای برپا

کرده بودیم و به عیش و عشرت مشغول بودیم، از
خلعت ما سر بردند و بر ما نهند و پدرم را که امیر
قبیله ما بود، هار رفتند و همه ایران و وزیرانش را
کشند و قبیله ما را تسخیر کردند، لیکن من از تو
سؤال می کنم، بگو بدانم، مگر تو مرد نیستی؟ پس
چرا این زنان را اسیر نمی کنی و آنها را بر جای
خودشان می نشانی؟ چرا دمار از روزگارشان
درمی آوری؟ پیش از هجوم گیاهواران به قبیله من
مردها روزی ۱۰۰ زن را از تنگ می زدند و هیچ زنی
حق داشت بی اجازه مردها حرف بزند.
امیر عیان زده شد و گفت
«نگو که دلم را کباب کردی، این زنان چنان
مملو از روزگار من فراورنده و چنان شجاعی از گرد
من کشیده اند که سرگند می خورم که اگر از اینجا فرار
روزی به نر از زنان را به دست جلا بیاورم.
زولم بگامی تعجب وار به امیر کرد و گفت
«بهنیایی که می گویی، به آینده مربوط می شود
و با اگر و مگر همراه است، بگو که امروز می خواهی
چه کنی؟ به هر حال تو مردی و زنان باید از تو
بترسند.
امیر با دلی به غیب انداخت و دستی به سیلین
کشید و گفت
«چنین است که تو می گویی، من اینک خشم
خود را بر پنهان کرده ام بیمن این زنها که به اندازه
جانیانگار، وقتی که حد جانیانگری آنان را نمانست،
خشم خود را آشکار می کنم و چنان فریادی بر مرشان
خواهم کشید که زهره ترک شوند، تو هنوز مرا
نشناختی.
در این هنگام زولم گفت
«ساکت باشی، صدای پای کسی می آید.
امیر هراسان و ترسان برحالت و گوش خوابید.
آنگاه ششای به بستر رفت و خود را به خواب زده
و خرناس کشید، درمی گذشت و در زندان شاه شد
و زندانیان به درون آمد و با نازش شاه امیر را
نوازش کرد، امیر از شدت درد ناله و نشست و گفت
«ای باتوی گرشاید چرا من می توانم را می زنی؟
«چرا شنیدم که می گفتی می خواهی چنان
فریادی بر سر زنان بکنی که زهره ترک شوند،
پس با فریادی هولناک گفت
«فریاد بکنی بیمن دلم می خواهد بدنام بلند
فریاد تو نچند است، زده باش فریاد بکن!...
امیر با ریش گفت
«فریاد من غلط می کنم که فریاد بکنم، من
«آندون می رود و به زمین گیسو می گویم که تو
چه فریادی می زنی، تو هنوز ادب نشده ای و ماچه
ساده بودیم و می پنداشتیم که ادب شده ای و اگر
آرامت کنیم به گیاهواران خواهی پیوست و خودت
را از زن باز بخراده باشی، ولی امشب نمانست
که تو هنوز دمنشلی و اگر آزادت بگذارند، به زنان
ستو خواهی کرد.
امیر به پای او افتاد و زاری گشت و گفت
«به خاک پایت می گونم که من داشتم شوخی

می کردم، من تصمیم گرفته ام که اگر آزاده شوم از
این به بعد فقط به زنان خدمت کنم تا شش را که
مردان به حق زنان را روا شده اند جبران کنم.
نگهان گفت
«نه تو دروغ می گویی، تو مارا مجبور می کنی
که همان لایبی را سرت بیاوریم که بر سر مردی
آوریم که پیش از تو در اینجا بود، ما تو را به
گرهائی که گشته است می خواهیم بدهد.
«ای زن بزرگوار ای زن عروسان ای زن
عالی مقام، باور کن که شوخی می کردم، باور کن
که ای بس زده شما پرورده ام مانند شاشدادم و خلق و
خوی مردانه خود را از دست داده ام.
«نه تو دروغ می گویی و باید، مجازات شوی.
امیر به ناچار گفت
«تو راست می گویی، من دروغ می گفتم اما
اینک راستش را می گویم و اعتراف می کنم که چون
مردها در حق شما زنها ستم کرده اند من می خواهم
جبران کنم و ناپایان عزم به خدمت زنان باشم، آن
هم زین مهریاب و نیزه کرداری چون تو، آیا به راستی
تو را بدست که انسان مروجی به زیبایی و لطافت
تو را از آن کند و خود را از او مانای بداند؟
گویم که نگاهم نرم شد و دلش بر سر رحم آمد و
گفت
«این یکبار را ندیده می گویم و گزارش نمی کنم
به شرطی که با رفتار خود ثابت کنی که باری آدم
می شوی و خلق و خوی حیوانی خود را از دست
می دهی.
در این هنگام زوین گیسو مهرگل از در
فرآمد و بر او چشمتی زندان را روشن کرده به امیر
و زندانیان و زولم نگریست و گفت
«ای زندانیان! امیر توانست تو را بفریاده ای
سخنانی زیباره یکن را ند و عاطفه تو را هتات کرده
به همین دلیل توانستی زیر زبانش را نگاه کنی و به
ملاحظه واقعی او می بینی.
امیر مشت را روی قلبش گذاشت و آهی
جگرسوز کشید و گفت
«چه شیک کردی که آمدی، کلیه ناپیک
زندانیان پیش از روشن کردی.
زوین گیسو گفت
«ساکت باشی و سر را به دره نلید! تو داشتی
زندانها را خام می کردی ولی من که چنان پندام
که سوخته ام و خام نمی شوم با شنیدن سخنان
دانشتم که تو فرخو رجم و گشت نیستی.
امیر گریش کرد و گفت
«مگر من چه گفتم که با شنیدن آن دانشتم که
من فرخو رگشت نیستم؟
«تو گفتی حیف نیست که انسان موجود لطیفی
چون تو را بپازارد و من می گویم که تو هنوز خود را
انسان و زن را موجود می خواهی، درحالی که اگر
خوش شده بودی می گفتی حیف نیست که انسانی
به نام خرد انسانی به نام زن را بپازرد و خود را از او
برتر بداند؟ و حیف را در این می دانستی که هر تو
انسانند و از آن هنوز عذاب بسیار ناشیست است.
نداده دارد



۳۲۲

شهادت مهر بانگ

و مانند کار در این استخوانات
زار زانی دگر بسود نشانات
گروهی جفت خط و شارالانات
درآمد مانده قد استخوانات
برنج هالسی مازندرانات
برای ما و بسیاری کسانات
پرو گسردید از حد توانات
دگر نان و پیر لیسوانات
برای جمعی از «ما بهترانات»
برای همدای منتفعانان
سفر کردن به سوی اصفهانات
در این ایام از پیسر جوانات
ندارد مسود پیسر ما بیانات
فشارات آورد بر مردمانات
عسل؟! لازم بود فورات و انات
کمی آبانشید با ما مهر بانات
بقین «پاک» شود جنت مکانات
احمد باقری - قم

مهر لیس و لیس

شود خوبند و پر از یاد و فیس
گرفتار بغیر زن می شود!
شود ظاهری نیز چون باطنش
تو گویی خدا را دگر بنده نیست
بختند مدیر اله با قیاد فساد
خودش را بدون سبب گم کند
کند روز مرنوس خود را چو شب
نهد بیست استخوان لای زخم
ن و غیب او و قفسر شکم
کند خودتایی به شکلی کریمه
چنان می شود غرق زوای خام
خیالش کست دائم آنجا مفر
که میسر ریاست ندارد دوام
کجا با کسی خوب تا کرده است
که آخر شود پرت را کب ز روش
چو پشش نشستی فرامش مکن
دو روز دگر می شوی کله پا!
محمد عسائی - دبی

خواننده پایی

از این خوانندگان جور و اجور
نموده بنده را قدری روانی
کنند تقلید، آن هم ناشایسته
کنند با مادر مظلوم خود فخر!
گذارند نام خود خواننده پایی!
ولی در دهستان گیتار دارند!
دونا عرفانی، هشتا عاشقانه!
شوم خواننده و محبوب دلها!
چرا چون مادرم را دوست دارم!
جمشید مقصد - رورادور

ز بس گریه گالا گرانات
دوینا کاند این دور و زمانه
از این وضع گرانی سود بردند
مخارج بشک بشک اید از راه
بسر نیست دیگر میل کردن
خرید مرغ و ماهی نیست ممکن
خرید یک دو کیلو گوشت اکنون
بسر نیست خوردن، یک شکم سیر
شده خورد و خوراک خوب اکنون
بسر کردن دگر امکان ندارد
گمسان باید لدر خواب دیدن
شده مشکل رهایی از تجرد
الای صاحبان نفق و وعده
شما پیسر زما داند کاین وضع
شده او را ترس گونه حالت ما
و ما سازید اکنون وعده هانان
که گر باید ادامه این چنین وضع

از زبان یک عارف بی درد

من سرخوش و شادانم، با ثروت جانانه
طنی گردد همه عصرم، با لذت متانه
با آنکه طلبکارم، بس مستی و چک دارم
از مردم یکبار و بسا گوشه زندانه
لیکن خوش و خشنانم، غم هیچ نمی دادم
هم صاحب دکانم، هم مالک صد خانه
پرلم نتوان بشمرد غم چیست نباید خورد
دل را نتوان افسرد، بر آب و یا دانه
از بانک چو گیرم وام، هم دانه بود هم دام
اسکن شمرم هر گام، یکدانه به یکدانه
تسلیم به این و آن، با پیسر کم چندان
از آنکه زوی گیرم، هم خانه و کاشانه
سودم همه افزونست، از حد شده بیرونست
نی بار ز کسی خواهم نی باری و یارانه
نشم همه چون کزدم، بر جان و تن مردم
از پای و سر و پا دم، با هادت مورانه
القص نخواهم من، از دوست و یا دشمن
جز عرصه مال و تن، ماراست به شکرانه
۰۰۰

این گفت به من باری، رو رو که تو بیکاری
نی طنز خوشی داری، نی ذوق سلیمانه
گویید به من یاران، طنز غزل گاران
طنز است و یا اثر است، این نظم حقیرانه
رو گو به «وکیل باشی» با موخشن دلها
نی صاحب جان گردی، نی صاحب جانانه
گر مهر کنی یتیم، وز کینه کنی ریشم
در غایت اندیشه، کار تو به سامانه
دوست یوسف سفیدار لکروی - نوشهر
نارست عزیز، از هم یادآور می شوم که اتفاقا کردن از هر سروده و با اثری ربطی
به بی مهری و کینه دوزی ندارد این تصور درستی نیست! مخلص کی گفتنام
نظم شما را است؟! خراستم بگویم شاعرانی مثل مخلص و شما که مرز فصاحت
سالکی را پشت سر نهاده اند، نباید سوزها و سروده هایمان از اشعار جوان
ضمیمه داشت.



روغن گندم
زیتون ف. گوشت

ویدمان در سبب شست

مساجد در تمام ایران و خصوصاً در این منطقه در ماه رمضان بیشتر از هر وقت دیگر شروع هستند معمولاً ۱۵ تا ۲۰ دقیقه قبل از افطار مغربه پیشتر از مسجد حاضر می‌شوند و مردم را معرفی می‌کنند و اگر کسی سؤال و یا مطلبی داشته باشد. همان می‌کند و پاسخ می‌شود. هر روز یک نفر خیم خرماتجیه می‌کند و به مسجد می‌آورد. در بعضی از مساجد پس از افطار و پیش از افطار نماز مردم روزی خود را می‌کنند و ولی در بعضی دیگر از مساجد خرماتجیه را بعد از خواندن نماز و هنگام خروج می‌خوانند.

به هر حال روزهای چهارشنبه قبل از خواندن نماز یا جریه‌ای آن که چند نفر بین نمازگزاران پیش می‌کنند. روزی خود را می‌کنند.

برای خوردن سحری و بیدار شدن مردم هنوز آب و رسوم قدیمین باورجاست و هر مسجد خانه مسجد یا با استفاده از نور کشت دست که در ساعت پیش از افطار صبح از طریق بلندگوی مسجد مردم را از خواب بیدار می‌کنند. در بعضی از جلاگاه که صدای بلندگر به مردم نمی‌رسد یک طلبه یا خادم مسجد با دهل اهالی را از خواب بیدار می‌سازد.

فرستنده جعفر امام عزیزی از سرودشت

شادمانی در سبب شست ماه رمضان

آش فرمعی

این آش را در روستای دوریگر دره‌گز خراسان می‌پزند. فرمعی نوعی زرشک کوهی است که در کوهستانهای اطراف روستای دوریگر دره‌گز می‌روید. با این زرشک آش می‌پزند که به آن آش فرمعی می‌گویند. برای پختن ابتدا مقداری برنج را می‌جوشانند. بعد نخود و لوبیا و عدس را می‌پزند. فرمعی را هم می‌جوشانند و از صافی می‌گذرانند. همدانش را می‌گیرند. آبگدا آب فرمعی را به برنج و حبوبات اضافه می‌کنند و می‌گذارند خوب بپزد و جا بیفتد. آخرش هم پلای ناز به آن می‌افزایند و در کاسه می‌ریزند و سر سفره افطار می‌گذارند.

فرش کوه

این خورشید را در ماه رمضان در کسره حمام برای سحر تدارک می‌پزند. برای تهیه ترش‌تره رها و دغره‌ها باغ و صحرای می‌روند و مقداری می‌چینند و می‌شویند و روی «چوب نمک‌ار» می‌ریزند و با روغن سرخ خرد شده را روی «خاکریه» می‌ریزند و با روغن سرخ می‌کنند و مقداری نمک زردچوبه. فلفل سیاه و گویچه چند تخم مراغ هم بر آن می‌افزایند. پس از سرخ شدن تریه

آن را داخل «گنج» ریخته و مقداری آب جوش رویش می‌ریزند و گنج را روی آتش می‌گذارند. آنگاه کمی مغز گزنی شاییده لیمو ترش یا «سبب‌ترشی» هم به غذا می‌زنند و می‌گذارند چند جوش بخورد. به این ترتیب ترشی تریه آماده می‌شود و روی پلوی می‌ریزند و می‌خورند. این خورشید مخصوص سحر است.

* چوب نمک‌ار قطعه چوبی مستطیل شکل که برای خرد کردن و گوییدن سبزی به کار می‌رود.

* خاکریه یا خیارچه

* گنج کبک

* چوب نمک‌ار گوجه درختی را می‌پزند و پس از صاف کردن به جوش چاشنی استفاده می‌کنند.

حلای شیر

حلای شیر را در اصطهبانات بیشتر برای ضیافت می‌پزند. برای تهیه آن ابتدا آرد برنج را در آب حل می‌کنند تا محلول غلیظی به دست آید. مخلوط آرد و آب را در یک ده پالنده می‌ریزند و با مالش پا دست به هم می‌زنند تا از سوراخهای پا چوبه خارج شود. آنگاه مایع صاف شده را با شیر و گلاب و شکر و زعفران می‌پزند و آن را دم می‌کنند. بعد از اینکه حلوا را در داخل ظرف ریخته برای زینت خلال با خام رویش می‌ریزند. این حلوا را بیشتر در شبهای قدر ضیافت می‌کنند.

* پالنده صافی پا چوبی



اصطبلات و کسبیه خا در ناره روزهای ماه رمضان

یزدیها روزی هفت رمضان می‌گویند از نیمه تم توش آفتیده (بیکر تم نری آن افاده) که حاکی از رسیدن روزهای فتنه و عیش است. روز نیم گویند خیمه هم توش آفتیده (بیکر هم در آن افاده است). روز دوم پس از افطار گویند. انگ انگ رمضان شکسبه انگ رمضان را شکسبه. روز پانزدهم می‌گویند «نیم گرم توش آفتیده» (بیکر بخار در آن افاده) و کنیه از آن است که رمضان به نیمه رسیده و مثل غنایی است که مرفع بخت شده بخارش بلند می‌شود. یا می‌گویند «نیمه سرازیر شده یا «کندمه» جمع شده که اشاره به «گندم فاشته» و فرشته‌ای است که از روز اول تا پانزدهم ماه رمضان در شکم روزهای روزی یک تانه گندم پختنی قرار می‌دهد و از روز شانزدهم فادعایی گندم را برمی‌دارد و به بهشت برمی‌گرداند و از آن پس

است که معمولاً روزهای احساس سستی و گرسنگی می‌کنند.

تصفی نیز در وصف روزهای رمضان و حال و احوال روزهای آن می‌خوانند

صبح رمضان بید و توکم

ظهر رمضان پناه زنگ

عصر رمضان لاشه کشته

شوم رمضان لقمه پرده

سحر رمضان تریه به جونه

که بازم رمضاندا

فریضی هاهم می‌گویند روزی گرسنه روز اول ماه رمضان مشکل است و مثل آن است که از کوهی با پای سنگ بالا می‌روند و روزی دهه دوم را که آسانتر است به پای گلویی که از کوه بالا می‌کشند شبیه می‌کنند و روزی دهه سوم را به سرباشی کوه که راحت و آسان است. محال می‌زنند.

صبح روزی روزی نیست و نیم و فالله صافه گویند و محضت در این روز را روز روزدارن صفت می‌کنند. و روزی آخر ماه را «الله» غش می‌گویند که در این روز روزداران لیلان غش می‌روند. غافل از اینکه چنین اصطلاحی از دعای مخصوص آن روز گرفته شده که می‌خوانند: «الله غش می‌بخشید» خدایا در این روز مرا به رحمت ببیانش.

کنایه‌های رایج به روزه‌خواران

در جهرم و اصطهبانات فارسی روز اول ماه رمضان چچهه فسته دسته در کوهه هارا می‌ایزند و می‌خوانند

روزه‌گیر! روزتون سفید

ماه رمضان بازم رسیده

روز آخر ماه رمضان هم می‌خوانند

روزه‌خوار! روزتون سیاه

ماه رمضان دگم می‌آد

در آبادیه این مطلق را به روزه‌خواران می‌گویند.

روزه‌خوری بی‌پونه

شوم که می‌شه جیره

روزه خور دشمن کوان

شوم که می‌شه روش سیاق

در دعوتد هو گویند

روزه‌خوره صیکی

ندگی قریه یاقی

اندی بخور برکی

اندی اندر

نامه‌های شما رسید

فدیه نوالفقاری از فریدونکت - مهریه شاکری از روستای سامانی نورآباد منسی - سهر فرید از روستای گوه‌گز سنگ - هاشم رحمت‌زاده از روستای حاجیه لقمه - سید بخیار جعفری از فریدان - فاطمه علی قاضی تبریز از شهر خا - نورعلی آل مران از تبریز - محمد حدادیان از روستا کتسر - اندر پاتک مدین - از زرکان شهر ل - اعظم فدوی از نور - رضا صدیق‌نیا از روستای تنک میرکی آباد دناگان بلوچستان - ساسان بعفری از نومن - ناصر صمدی رحمانی از مشهد مقدس - عبدالله اسدخانی از روستای محمود گند کاوس - محمد سیدزاده از سوادان.



«اصلاحات» ضرورت بقای سینما

ابولحسن محمدی

نکت نخست

تفکر و تزییناتی دولتی به معنای سیاسی که دولت آن را می‌سازد شکل می‌دهد و نتیجه می‌گردد بی هیچ کدام از اکثریت‌های مطلق نشان نداد است و در عمل با فعالیت‌های بخش خصوصی که شامل انواع صنعتگران، کارکنان سینما می‌شود در نوعی تقابل قرار گرفته و زنده جایی برده است. آنچه در سینمای دولتی متجلی می‌شود مترادف سیاستها و اهداف صرفاً دولتی است که برآورد آراء فیلسازی را از فیلساز مستقل سلب می‌کند و این با مقوله نظارت دولت بر امور سینما معارف است.

نظارت و چگونگی اداره سینما با سیاسی‌ترین طبعی‌ها از دور مسوولان دچار خط بحث بوده است و عده‌ای از آنها با یک لنگ به سینما به جای نظارت فعال و زمینه‌دهند دولت مؤثر در امور سینما کرده و با هدف نزدیک کردن تفکر فیلساز به تفکر حاکم یا سالها غرض و دیگران را مرتکب گردید! گرچه همانگونه که حدودی این رویه نزد مسوولان سینمای رنگ بسته اما همچنان اثرات آن باقی است. در سالهای اخیر، مسوولان سینما کوشیدند از آریکه دخالت فراقدم و غیرمطلوبه در سینما به سوی نظارت، حمایت و هدایت حرکت کنند اما در این عرصه - با آنکه بیشتر شعار مسوولان اسبق سینما آفتاب افروز و بهشتی به ود - با مشکلاتی روبه‌رو شده‌اند. اصولاً حمایت از سینما و سینماگران در همه‌جای دنیا وظیفه دولت است و به نظر طبیعی می‌آید که حمایت از طیف‌هایی که با دولت همسرت هستند نزد مسوولان همسرت محو نشود ولی همین امر هم به نوبه خود مشکلاتی را پدید آورده است که در زمانی که مریضان از تعلقات سیاسی افراد این سلسله‌ها بی‌گناهی به‌راغبی

کارشناس هنری پاسخ می‌گوید پاسخ به نامه‌های خوانندگان

«شوا و سولی لا یشک» خواننده گرامی نگارش دستان و لیسانس نیازمند آگاهی نیرو و تسلط بر فنون این هنر نزدیک به هم است. درست است که آنچه در لایحه‌ها تصویر می‌شود، بیشتر قصه جریان دارد اما قصه یک لیسانس، دارای قالب ویژه‌ای به نام «فیلسافه» است که آن را از شکل و چارچوب داستان جدا می‌کند. شما پیش از شروع لیسانس‌نویسی بگوئید با مطالعه مسیر داستان و فیلسافه و اشتباهی با هنر و امروز داستان‌نویسی و لیسانس‌نگاری توانایی‌های نگارشی خود را در پی سازید. حساسیتی را که نوشته‌اید ارسال کنید تا پس از مطالعه کارشناسی درباره آن اظهار نظر کنیم.

«مستغنی علی» استغفار با تشکر از اطلاعات پاسخ سزاوارتی شما در روز دگر می‌کنیم
«چهارمگر فرور» بازیکر قدیمی سینما سالهاست که فوت کرده. او هرگز لیسی را کارگرایی نکرده است.
«بازیکر مورد اشاره شما از زمانی که برای شرکت در مراسم تدفین «فرور» به ایران آمد. همنی جامه‌دار شده است.
«محمد صالحیان بازیکر مجموعه تلویزیونی روزهای مهتابی» همان ایفاگر نقش حسن کچل سربال «قطار آبی» است.

«حیدرالله حبیبی» لطیف یادداشتی که درباره مجموعه تلویزیونی زیر آسمان شهر نوشته و ارسال کرده بودید، به دستمان رسید. در زیر بخش از آن را ارجح می‌کنیم.
«آنتا» انتشار این سوال بازی خوب حیدر لولایی در نقش خلیفه مسعودی است و گرچه تدبیرات که سوره‌های آن تکراری می‌رود و فاقد کشش شده است. کاش آقای غلبریان کمتر در کار بازیگری سربال شرکت و توجهش را بیشتر معطوف کارگردانی می‌کرد تا بازیهای دیگران ضعیف از آب درآید. با این وصف سربالی خوب و مردم‌پسند است که در میان خیل پرانهای بی‌محتوا و کم‌محتوای تلویزیون به دل می‌نشیند.

و گاهی احساساتی نقلی شده است. دادن امکانات و ابزار فیلسازی، ایجاد ارتباط بین المللی فیلسازان حمایتی مالی و معنوی، مساعدت‌های توزیعی، آکادمی و تبلیغاتی از جمله اقدامات طبیعی دولت به جامعه سینماگران است. به شرطی که این مسیر و فکر را اهداف سیاسی متاثر نکند و حمایتها مست و سوبی خصوصی نباشد. گرچه آقای دلف و پارتاش در زودین چنین تشریفات کوشیدند. اما حمایت سینمای ملی و بخشی از فیلسازان مدافع سینمای انقلاب و دفاع مقدس، حمایت مادی و معنوی از جریانهای متداول فیلسازی و خدمت حمایت فعال از خود را تسبیح تلقی‌های سیاسی می‌دانند و شلوغی بازی تولید فیلم‌های سطحی و عاشقانه و ماندگاری از نوع فیلسازی بر این نقلی دادن می‌زنند. حمایت بدون چشمداشت از سینما به منظور ایجاد صنعت و فراغت نیست. حمایت سینمای ملی وظیفه دولت است و شرایطی زیست که مدافعان سینمای ملی و ایرانی با اعتقادات گوناگون دینی و مذهبی و سیاسی به این مهم حساسیت نشان دهند و خواهان نزدیک، دقیق و پیوند صنعت و هنر در سینما باشند. مسوولان سینما همان‌گونه که روزبه‌روز از تفکر سینمای صرفاً دولتی فاصله می‌گیرند، باید به حمایت سینماگران به ویژه آنهایی که در سینما به دنبال نمودن شهرت و موفقیات نیستند، بیشتر بپردازند.

(ادامه دارد)

حرفهای رنگین

«نعمیه میلانی (کارگران نیمه پنهان)»
«تجاری دستیگری من یک سونطام بود و به زودی با پس دادن وسایل شخصی من و همسرم پیرونده بسته خواهد شد»
«سیدمسعود قزوی (دوربین کید فلیکسی)»
«منی لریزدترین خانواده‌ها به دلیل اختلاف دانش فرهنگی با خانواده مشکل پیدا می‌کنند»
«دکتر محمدعلی اسلامی نوشین»
«جمال زاده ۸۰ ساله عزت صد ساله را در خارج گذرانده اما زندگی در خارج از تابش پاملت و فرهنگ ایران را قطع نکرده»
«دکتر حبیب‌اللهی سافقی (آلاتیون شاتر)»
«بازیگرانی نقلی، حاضر به جانشینان، تاثر غیر نیست زیرا شرایط مناسب برای فعالیت هنری می‌یابند و این افراد مستقیماً به مرکز هنرهای نمایشی وارد است»
«محمد صالح علا (بازیگر، تهیه کننده و گوینده

اهالی هنر و سینما گفته‌اند

«صدا و سیما»
«سینما با سرمایه ملی اداره می‌شود و محل تجربه کردن سازندگان است، ما به هیچ روی حق نداریم با امکانات سینما اقدام به تعجیل تجربه و فراگیری حرفه کنیم»
«بنی قزوی (بازیگر سینما)»
«هنر پس از جیب پنهان»
«بازی نکرده»
«اینکه فیلم‌هایی که ساخته می‌شود مورد پسند من نیست و انتظار فیلم‌ها را لایم‌های ما بود دارد و احساس می‌کنم که این نقاشی به تمام بازیگران زن و دیگر عوامل بیست»



بهشت خدا، برزخ انسان

علیرضا آروزی



رضا میرکریمی پس از کارگردانی فیلم ارزشمند «کودک و سرباز» قابلیت‌های بالافراشی را بروز داد و با زیر نور ماه توانایی‌هایش را در نزدیک شدن به دایره‌ای منطبق مضمونی در سینمای ایران به اثبات رساند.

دومین تجربه سینمایی او به نوعی اولین تجربه سینمای ایران در نزدیک شدن به یکی از قشرهای مهم جامعه و ورود به خرده‌های ناگفته‌ای است که می‌توانست ساختار دراماتیک اثر و شخصه‌های زیبایی‌شناختی آن را کاملاً تحت تأثیر قرار دهد اما جاذبه‌های مضمون میرکریمی را از پی‌ریزی ساختاری درست و منطبق با اصول اولیه و شناخته شده درام‌پردازی در دومین اثر سینمایی‌اش باز نداشته است، او در کنار مضمون‌پلی سنجیده و درخور تقدیرش، «سینمایی‌الرش» را فراموش نمی‌کند و به حسن دلیل است که وقتی پای اظهار نظر درباره زیر نور ماه به میان می‌آید به‌رغم این تصور غالب که چنین اثری بیشتر به کار بررسی مضمونی می‌آید، مجال بسیاری برای نقد تکنیکی و ساختاری قرار می‌دهد.

میرکریمی در زیر نور ماه در هدف ساده‌ای تعجب می‌کند: آلف - نزدیک شدن به زندگی یک طایفه در استان دور و به کسوت روحانیت و همراه شدن با خنده‌های او. طایفه‌های دیگر و مسوولان مدرسه علیه به عنوان شخصیت‌های مهم و تأثیرگذار در جامعه.

ب- توگویی در ارائه تصویری از واقعیت‌های جامعه و گریز از اصول و قواعد رایج گونه اجتماعی در سینمای امروز ایران.

میرکریمی برای رسیدن به این دو هدف دو زبان نسبتاً متفاوت را در دو فضای متفاوت برمی‌گزیند. یکی زبان آمیخته با طنز و مطالبه در فضای مدرسه علیه و تلاقی برای درآوردن فضای

واقعی مدرسه و معرفی شخصیت‌هایی که هر کدام نایبانه یک تفکر و دیدگاه ویژه هستند مانند سیدحسن هم جهرایش، مدیر مدرسه علیه و...

و دیگری زلیلی جدی‌تر و تلخ‌تر در فضای شهر و مدرسه که به سرقت پارچه‌ها و کشیده شدن پای سیدحسن به زیر پل ختم می‌شود و غالب زبانی مشابه در گفتگوی زیر پل که در اینجا طنزی تلخ و سیاه جایگزین مطالبه‌های نیمه نجست می‌شود.

میرکریمی در انتخاب لحن و شیوه بیان موفق عمل می‌کند و وقتی این فضاهای در کنار هم قرار می‌گیرند و شخصیت‌ها در موقعیت‌های متفاوت به خلق وضعیت‌های جدید می‌پردازند، ساختار دراماتیک اثر فرام‌خور تأملی می‌یابد.

فیلم با ویژگی‌های شهر و گوشه‌ای از واقعیت آن آغاز می‌شود. فیلساز سیدحسن را از درون انبوس که نمای از واقعیت‌های جاری جامعه است به مدرسه علیه می‌رساند، زمینه‌های به‌وجود آمدن فریاد در شخصیت اصلی فیلم در همین صحنه‌ها پراخت می‌شود.

سیدحسن با حلقه در ارتباط است. حلقه ورزشی می‌خواند و شادمانی جوانان ورزش دوست برایش جالب است، او به پیراهن خود که از آما در چهاردیواری مدرسه خلاصه می‌شود می‌اندیشد و اتفاقاً همین اندیشه و فریاد است که او را به صحنه نمایشی زیر پل هدایت می‌کند، ریود شدن پارچه‌ها در داخل مدرسه اصلاً تعجبی نیست، آنچه از سیدحسن دیده‌ام و تجربه‌ای که هنوز از حاشی بیرون نیامده است، کسبه پارچه‌ها را در مقابل ساری نوجوان قرار می‌دهد، وقتی سیدحسن در واگن مترو متوجه ریود شدن پارچه‌ها می‌شود آنقدرها جاسی خود را انگار آنها از ابتدا متعلق به او نپرده‌اند و فقط زمینه را برای آشنایی بیشتر او با جامعه فراهم کرده‌اند.

پس از معرفی سیدحسن و نمایش فضای مدرسه

علیه که بیشتر در معانی بحث و روانی متعارف صورت می‌گیرد شخصیت اصلی اثر به نقطه اوج درامی اجتماعی نزدیک می‌شود، و اینک فیلساز در مقام یک نمایشگر صادق به سراغ زوایای تاریک و پنهان اجتماع می‌رود و سیدحسن همراه با این نمایشگر فرزند پس از عبور از دالان اجتماع که انگار او را از بهشت خدا به برزخ بازمی‌گرداند مقابل یک صحنه نمایش متعلق می‌شود.

وقتی میرکریمی سیدحسن را به سوی قرار گرفتن در چنین وضعیتی هدایت می‌کند ساختار بصری اثر و زاویه نگاه او به شخصیت‌ها نیز تغییر می‌کند. دوربین میرکریمی به سیدحسن نزدیک می‌شود و لزا «ناله» را برمی‌گزیند. در اغلب معانی تصویری و با کانسهای داخل بازار حاشیه‌ها این شخصیت از پی‌ریخته خودش جدا می‌شود اما وقتی سیدحسن به زیر پل می‌رسد، دوربین یک بار دیگر در زوایای طبیعی و متعارف قرار می‌گیرد و مثل پشم سوز، ناظر نمایشی غریبه است، اگرچه سکنشای زیر پل به دلیل طولانی شدن و تأکید بیش از اندازه فیلسانه‌نویسی و کارگردانی به ابعاد نمایشی آنها به ضربه‌ای کلی اثر نقطه زده است اما ظرافت‌های پرداخت شخصیت‌ها که هر کدام نمایشی از استعدادهای نابود شده و از زوایای دست‌پاچستی است تلاش فیلساز را برای پرداخت متفاوت چنین لحظاتی فر فرور نامل می‌کند.

میرکریمی در طراحی ساختار تصویری سکنشای زیر پل یک بار نشود، روانی تلاقی بهره می‌گیرد و با تأکید بر دیالوگ‌ها و ابعاد نمایشی خاص هر یک از شخصیت‌های زیر پل را به نوبت در مقابل تنها نشانگر این نمایش شانه، پس سیدحسن قرار می‌دهد. این شیوه زوایای در سکنشای لطمه زدن به خدا به تکامل می‌رسد و از آن به بعد سیدحسن «سیرالخلق» را آغاز می‌کند و در بازگشت به مدرسه علیه آتش فریاد را در درون خود شعله‌ور می‌یابد.

میرکریمی سید را به بخشی از فضای پیرامونی‌اش می‌برد مدرسه جدا می‌کند و او را یک‌بار دیگر به زیر پل برمی‌گرداند تا طایفه جوان، این بار حشلی نشانگر را ترک کند و خود وارد صحنه نمایش شود و در نقش یک ناچ مصروف ایستاد خوش را راحت دهد.

نقطه پایان این نمایش تراژیک سکالسی «پاکسازی» زیر پل توسط کارگران شهرداری است که آمده‌اند تا آکسوسار صحنه را برچسب اما سیدحسن حالا دیگر خود را دیگر اصلی نمایش است و در پایان او با شناخت و درک موقعیتی که بر او قرار دارد در کسوت یک روحانی طایفه می‌شود و جوجه اقلیسا اولین شخصیتی است که در کاتر اصلاح و تربیت همراه او خواهد بود تا طایفه جوان میرکریمی و فیلساز را در تالیل او و کانسهای دیگر انجام دهد.



زنگاره!

اسم فیلم محبوبی

صدای سیمای نوآوری

اینکه بتوانیم صدای سیمای نوآوری را بشنود، آن را مورد انتقاد قرار ندیم، قدری دور از اعتدال است. زیرا صدا و سیمای سابقین مختلفی زده‌اند است و اگر ما و امثال ما از هیچ کدام از برنامه‌های خوششان نمی‌آید. این البته مشکل نیست.

فیلمی از مردم هستند که طرفدار پروپاقرص خیلی از برنامه‌ها هستند و خوب هستند کارگران هم به خاطر همان طرفداران برپا می‌آیند و سر فوق آمده و هر کارگاهی اقدام به برآوردن می‌کنند. مثلاً جدیداً چگونگی شبکه آون سیمای به همراه مجری خوش‌ذوق و چند روزی این شبکه قبل از هر سریال جدید با سیمای

به طرفداران سیمای می‌گفتند و یکی از عوامل اصلی آن (نمی‌گفتند و با کارگران) و با اگر سیمای خارجی است تا مدیر دکل از گفتگویی کوتاه بکنند و از هر یکتری حرکت فلسفی است و حرکتی که ارزشمند ادعای است و نقد از معنای سیمای چون معنای که شروع شده و مشخصاً این جریان سیمای به برنامه‌های آن نماند!

آندو حکایت آداب و رسوم شهرت

مشهور شدن هر آداب و رسوم می‌تواند هتیمه گامی تازه باشد و می‌گفتند و هر ما به شهرت نمی‌رسیم تا بعد ما را در خیابان به یکدیگر نشان دهند و اوضاع یکجورند!

پندار می‌تواند عرض کردیم مگر هر کسی به هر کسی است که هر کسی از گره راه رسید مشهور شود. حالا چشمت به آن چند نفری که در سالیان اخیر وارد سیمای تلویزیون شده‌اند، بپاشد آنها را باری داشته‌اند که تر نداری. آنها چیزهای دیگری دارند که به نوعی آداب و رسوم مشهور شدن است و باز هم تر آنها را نداری! مثلاً اعضا دادن جای

بازار هنر

فیلم‌های هفته

- فیلم‌های (خبر و مصوری) - سیمای استقلال (۸۰-۳۹۲۲) - صحرای (۷۵-۷۷۷۷) - مرکزی (۶۹-۶۸۶۸) - ایران (۳۰-۳۱) - سیاه (۳۷-۸۸۸۳) - آسیا (۶۹-۲۹۰۹) - جی (۶۹-۶۹۰۷)
- جوج جوج (ابراهیم جانی‌کیا) - سیمای قدس (۸۰-۹۵۵۵) - پارس (۶۹-۶۹۵۳) - سروش (۷۵-۲۹۲۹) - ماندانا (۷۹-۹۸۷) - ملت (۳۱-۲۹۱۸) - عصر جدید (۸۰-۶۲۵۵)
- فوتبال‌بسته‌ها (علی‌اکبر لطفی) - سیمای شهرامشاه (۶۹-۲۷۱۵) - پلوار (۸۰-۵۲۹۲) - نیفون (۳۷-۲۰۰۰) - پیرن (۷۵-۳۳۸۸) - عصر جدید (۳۱-۲۹۱۸)
- فخوری به نام نغم (حمیدرضا آشتیانی پور) - سیمای آفریقا (۸۰-۷۷۷۷) - آستار (۷۹-۲۲) - تهران (۳۳-۲۳۹۹) - سعدی (۶۹-۶۹۶۹) - پیام (۶۹-۲۳۹۹)
- پلوان (حمید مجیدی) - سیمای عصر جدید (۸۰-۶۲۵۵) - فرهنگ (۳۷-۲۷۰۵) - مرکزی (۶۹-۲۸۶۸)

نمایشهای هفته

- مالتی‌های متجسس نمایش تئاتر شهر (۶۹-۵۹۲)
- هفت گروه کار هرمز هدایت (مالی اصلی) - مسخره کار خرم‌الله قادری (چهارسو) - امیر رهایی کار چرم‌سور مهندس پور (سایه) - بعد از ظهر وحشی کار سیمای معنی پور (تشتلی) - سهراب اسب و سجاد کت کار روزبه حبیبی (تشتلی) - آخرین مرزای کار حمیدرضا آفرنگ (شماره ۲) - گردن کار وحید رضایی (آلانو) - پزشکی پوشالی کار حمید کاکاسلطی (شماره ۲) - زاندارک در آتش کار محبه رحمتیان (آلانو و خورشید).

موسیقی هفته

- خنده دایون (علیرضا التهامی) - آرزوها (داریوش خواجه‌نویز) - دیوار (شهاب و سینا) - غروب (محمّد آصفی) - ماه غریبستان (محمد آصفی).

گالری هفته

- نمایشگاه طراحی - آثار هنرمندان معاصر ایران - نگارخانه آتشداد (۸۰-۸۸۸۲۷)
- نمایشگاه نقاشی - آثار نوشین نفیسی - نگارخانه آریا (۸۷-۶۹۰۷)
- نمایشگاه نقاشی - آثار شو چونگ لو - نگارخانه آرت‌ژیک (۸۸-۳۱۳)
- نمایشگاه تصویرسازی - آثار علی حاتمی - نگارخانه آرت (۸۰-۲۹۲۲)
- نمایشگاه طراحی - پنجین نمایشگاه طراحی معاصر ایران - نگارخانه برگ (۸۷-۹۸۹۲۷)

محصوری طرد را دارد یک هنرمند هر جای اوضاع می‌دهد و نورانی‌ترین جایش که است! یکی دیگر از آداب و رسوم انجام نگاشتن به پیشگویی و ناخیزه گرفتن آنها است! با این اوصاف می‌بینی که مشهور شدن راست گار تر نیست به علاوه کلاس گذاشتن برای خیرنگاران می‌گذاشتن و رفت و بی‌رفت رنگ می‌زنند تا مصالحه کنند! اما فیهیام جو با جواب نه ویرود می‌شوند!

از دیگر رسوم این صنعت است که باز هم تر آن را بپای نسی. تازه این چیزهایی که گفتم نصف یک هزارم آن‌ها و رسوم یک آدم مشهور هم نیست مثلاً طلافه و اردوهای مکرر داشتن با دیگران و باز از حد می‌جستند و شرایط گشتن برای تهیه کنند که مثلاً نسبت دختر با پسر ماه به ماه به تر نسبت بازی کند و لاف می‌زند به او پرداخت شود... آری کسی دیگری هم هست که به همراه مشهور شده!

وقایع صدا و سیمای نوآباد اسلامی

زمانی که یک تر آمد و معجزات سیمای و



و حالا مشکل سیمای ایران است و سیمای خارجی است! می‌گفتند و یکی از عوامل اصلی آن (نمی‌گفتند و با کارگران) و با اگر سیمای خارجی است تا مدیر دکل از گفتگویی کوتاه بکنند و از هر یکتری حرکت فلسفی است و حرکتی که ارزشمند ادعای است و نقد از معنای سیمای چون معنای که شروع شده و مشخصاً این جریان سیمای به برنامه‌های آن نماند!

علاوه صدا و سیمای با عماره در سالیان آتی جشنواره‌های کوتاه و بلند دیگران نیز به راه بیندازد و می‌به خورشید و گازمدانش جایزه بدهد و گویی سبقت جایزه‌دهی را از دیگران ببرد. اما همان‌طور که ما در تعطیلات رسمی کشور، حرف اول را در دنیا می‌زنیم به لحاظ برگزاری جشنواره‌های متعدد هم مقام اول را تسبی کنیم. این وقت برگزاری جشنواره‌های متعدد که بین صدا و سیمای و ارشاد ایجاد شده اگرچه متخارج زیاتی را به مردم تحمیل می‌کند ولی این حسن را دارد که از این به بعد همه جای میانه‌سازان را بالا بگیریم که چون تر کشور ما جشنواره‌ها زیاد برگزار می‌شود به لحاظ فرهنگی کشور، قضاوت هنر و این طوری پیشرفت تکنولوژی آنها را زیر سؤال ببریم و...

خبرها و رویدادهای شهرت هنر

فیلم‌های پر فروش هفته

شایسته	یک روز	۱۲/۸۸۷/۰۰۰ ریال
سوج مرده	۱۵ روز	۹۶۲/۷۳۰/۰۰۰ ریال
فول‌بالیست‌ها	۱۵ روز	۶۲۰/۶۲۰/۰۰۰ ریال
دختری به نام تنگ	۳۶ روز	۲۱۲/۶۳۷/۰۰۰ ریال
زیر نومه	۳۶ روز	۱۰۲۲۲/۴۱۰/۰۰۰ ریال
پاران	۳۶ روز	۷۰۹/۳۳۲/۰۰۰ ریال
آواز فو	۷۸ روز	۳۲۰/۵۸۲/۸۵۰۰۰ ریال

جمشید مشایخی همراه با رشیدی به دنبال هفت گنج



مجموعه
نلسون ماندلا
دعوت گنج به
تهیه کنندگی
«جمشید مشایخی» و
شاه‌محمدی و
کارگردانی
«مسعود رشیدی»
در ۲۵ قسمت
فیلم‌های ارمحل

پایانی مرتزا را سپری می‌کند، «مسعود رشیدی» کارگردان این مجموعه تلویزیونی داستان هفت گنج را به فاصله خوبهشتی خبرنگار ما چنین گفته است:

«علی طلوعی» استاد علوم ریاضی ناگهان درمی‌یابد که به‌زودی خواهد مرده. این استاد فریخته و دلباخته خاک و جواهران سرزمینش در واپسین مایه‌های زندگی تصمیم می‌گیرد. اثری ماندگار از خود باقی بگذارد، او می‌داند که بجزان اشتغال نیازمند تعویلی زیربنایی است و کپی‌های اساسی از عدم وجود منابع اطلاعاتی و تحقیقاتی و نیز نارسایی در فرهنگ اشتغال گروهی است. پس خفته خود را وقف تأسیس یک تعاونی می‌کند و...»

او در ارتباط با ویژگی‌های این مجموعه نسبت به کارهای قبلی‌اش عنوان کرده است: «موضوع این مجموعه متفاوت و در ارتباط با اشتغال جوانان و فرهنگ تعاون در جامعه است و همین برای من جذاب بود.»

کارگردان هفت گنج درخصوص اینکه آیا از ابتدا قصد ساخت چنین مجموعه‌ای را داشته یا اینکه بعد از خواندن فیلمنامه تصمیم به ساختن چنین سریالی گرفته است گفته:

«من از ابتدا قصد ساخت چنین مجموعه‌ای را نداشتم و بعد که مشغول به‌کار ساختم سعی کردم کارم بیشتر حرفه‌ای باشد تا احساسی.»

رشیدی در پایان در ارتباط با انتخاب بازیگران برای این مجموعه تلویزیونی گفته است: «ما سعی کرده‌ایم از بازیگرانی استفاده کنیم که از لحاظ فیزیکی با نقش صافگی داشته باشند.»

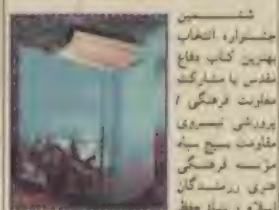
در این مجموعه جمشید مشایخی، کاروان امیر فلان، الهام جعفرزاده و... ایفای نقش می‌کنند.

اولین فیلم موزیکال - پاپ سینمای ایران

فیلمسازی اولین فیلم بلند سینمایی بهمن زین‌بور با عنوان «هفت ترانه» که در ۲۴ شهریور با سپری از فیلمسازی عظیم جوانروح آغاز شده بود. پس از ۳۷ روز فیلمسازی در ۲۰ آبان به پایان رسید. «هفت ترانه» محصول جوانان فیلم است و تهیه‌کنندگی آن را صالح جعفری جوانی به عهده دارد. «هفت ترانه» اولین فیلم موزیکال به سبک پاپ در سینمای ایران است که اشعار ترانه‌های آن توسط یغما گروسی سروده شده و همراه با موسیقی کامیون روشن‌روان و با صدای بازیگر نقش اول مرده فیلم شروین نجیان اجرا شده است.

در این فیلم لایحه‌ای در نقش متفاوت به همراه مینا جعفرزاده شعر جعفری جوانی نقش مگری و آریخ راه به ایفای نقش پرداخته است. داوود بورشیان به عنوان تدوینگر، فیهه سرخانی به عنوان طراح صحنه، عاطفه رضوی و مهرداد شکرآبی به عنوان طراحان چهره، پروازیه حسین غفاری و مجید میرزایی به عنوان صدایواران همراهان در ترانه همکاری کرده‌اند.

ششمین جشنواره انتخاب بهترین کتاب دفاع مقدس



ششمین جشنواره انتخاب بهترین کتاب دفاع مقدس با مشارکت معاونت فرهنگی و پرورش نیروی مقاومت بسیج سپاه مؤسسه فرهنگی هنری درمندگان اسلام و بنیاد حفظ

آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس برگزار می‌شود. نویسندگان و هنرمندان غریم ادبیات دفاع مقدس می‌توانند جهت شرکت در این جشنواره بزرگ فرهنگی هنری به چله‌ای آثار منتشره خود را که چاپ اول آنها در سال ۱۳۷۹ بوده تا تاریخ ۸/۸/۸۸۵ به نشانی تهران - ص. پ. ۵۵۹۱ - ۱۳۶۵۵ ارسال کنند.

برنامه‌های شبکه سراسری فرهنگ صدای در ماه مبارک رمضان

صدای صبح در ماه رمضان گروه فرهنگ و جامعه شبکه سراسری فرهنگ صدا به مناسبت حلول ماه مبارک رمضان فرستاد صبح از ساعت شش تا هفت در برنامه صدای صبح مباحثی در خصوص ماه رمضان تقدیم شوندگان این برنامه خواهد کرد.

در این برنامه که بخش آن از روز شنبه ۲۶ آبان ماه آغاز شده هر روز یک جزء از قرآن کریم تفسیر خواهد شد. بیان مباحث فرهنگی اجتماعی قرآن مجید توسط جنتا اسلام دانگویی برسی آداب و رسوم ویژه سحر و افطار ماه مبارک رمضان در شهرستانهای مختلف و مطالبی درخصوص تغذیه در ماه مبارک رمضان از دست‌های مختلف برنامه صدای صبح است.

گفتنی است سردبیری این برنامه و عهده‌پذیری مسئولیت و رضا کریم‌زاده است و گویندگان آن برنامه بهروزش و مصور و روح‌بخش هستند. همچنین آریخ حکیم تهیه‌کنندگی این برنامه را به عهده دارد.

در خانه هنرمندان یاد ساموئل خاچیکیان گرامی داشته شد



گرامی به منظور گرامی‌داشت یاد و خاطره کارگردان آثار جنایی ۱ پلیسی سینمای ایران «ساموئل خاچیکیان» با حضور هنرمندان مسوولان و علاقه‌مندان به پیش از خانه هنرمندان ایران برگزار شد. در این مراسم بخشهایی از آثار ساموئل خاچیکیان که نخستین سازنده آثار جنایی و ملقب به «آلفرد هیچکاک سینمای ایران» است از سال ۱۳۳۲ به بعد به نمایش درآمد و طی چند از هنرمندان در رثای وی سخن گفتند.

حمید قسری بازیگر و دوبلور قدیمی تئاتر و سینما ضمن قرائت از خدمات شادوار و ساموئل خاچیکیان گفت: «ساموئل خاچیکیان» هرگز نخواهد مرد و بنادو خاطراتش همیشه با ما خواهد بود.

جمشید افشارزاده که در فیلم‌های «عزری» و «آینه» و «پلوف» از ساخته‌های استاد خاچیکیان ایفای نقش کرده شعاری را در وصف او دکلمه کرد:

«خلاصش صاعقه بار و جود طوسی نیز از دیوان آتشانی خود با ساموئل خاچیکیان و خلل و غر و صفات نیکوی این هنرمند است. رفته سخن گفت...»

در انجمن مراسم یکی از مدعوین در گوش لگازنده گفت:

«لکرمی کنی چند لفظ از این دوستان در ذهنی که مرحوم خاچیکیان از بیماری و تنهایی رنج می‌برد به غلامش می‌راند و او را می‌سپارم تا او عیادت کند؟» مراسم مذکور گوشه‌هایی از فیلم‌های سینمایی صورت بی‌عشق رگز، فغانجه جهنم سفید، و غر و ستاره‌زاران مرئی در آینه و... که همگی از آثار استاد خاچیکیان هستند به نمایش درآمد.



رو در رو با هنرمندان

رشد بهنام

این هفته
بهمن اسکویی
کارگردان و مدرس تئاتر



به بهانه‌های واهی، اجازه ندادند که کارم به روی صحنه برود

دسته کارگردانی را زیر نظر «پوری آلکساندروویچ زارانسکی» گذراندم. که این آقا خود از شاگردان «استاسلاوسکی» بود.
بعد از ایام این دوره به درجه ممتاز به آلمان عزیمت کردم و پس از حدود دو سال اقامت در این کشور، به ایران آمدم و بلافاصله کلاس آزاد هنریشکی «تئاتر آنتن» را تشکیل دادم و مدتی بعد کلاسهای «آناهیتا» شکل گرفت...

نکته گروه مستقل و اجرای چند نمایش

خاتم «اسکویی» پس از مراجعت به ایران گروه «زمان» را به طور مستقل تشکیل داد و با همکاری عباس جوهری (که گروه تئاتر ملی را تشکیل داده و تا قبل از انقلاب آن را رخنه‌ها داشت) نمایشنامه‌های ساخته اثر «استروفسکی» و «خرس و خواستگاری» (مخوف) را در تئاتر موزه به صحنه برد. همچنین نمایشهایی چون در افعال (ماکس گورکی) سه خواهر (چخوف) و... و چند نمایشنامه دیگر توسط او در تئاترین (به صورت زنده) اجرا شد...

در فرصتی که برای گفتگو با بهمن اسکویی پیش آمدی از فعالیت‌هایش در گذشته و حال و نظراتش بخصوص پیرامون «اصول بازیگری» آنچنان صمیمانه و باطراوت سخن گفت که گذشت زمان را از طول چند ساعت احساس نکردیم...
گویی همان محب اسکویی سالها قبل است که روی «صحنه» رودرروی «تئاتر» زندگی می‌کند و «زندگی» می‌سازد... تنها این تفاوت که گذر زمان چین و چروکهای بر چهره‌اش ایجاد کرده است... حاصل گفتگو با استاد بهمن اسکویی تجربی از نظر گرمی شما می‌گذرد.

□ □ □

تحقیق ترجمه و

تا از فعالیت‌هایش در سالهای بعد از انقلاب بگوئید.

شماره
نقشی که در او بود از خلق معین اسکویی
لاری حضور در تئاتر صحنه دعوت کرد. معترف بود با
موسم جشن فرزانگی، هرچند با «اسکویی»
۱۳۸۰ و ما شدیم به اجرا بروم که معترف شد با
کمال من و شاید برای حضور در موسم مذکور
بموقعی که من به تئاتر می‌رفتم و من به شکل گری
تکلیفاتی می‌گذاشت. «اسکویی» در مدتها و کار
فرمانی می‌داد که من به تئاتر می‌رفتم...
ممنون اسکویی می‌باشد که کار خود را به صحنه
تئاتر موزه و تئاتر ملی در این سال
فرستاد و می‌تواند
و امروز می‌تواند از کارهایش و فعالیت‌هایش
تئاتر که در این کارها می‌تواند از اسکویی
می‌شود. در این سال حضور پیدا کرده‌اند تا تئاتر
و این ترم هرچند تحت نظارت استاد بهمن
اسکویی به نمایش و فعالیت می‌شود...

۱۵ نمایش ۹ بازیگر ۹ کارگردان

نمایشهایی که می‌توان به عنوان «انزده» توسط
هنرمندان استودیو ۹ اجرا شد عبارت بودند از
«دورگراسی» «ماتری زنده» «نقش» «داکل»
«درست یک خانه» «شام دو نفره» «بیخ خطرناک»
«الیکسا» «هنگام»
«لاری الکساندروویچ» «اسکویی» ۱۲ «تسور»
«ریشه» «امری» «تاکو» «مهدی اسلام‌پور»
«امیر رهبری» «بابا پریشی» «آناهیتا» «مارال»
«عاشق» «دورگراسی» و «شاهین ریشه» بودند که
به عنوان «بازیگر» و «کارگردان» در این «انزده»
شکلی داشت...

۱۵ بهمن اسکویی بیشتر آشنا شویم

در اوایل ۱۳۲۰ چندین نمایشخانه و تئاتر در
تهران (که در آن زمان جمع آن به دو میلیون نفر هم
نمی‌رسید) تئاتر داشت. مثل نمایشخانه تهران تئاتر
تخت تئاتر تئاتر تئاتر تئاتر...

«بهمن اسکویی» فعالیت خود را از تئاتر فردوسی
با بازی در نمایشنامه‌ای از عبدالحمید یوشین آغاز
کرد. «توشی» «صیقل‌گرفته» «فرشته» بود در آن زمان
نمایشنامه‌های به ترجمه کرده و به صحنه می‌برد.
چندی بعد به تهران دچار تحولات سیاسی شد
علی‌رغم حرکت وقت ریختن به تئاتر فردوسی...
تعدادی را بستند و در آن راه بسته کردند... و بهمن
اسکویی بعد از تحلیل شدن تئاتر از فرصت استفاده
کرد و برای به تحصیلات به فرانسه رفت...

خود را به این زمینه چنین تعریف می‌کند
«بسیار آید در پاریس و سوئیس ماندم و
چون در آنجا بودم کارهای زیادی نبود به مسگر رفت و

● اوایل انقلاب وقتی دیدم که خانمها نشی
حالی و ذلیل نوجوی در تئاتر ندارند شروع کردم به
کارهای پژوهشی و ترجمه و نتیجه‌اش چاپ و انتشار
نمایش آثار محلی استاسلاوسکی بود که بیش از ۲۰
سال به طول انجامید. این آثار عبارتند از کار
هنریش به روی صحنه در جریان تئاتر کار هنریش به
روی صحنه در جریان تئاتر کار هنریش به روی صحنه
و چند اثر از گورکی مثل «خودبخت‌نشان» «ایر
اعمال» و...

تا دو این مدت بیست و چند سال هیچ فرصتی
یست نیمه تا بازی را به روی صحنه ببرید

● چرا یکبار در زمانی که آقای علی منتظری
مشریت مرکز هنرهای نمایشی را عهده‌دار بود
تصمیم گرفت که از زندگی «پاور» نمایشی را با
عنوان «تاریکی‌های سرکش» به روی صحنه ببرد.
این نمایش دکور سنگین و پرزیرمای داشت، به هر
صورت پس از تحریک زیاد و آماده شدن نمایش به
بهانه‌های واهی اجازه نداشتند کارم به صحنه برود.

تبدیل «خانه» به «خانه تئاتر»

● من از همان سال به توصیه دوستان و
نزدیکان تصمیم به تشکیل کلاسهای بازیگری برای
خانمها و جوانان بخصوص جوانان گرفتم و چون از نظر
مالی برای اجازه کردن مکانی به این منظور آمادگی
نداشتم منزل مسکونی خودم یعنی خانه‌ام را به این
امر اختصاص دادم و از سال ۱۳۶۸ تاکنون به این کار
ادامه می‌دهم.

تا دو طول این مدت چند نفر از کلاسهای شما
فاز تحصیل شده‌اند و برخی آیند چه برنامه‌هایی
دارید؟

از آغاز کار کلاسها که با عنوان استودیو یک
بنیان‌گذاری شد تا امروز که هنرمندان ترم پایانی



تا چه طرح با
پیشانی دریده که جویها
من را تحصیل در رشته هنر
جنب بازی کار خواند؟
● ساله این است که
اگر بر تفریحی درست و
اصولی باشد همه ناراضیها
مرتفع خواهند شد و مسلماً
اگر سالهای نثار بیشتر
ساخته شود و مسروران
برنامه ریز به کیفیت کارها
بپردازند طرح تحصیلان
نثار بیکار نخواهند ماند.
تا نظرات پیروان
«نثار ملی» چیست و
چایگاه دایره را که رشته

«استودیو ۱۳» را جشن می گیرند. ۱۲۰ نفر از این
کلاسها فارغ التحصیل شده اند و حدود یک ماه دیگر
لیت نام برای دوم بعد «استودیو ۱۳۵» آغاز می شود و
در آینده نیز اگر خدا بخواند و نا رمانی که غیری
بالی باشد به همین کار ادامه خواهد داد.
تا شما را پایه گذاران کلاسهای بازیگری نثار با
روش «استیلاوسکی» شنیده لطفاً در مورد
ویژگیهای این روش توضیح دهید.
● «استیلاوسکی» به هنرجویان نثار
بخصوص بازیگران خدمت بزرگی انجام داده و تا
«نثار» وجود دارد یاد و روش و روشندهای
استیلاوسکی راهگشای آنان خواهد بود... او
سواد این کار را پاک می دهد و بر آن تاکید دارد.
استیلاوسکی می گوید: «هر عملی تا زمانی که
خصلت تک واحدی آن مشخص نشود علم
نیست...»
وی ادامه می دهد: «خصلت تک واحدی
بازیگری «عمل» است. تریشه می تواند با عمل و
تلاش به «مهارت» برسد...»
به نظر من استیلاوسکی را درست
نشناخته اند...
تا در مورد بازیگری ویدال گرشن دیگر سبکی
نثاری چه نظری دارید؟

- بله.
- تا مشخص آن چیست؟
- زندگی مشترک زن و مردی را مطرح
می کنند... و اینکه انسان در هر شرایطی ناراضی
است...
تا چند بازیگر دارد؟
- دولتر که از هنرجویان نریمهای لیلی هستند...
تا چه قسمی بوی احوال آن دارید؟
- بعد از آماده شدن در تهران روی صحنه
می بروم و به احتمال زیاد به چند کشور سفر می کنید.
تا بعداً دیده می شود برخی از بازیگران بوی
دختر و پسر که در نمایش با لیلی همسای می شوند
با تصور اینکه «مرد» اشتراکی دارند با هم ازدواج
می کنند یا بعد از مدتی توفیق این وجود داشته اند...
بعد «افشار» تبدیل می شود. نظر شما در مورد
این گونه ازدواجها چیست؟
- این گونه موارد فقط ظاهر زندگی را می بیند.
گرم و به اصطلاح بزرگ و دورگ و پایش و پا قصه
لیلی آنها را فریب می دهد و موقعی که به اصل
زندگی می رسند با هم تفاهت پیدا می کنند.
تا حدیگاه نثاری مارا در شرایط فعلی دو مقایسه با
نثاری دنیا چگونه ارزیابی می کنید؟
- از هیچ قابل مقایسه نیست!
- تا دانشگاهها و مدارس سری چگونه؟
- آنها هم همین طور.
- تا آیا شما با دانشگاههای نثاری خارج و کشور
اشیایی دارید؟
- بله... حتی به من پیشنهاد کردند در این
اتاقکها تدریس کنم وقتی من قبول نکردم و
ترجیح دادم به ایران برگردم و در کشور خود خدمت
کنم.
- تا حرف و حدیث داشت...
- نثار، پایگاه تمام هنرهای و من فقط آرزو
می کنم نثار تا دویزها برقی بگیرد و امیدوارم
مسروران و مستشاران کاران فیهیپ که این همه دارند
به «کیت» توجه می کنند به «کیت» هم عنایت
داشت باشند.

در نثار ما جارت چگونه ارزیابی می کنید؟
● به نظر من هنر وقتی در مراحل ابتدای است
«ملی» است اما وقتی به اوج می رسد از حالت ملی
خارج می شود. «تکسیر» امروز به همه دنیا تعلق
دارد. از طرفی نثار ملی ممکن است خصوصیت
ملی گرایانه داشته باشد اما هر چیز گاه ملیت
سستی نمی شود. هنر زمانی که به اوج می رسد از
مردم پاریس می گذرد و تیره ماه بعد از گذشت بیش
از صد سال هیچ اثری رشتی نکرده. برای آنکه برای
پیشرو آن هیچ تلاشی صورت نگرفته است.

چند سوال و پاسخ کوتاه

تا بعضی می گویند هنر «مردود» نیست یعنی از
پنجاه ساله در فرودان می رسد. نظر شما چیست؟
● موافق نیستم. ممکن است در یک خانواده
چند فرزند. چند شغل و حرفه متفاوت داشته باشند.
تا اوقات فرودان شما با «هنر» و بخصوص
«هنر پیشگامی» چگونه است؟
● اجازه دهید در این مورد چیزی نگویم.
فرزند نام ازدواج کرده اند. شاید خود و همسرانشان
مایل نباشند درباره آنها چیزی بگویم.
تا «داده» شما با سفر خارج چه بوده است؟
● «سواد» بیشتر آموزش دادم.
تا به نظری که گفته می شود اکثر کلاسهای آزاد
بازیگری چیزی به هنر جو پا نمی دهند. شما در این
مورد چه نظری دارید؟
● درست است. بعضی ها با نا تمسب این کلاسها
فصلشان فقط به دوروری مالی است. یعنی به حوضی
«دکان» بازی می کنند.
تا در حال حاضر در «مجلس نثاری» که خانه خودتان
است توقفات فرستاد را (آل) توقفات داشته
باشند چگونه صرف می کنید؟
● باز هم صرف نثار می کنم.
تا اگر مدتی است بیشتر توضیح دهید.
● سرگرم ترین نمایشنامه ای با عنوان «داشتن و
نداشتن» اثر «پیتز کلاسی» نویسنده و فیلسوف
شوروی (آفل مسکر) هستم.
تا نمایش، نحوه خودتان است؟

خیلی از هنرپیشه ها تفاوت بین عمل و حرکت را نمی دانند و این دال بر عدم پیش و سواد آنهاست

● به عقیده من یک بازیگر هر سبکی را می تواند
بازی کند. به شرط اینکه سواد آن را داشته باشد...
نتیجه هر پرطوری احساس است و تریشه با
«عمل» و تکرار آن به میزان مقصود رسیدن یعنی
رسیدن به «انفش» و «کاراکتر» را امکان پذیر
می سازد و همین این است که تلاش کنند تلاش برای
درست بازی کردن... جای تعجب دارد که یک
کارگران از تریشه بخواهد که بلافاصله گریه کند
که این «تقلید» است. مگر «تریشه» همین است
که نا از او بخواند بخندد یا گریه کند...
تا بعضی از بازیگران بخندد که شهری هم پیدا
نکرده اند متفکند که تو بازیگری «توق» و «توق» و
«تیره» حرف اول را می زند به تحصیل. شما در این
مورد چه نظری دارید؟
● من چنین گفتاهای ندارم. البته منکر تاثیر
شرق و غرب و تجربه نیستم ولی اعتقاد دارم اینها
کافی نیستند. هرچه زمان بگذرد فوق و شرق
کمتر کمتر می شود اما سواد و مطالعه بازیگر را به
سوی «عمل» سوق می دهد. وقتی بازیگر سواد
کافی داشته باشد و زندگی را بشناسد «موفق»
خواهد شد... خیلی از تریشه ها تفاوت بین عمل و
حرکت را نمی دانند و این دال بر عدم پیش و سواد
آنهاست.

یک هفته حادثه

سازق «بن» فرزندان شهید

دستگیر شد

کارمند خاطی بنیاد شهید منظره شش تهران به اتهام سرقت بیش از ده میلیون ریال در دستگیر و روانه زندان شد.

اولایل آبان ماه سال جاری مسؤول حرارت بنیاد شهید منظره شش تهران با مراجعه به کلانتری ۱۳۲ دریند اعلام کرد که حدود یک میلیون و صد هزار تومان از بن خرید که متعلق به فرزندان شهید بود سرقت شده است.

با شکایت بنیاد شهید پرونده برای پیگیری به شعبه ۲۰۰ آگاهی تهران منتقل شد.

مأموران پس از بازدید از محل سرقت منظره شدند که سرقت توسط یکی از کارمندان آنجا انجام شده است. مأموران پس از بررسی کامل چند تن از کارکنان بسیار بارز معرفی کرده و سرانجام یکی از کارکنان که دختر جوانی به نام «صبرانه» بود به این سرقت اعتراف کرد.

۵ بهرام

عربی دایر زانندگان اتومبوس

هفته گذشته روانده یک دستگاه اتومبوس ۲۰۰ مسافر که از اصفهان عازم بروجان بود در بین راه برای بنیاده کردن یکی از مسافران در جاده شیب دار توقف کرده بود به رغم کشیدن ترمز دستی هنگامی که فرحال تخلیه بار مسافر از صندوق بغل اتومبوس بود منظره شد که ترمز دستی آزاد شده و وسیله به حرکت درآمده است.

روانده که «سهراب طراوت» نام داشت به رغم آنکه با عجله خود را به در ورودی روانده رسانده بود نا اتومبوس را متوقف کند و چنان مسافران را بجهت دزدی متأسفانه از آنجا که با لاستیک جلو اتومبوس به برخورد می کند کنترلس را از دست داده و زیر چرخش ناشی بر زمین می شود و درجا جان می یازد. اتومبوس نیز که همه مسافران و حتی شاگرد روانده در آن معصومی به خواب رفته بودند با سرعت گرفتن در جاده به لغر فر، سقوط می کند اما مسافران به طرز معجزه آسیبی از این حادثه جان سالم به بدر می برند.

۵ عسلک

آشپزی که با دست پخت خود

خودکشی کرد

هفته گذشته ۱۲ مأمور پلیس در مکلانش پس از اطلاع کردن جان خود را از دست دادند. البته در این افشاری ۲۶ پلیس دیرت داشتند اما تنها ۱۴ نفر بر اثر سموم جان باختند و بقیه روانه بیمارستان شدند.

با توجه جالب اینکه آشپزی که خود افشاری را تهیه کرده بود پیش از سایر

مأموران پلیس دستبخت خود را خورد و بلافاصله مرد. با تحقیقات و بررسی ها مشخص شد که منظر اصلی همان آشپزی است که جان پخته است چون از مواد غذایی فاسد برای پخت غذا استفاده کرده بود.

۵ همدان

ولی که با گوشت همکارش شام پخت

«کافری» مری» اسرائیلی در فوریه سال جاری پس از مشاهده با یکی از همکارانش ابتدا از آن خانه کرده و سپس پوست نش را کند و چربانیت او را دکه دکه کرده و از بدن وی غلای دست کرده و به خورد همسر و فرزندانش داد.

همسر وی «هان پرایس» پس از آنکه منظره شد همسرش نیمه کرده است او را تحویل پلیس داد و در جمع خبرنگاران گفت در طول سالها زندگی مشترکش هرگز فکر نمی کرده که در پس این لجنه های ملط و تنه های مهربان یک انسان حیوان صفت حنه باشد و حال او باید باقی عمرش را پشت میله های زندان بگذراند و با اعدام شود.

۵ نیس ۲۰۰ آبان

پرستاری که پس از مرگ به سه نفر

زندگی سختید



به گزارش محلات از مقامات احسن خیریه حسابات از بیمارستان کلوری ایران شکایت کرد که آن ملتی ۲۹ ساله که «پریسا» استادی فر» نام داشت پس از تعلیل کردن معیشتی را می خلد شد

اما درین راه احساس کرد که دچار سرگرد شدیدی شده و هنگامی که به خانه رسید ناگهان مقابل چشمانش جرده اعضای طاروت نقش بر زمین شد. مامای جوان پس از چند ثانیه دور جدال با مرگ و زندگی چشمن از جهان فروست.

به دنبال مرگ مغزی وی اعضای خانواده اش به دلیل اینکه پریسا قبل از مرگ با دریافت کارت اهدای اعضا آشنا کرده بود که پس از مرگ اعضای لایال استفاده بدنش به بیمارستان نیازمند بودند و در نهایت خیریه حسابات از بیمارستان کلوری تناس گرفتند و بدین ترتیب لب و هر دو کلیه هایش توسط گروه هراسی پیوند بیمارستان شریعتی تهران به سه بیمار پیارند پیوند زد شد.

استادی دایمی پریسا در این باره گفته پریسا خیلی مهربان و با عاقله بود و همیشه از دیدن صحنه درد کشیدن بیمارانی کلوری رنج می برد و به همین دلیل قبل از مرگش وصیت کرده بود تمام اعضای بدنش را به بیمارستان نیازمند پیوند زند.

۵ نوروز ۲۹۰ آبان

ناجری یازده ورشکسته شوه شد

خاص» ناخر پارچه پس از تسکیری به

اقدام جیبی بی به اثار آگاهی منتقل

شد.

وی پس از انتقال با اعتراف به چندین مورد جیبی گرفت. با ورود به بانکدار ساعات شلوغی را نمود می کردم در حال انجام کاری هستم خود را در صف مشتریانی که قصد پرداخت پول به صندوق داشتند قرار می دادم و در فرصت مناسب اقدام به جیبی می کردم.

وی در ادامه گفت چند سال پیش من در بازار تهران صاحب چندین مغازه پارچه فروشی بودم و درین کس بازار اهیل خاص داشت اما مدتی قبل به خاطر اشتباه پیش از حد به مشتریان و چکهای مدت دار که از اهیل می کردم به تدریج با مشکل مواجه و سرانجام ورشکسته شدم.

در طول این مدت تمام اموال را فروخته ام و الان تمام قرضه ها را بدهم اما دیگر پولی و اموالی برام باقی نمانده که بتوانم به ادا و یا به پرداخت بدهم. این بده که هزینه آن واقعا سنگین است. افتاده بدهم این بود که تصمیم گرفتم با سرقت کردن بار دیگر سرمایه اوشده ای برای خود به دست آورم ولی متأسفانه خیلی زود تسکیده شدم.

این ناخر ورشکسته به زودن در مجتمع قضایی رسالت تحت محاکمه قرار خواهد گرفت.

۵ آبان ۲۰۰ آبان

آگاهی برای زنان ساده لوح

زن ۲۷ ساله ای که «دانه» نام دارد مدتی پیش با داشتن آگاهی به روزنامه ها از تعدادی آرایشگر زن برای کار در کشورهای عربی خبر مطلع فارس با سفری به اروپا به مناسبت دعوت کرده اما پس از جلب اعتماد آنان با دریافت مبلغ هنگینی با به قرار گذاشت.

با و طرح این حالت تعدادی از مبالغه ها با مراجعه به شعبه ۶۳۳ مجتمع قضایی رسالت با طرح شکایت خواهان دستگیری این زن را که اخیرا به زندان شده. مأموران اداره آگاهی شرقی به سرعت بررسی های اولیه خود را آغاز کردند و با شناسایی محل سکونت «دانه» وی را که قصد داشت با یورپا از کشور خارج شود دستگیر کردند.

«دانه» پس از دستگیری تحت محاکمه قرار گرفت و اعتراف کرده که وقتی منظره شدم می توانم به راحتی مردم را فریب دهم در یکی از روزنامه ها آگاهی استخدام در یکی از کشورهای عربی دادم. پس از مدتی تعداد زیادی زنان آرایشگر به من مراجعه کردند. من از این آشنایان افراد را که می شناسیدم به آنان انتخاب و نقشه خود را عملی کردم. سپس به بهانه اینکه قصد دارم آنها را به دوی بیمه مبلغ هنگینی پول از آنان گرفت و به کشورهای آنان را که درخواست من بود فرستادم. پیش از آنکه به یک بلیت برای خود به مقصد دوی تهیه کردم تا از کشور خارج شوم. ولی متأسفانه به دام افتادم.

تقاضای دادگاه پس از محاکمه این زن که اخیرا صادر حکم را به اینکه مرگول کرده ۵ حام جم

تاریخچه همکاری آمریکا، عربستان و خانواده بن لادن

همکاری سه جانبه

○ نقل از نیوزویک



بین ۶۰ سال از همکاری و دوستی

میان آمریکا و عربستان می گذرد. مطالعه تاریخچه این همکاری خلیج و تلف است: ضمن ارائه نثرهای هم به حضور خانواده بن لادن و این مکتب خواهیم داشت.

C.C.C

○ عربستان و آمریکا موافقت می کنند تا از صدام در جنگ با ایران حمایت کنند

○ در این سال محمد بن لادن پدر

اسامه از پس به عربستان مهاجرت کرد و به تأسیس یک شرکت ساختمانی پرداخت. یکی از پروژه های آن ساختن قصرهای سلطنتی بود و از این راه او روابط حسنه ای با شاه عربستان ایجاد کرد.

○ ۱۹۳۲ عبدالعزیز ابن سعود به تأسیس عربستان سعودی به عنوان کشوری مدرن همت گمارد، در اواخر دهه سی نفت توسط یک شرکت آمریکایی در خاک عربستان کشف شد و با همکاری میان شرکت نفتی آمریکایی (عربستانی شرکت نفت آمریکا و عربستان تأسیس شد.

○ ۱۹۳۳ روابط سیاسی آمریکا و عربستان رسماً آغاز شد. ملاقات تاریخی میان ریچارد نیکسون رئیس جمهور آمریکا و پادشاه سعودی در سال ۱۹۵۵. روابط دوستانه این دو کشور را پیاپی گشاست.

○ ۱۹۵۷ ملک سعود نخستین فرمانروای حجازی بود که از آمریکا دیدن کرد و در نتیجه دکترین ایزنهاور متولد شد که بر طبق آن حمایت آمریکا از عربستان در قبال نفت، بنزین و کفایتی شد.

○ ۱۹۶۸ محمد بن لادن پدر اسامه درگذشت و ملک فیصل شاه عربستان به عنوان قیم بیش از ۵۰ فرزند و همچنین مال و املاک او و رابطه مراقبت از خانواده بن لادن را به عهده گرفت.

○ ۱۹۷۳ روابط آمریکا و عربستان ناگهان دچار بحران شد. به دلیل حمایت بدون قید و شرط آمریکا از اسرائیل در جنگ با اعراب، ملک فیصل با تحریم نفتی کشورهای اروپایی و آمریکا تریست.

نظاره کنندگانی که بیشتر آنها را جوانان تشکیل می دادند، عناصر دولتی را منتهم به کم کاری، فساد و ایجاد حلقان کرده بودند و بیشتر از همه از اینکه دولتیان نسبت به فقر روزافزونی که گریبان مردم برنشین در الجزایر را گرفته است، بی نظاری آشکاری نشان می دادند. به حتم آمده بودند.

○ دانش آموز قربانی

گفته شدن یک دانش آموز دبیرستان در یک پاسگاه ژاندارمری واقع در بنی عزلا در یست کلومتری مرکز کابیلیا نیز بر عظمتان ذکر شده دامن رده گزارش رسمی درباره حادثه

مرگ این دانش آموز که «سی نسا گور» نام داشت حاکی از مرگ تصادفی او بر اثر شلیک گلوله ای بدون اختیار از اسلح یکی از ژاندارمها بود اما بشود واقعاً گزارش داده بودند که با گوشه ای خود شنیده بودند که دانش آموز پانچن ملسانه از عدم تصمیم خود می گفت که صدای دو تیر پیاپی او را خاموش کرد!



○ زن مرد و بچه

عده زیادی شامل مرد زن و بچه به دست نیروهای امنیتی در شمال شرقی الجزایر کشته و یا زخمی شدند. مردم الجزایر در مناطق شمال شرقی این کشور پیروز در ناحیه بیر، طی سه ماه تظاهرات مختلفی علیه عملکرد دولت در منطقه آنها راهپیمایی کرده بودند.

گزارش کوتاه خارجی

خاموش
کردن صدای
اعتراض

دول عضو اوپک موافقت کرده و بحرانی
تفتی در سراسر جهان آغاز شده.
۱۹۷۲. ریچارد نیکسون نخستین رئیس
جمهور آمریکا بود که پس از تعیین نفتی دول
نظر اوپک از عربستان سعودی دیدن کرده
روابط میان آمریکا و عربستان بهبود یافت چرا
که اسرائیل با مصر قرارداد آتش بس امضا کرده.
۱۹۷۹. اسامه بن لادن عربستان را ترک
کرده تا با اشتغالگران روسی در افغانستان مبارزه
کند. او پول و اسلحه راه سوی مجاهدین افغان
سرازمی کرد و به کمک عربستان و آمریکا
بسامان القاعده را پنهان گذاشت.
۱۹۸۰. ملک خالد شاه عربستان و آمریکا
موافقت می کنند تا از صدام در جنگ عراق با
ایران و همچنین از مبارزان افغان و اسامه
بن لادن حمایت کنند. بدین ترتیب حثث
آمریکا عربستان و بن لادن شکل گرفت.
۱۹۸۱. رونالد ریگان - رئیس جمهور
آمریکا - سرانجام موافقت کند که برای
معاوضه سیستم پیشرفته رادار هواپیما
فرانسهای آروکس در برابر نفت با عربستان
جلب می کند.
۱۹۹۱. پس از هجوم عراق به کویت
جرج بوش - رئیس جمهور آمریکا - قوای
نظامی را برای حمایت از عربستان به این کشور
گسیل می دارد. این کار خشم و نفرت بن لادن
را برمی انگیزد و او فرمان جهاد علیه

آمریکا را صادر می کند.
۱۹۹۲. خاندان بن لادن اسامه را طرد
می کنند و دو همان زمان آنها در یک شرکت
آمریکایی به نام کارلایل سرمایه گذاری
می کنند. در آن شرکت افرادان بن لادن با ارزش
کوچک که از مدیران شرکت مذکور بودند شش
سال بعد به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب
شد. آشامی شوند.
۲۰۰۱. قرارداد هنگتی میان آمریکا و
عربستان در مورد منابع عظیم گاز در عربستان
منسوخ می شود. این عمل توسط بن لادن و برخی
از حجازیهایی دیگر مورد انتقاد شدید قرار
می گیرد و ملک فهد شاه عربستان و برادرش
ملک عبدالله سعی می کنند تا این اعتراضها را
خاموش سازند.
۲۰۰۱. حمله تروریستی به نیویورک
انجام می شود و بن لادن و گروهش متهم به
طرح این حمله می شوند. البته بیشتر خاندان
بن لادن این عمل تروریستی را محکوم
می کنند.
۲۰۰۱. جرج بوش پسر - رئیس جمهور
فعلی آمریکا - همچنان به دنبال روابط صمیمانه
با عربستان است. او از خاندان سلطنتی
عربستان در برابر این انتقاد برخی از منابع
آمریکایی که آنها به اندازه کافی در یافتن
بن لادن. آمریکا را یاری نمی دهند. دفاع کرده.

خاطرات کلانتر

داد ایام

شبهه از صفحه ۲۹

چو می کرد و بکسر به سوی گاو شمشیری - که مجلس
را می ناستند - رفت و به جلال گفت: «بازش کن!»
آب دهانش را به سختی فوران داد و بلیغ گفت: «باید با وضیع
بدم»
- گفت باز کن...
این را فریاد زد و جلال طوری جانورده که می بعللی گلرستان
را باز کرد. مگر حاضر را تحویل حسن نادم و به سراغ مشاوران رسید.
چند تپه بیشتر طول نداشت تا به جلال این سده رنگ و روپوش را که
کلفه اش شکسته شده و دینا گریه به آرمی ورتش زده و به جلال
گفت: «این منم و منم و منم... جلال که هنوز هم عریضه خوبی ودا
نست انتباهت نمی کشم و به آرمی مرا برود گوشه افلی و در گوشه
مرمره کرده و حاضرین هم گفتند به نام رفیقیم... بهتر ایستاد با هم
کتاب بایلم و رفیق... این را گفت و دست جلال را - طوری که کسی نبیند
از جیب بیرون آورد خود را مخفی نمود و در سنگین ترین کشیدنی را
که می توانست کوبیده نوی حورشر را بکشد خود غرض خرید و غیره
به تپه را راجع و راجع جلال کرد و قبل از اینکه حرفی بزند گفت
- این روایه این مردم که به هم بشمارند و شوقی داشته اند این مردم که
به راضی گشته اند و از یاد می بردی و به صورت کسی افلی کشیدی که
کثر از وقتش نبود.
شروع یکی سراسر وجود جلال را پر کرد
-
-
- حالا که حیات نهان از یاد افلیش بکنی مصداق
این را خالصی گفت که سده خدا که در ویش افلیش گرفته بودم تا
بازد شود - گفت و رویتش به من بگا کرد گفت
- من خالصی - چو می توانم افلیش کشا اون رفیق ندا
خامی چشمتش برون و ده گفت جلال اون بویاع که به هم می دواز
این لوس پله ها را می آید... از هم می خوراست با من شوی گفتا
افلیش باری مصداق واقع زبانی کشی
با خورسرو گفت
- منم که قبول دارم. خوش می به من گفت بود که
مضموم صایان تو می خور با خالصی کردم تا اون به منم یعنی من - غیر
بدو من قبل کارش رو بگویم تا جلال بونه منم بشمارم و افلیش بکنم
فرستایش بشمارم و غیره که میافزایش افلیش افلیش بکنم باری باری
کردم
بویاع رفتی که شد خالصی یک پیراهن مرته را که بر این منم بود
برای حسن فوخته و ده به زور پیش کشید و گفت: «باز رفتی که با
جوار زودت شوق طراب نادم! تو به خدا منم جلال کن مبارک
حسن فطرات اشک چشمتی را با بویاع که به دست خالصی از
پاک کرد.
-
-
- کلانتر چرا پیش رفتی لافاز لافاز بیج ساق باید حیرت نوی
زدان!
- منم که چرا! اون وقت خالصی که بی می کرد! آخس اینکه
جلال عریک به این خورسرو منم زده که الان هم نوی زدن و دوشش
روی خالصی صیاب بقفا
این را که گفت حسن زدمه کرد
- حسن! آهنا مثل خالصی رو کلانتر... آدم چو می می نونه افلیش
بکن!

مشکلات عدیده

اعالی کابیلی نیز مانند الجزایری های
ساکن در مناطق دیگر قریانی اختلافهای
داخلی و خشونت بار کشور خود بوده اند.
همچنین مشکلات عدیده دیگری چون
الزایش یکبارگی کمبود و خشناک سکس و
گسترده گسار و رشوه جوئان منطقه را به
نهایت درمادگی کشانده است.

در حالی که آنها از برابر آماج گلوله های
نیروهای امنیتی قرار می گرفتند از پشت سر
مواجه با کارهای اشک آور شدند که سرانجام
باعث کشته شدن تعداد بیشماری از جوانان و
حتی کودکان شد. حتی یک کودک شش
ساله بر اثر خفگی دود ناشی از شلیک گاز
اشک آور جان خود را از دست داد.

دخالت پلیس جمهور

و خاتم وضع سبب شد تا رئیس جمهور
الجزایر دستور تشکیل کمیته ویژه ای برای
رسیدگی به حوادث کابیلیا را صادر کند.
این کمیته به جمع آوری شکایاتی که از
جانب اقوام قریانیان ظالمرات کابیلیا ارائه
می شد پرداخت اما تا این لحظه کارشکنی
مقامات ناسد باعث کندی کار این کمیته
ویژه شده است. برای مثال مقامات پزشکی
قانونی از تسلیم گزارش بررسی اسامه
کشته شدگان خودداری می کنند و این امر
باعث خصانیت خانواده های قریانیان شده
است. در هر صورت با همه اقدامات انجام
شده هنوز کشتار بیرحمانه مردم نزارشی در
الجزایر توسط مقامات امنیتی ادامه دارد.

برخورد نیروهای دولتی

ظلمرات ذکر شده که آرام آغاز شد با
برخورد نیروهای دولتی و استفاده آنها از
خشونت به خاک و خون کشیده شد.
تیراندازی بیرحمانه نیروهای دولتی سبب شد
تا حتی منابع رسمی و دولتی غیر از ۵۰ کشته
و ۱۲۰۰۰ زخمی بدهند که البته منابع غیررسمی
چون سازمان بین المللی عفو و منابع بی طرفه
تعداد تلفات و کشته شدگان را رقم بالاتری
عنوان می کنند. حتی مقامات پلیس امنیتی
الجزایر اعتراف کردند که «بازدور و بیجا»
صورت گرفته است.
بر طبق گزارشهای واحده نیروهای
امنیتی از فاصله چند متری بر روی
نظاره کنندگان آتش گشوده بودند و بعد

حادثه سرخ

در باغ دلم تازه گلش سر زده و گم شد
مانند بر سوسو شد و بریز زده و گم شد
در حادثه ای سرخ نفس در نفس باد
بالی به پاندای کبوتر زده و گم شد
آن روح یقین از شب تردید گذر کرد
آن روز که از پاور خود پر زده و گم شد
تا آمدن از شستن نگاهش بر سرایم
آتش بی دل و سینه دفتر زده و گم شد
مانند خیال آمد و در خلوت من ریخت
همبال نیسی شد و بریز زده و گم شد
ما را به هواخواهی چشم تو سرودند
هر چند که عشق از دل ما پر زده و گم شد
غلامرضا کرمی - بند کمپونه

بوی عشق

دل شکسته می شوم از نگاه خستات
از دو چشم ساکت رو به غم خستات
آسمان هنوز هم خاک مقدم شمایم
فرصتی بده به این بالهای بسته ات
لحظه ای بختند تا بشکند بهار از
شاخه شاخ شاخه باغ دل شکسته ات
مثل پنجره بر از خاطرات روشنی
دلخوشم به دهن از قید شب گسته ات
جری عشق می دهد، بوی خوب یک پدر
دستهای عاشق و گرم پنهانست
مهتاب آزادی

عطر چمن خدا

تا زیر هر تو جا گرفتیم
بوی خوشی از دعا گرفتیم
بر روی تو در سکوت بودیم
با دیدن تو هدا گرفتیم
بوی نفس صبا شنیدیم
عطر چمن خدا گرفتیم
دستی که به غیر داده بودیم
امروز از آشنای گرفتیم
چشمی به شکوفه ها گشودیم
دستی به ستاره ها گرفتیم
در خلوتی از خدا نشنیدیم
چون آینه ای صفا گرفتیم
ابن شوق شکفته ای که داریم
روحی ست که از شما گرفتیم
ایرج نسیری

ماساکه راز

آخرین سوار

ای مردمان خوب! خوبان بی شمار
امشب دلم پر است، از دست روزگار
دیگر فنا شدم در زیر پای شهر
دیگر دلم گرفت از این همه حصار
پر شد تمام شهر، از آتش خزان
کاری نمی کنی ای نازنین بهار!
یاران یکی یکی رفتند و ای دوخ
من ماندم و غزل، من ماندم و شعار
ای صبح دلپذیر! دستم به دامن
آینه دلم خوابیده در غبار
با در گلم هنوز، ای زخم من سوز!
با من سخن بگو از کربلای چار
از آن شب شگفت، از لحظه عروج
از تیر مستقیم، از موج انفجار
ای ابر خاطره، لختی دگر بیار!
یادم نمی رود، آن شعله های عشق
آن حلقه های دود، آن سیم خاردار
شرمده توام ای اولین شهید
دست مرا بگیر، ای آخرین سوار
عبدالحجیم سعیدی راد



مقاله دولتی - ۱۳۳۵

تاریخچه باستانی چون نوبت وید، صید و...
تاریخچه می شود در حالی که شما را با تاریخ سرسبز
و... تاریخ کرده اند، البته از رویانی دیگر می توان
از این تاریخ گیری کرد که شما تاریخ را
نمی شناسید، توصیه می کنم شعار حافظ را به دقت
بخوانید و به دقت فلیقه در آنها توجه کنید.

معنوی یزدانی - تهران

اگر می خوانید در زمینه نثر ادبی فعالیت کنید،
باید از مطالعه شعر حافظ نشوید. اشعار نیلی و سیمه
می تواند دلم شما را برای نوشتن نثر ادبی مستعد کند.

صبا و حبیبی - تهران

فستی از شعرات را می خوانیم به شعرایی که در
فکر آموختن و زنده و لایه با شنید
شب که می شود
شعر و بحث را
در نگاه نو
جستجو می کنم

سید حبیبی - شوش
و این آمده به یاد شما شد، در کار با دلم
وید ۲۶ خط کردن شعر کلاسیک ۲۷ خواندن
عزیز.

پیش از حد و باطل می رانند
سکونت روی نوبت حلقه با دلم
هر که دو این حلقه است، فارغ از این ماجراست
حلقه - معنوی
موی زرد، به حلقه
حلقه - معنوی
و با دلم به حلقه
هر که فراموش است
حلقه است به حلقه
فارغ از این معنوی
ماجراست به حلقه



ایستاده‌ام

ایستاده‌ام

بی با و بی
در معرض جهانی که دوستش می‌داشت
جهان افشای دور و دیر
جهان بلندهای محال
ایستاد

غم می‌شوم

سایه‌ام را برمی‌گیرم

واژه‌ها را بر تاب می‌کنم

آی واصلان صبور همه اعصار!

منظور خط کش‌های مدرج

و ریسانهای نا انجا که بخوابیم

چه کسی می‌شناسد مرا

○

ماه کامل می‌شود

گیوتیم کوتاه

بادها و وزیدن می‌گیرند

من آغاز می‌شوم

با درختان آغاز زمین

و مادرم

آه ای آبی آرمانی

اگر نیاید

ماه امشب

بر سر گذشت من

سیاره سنگینی می‌شود در گیسوان هر

○

ماه کامل شده است

در چشم آرایشگران زمین

من نه نشین می‌شوم

باد و وزیدن می‌گیرد

در جهانی فروتن

(مجدد لندی - رایش)



نقد پر

داری تو از درون خودت پسر می‌شوی

تسلیم بدیاری نقد پر می‌شوی

در ذهن تلخ خاطره‌ها نقش بسته ای

در الزوای غویبش زمین گیر می‌شوی

می‌آید آن زمان که برای همیشه تو

در قلاب روی مقبره به تصویر می‌شوی

در نقشی پند آینه نامی کسی نگاه

حتی تو از شبیه خودت سیر می‌شوی

در پهن دشت و اعمده‌های درون خویش

چون ریشه‌های شیزده تکثیر می‌شوی

قردا که موج مرگ تو را می‌کشد به کام

بر سنگتراش مقبره تحریر می‌شوی

مصطفی سعیدی - رامهرمز

خاطره

امشب آسمان

کوله‌باری از ستاره‌های ریز

بر دوش دارد

و مهتاب حیات نهایی‌ام را

فرش کرده است

امشب نفس گرم باد

آرام آرام

برگی از خاطراتم را

ورق زده است

و باد تو

چون شعر تازه‌ای

در دفتر دلم نوشته است

امشب این دلم غریب

دیگر غریب نیست

اگر

خاطرات همچنان

در رگ لحظه‌هایم

جریان داشته باشد

هانکه نشور - تهران

سه شنبه ۱۳۸۵ - علی آباد کتول

احساس

دلم چون آرشون و یاقوت دارم

دو پیتی‌های پراحماس دارم

خدا داند که بی تو چون شقایق

دلم زخمس ز دست دلم دارم

پریشان

بیاده بی تو همیشه در عذابم

براز آشوبش و شور و التهابم

جنان بی تو پریشام که بکنم

نمی‌آید به چشم خسته خوابم

برای تو

مژد آتش چنین بر تاد و بودم

سوزان از غمت بود و نبودم

بیای نویسم ز زندگی

وای نوشت این شعر و سرودم



لاستیک های ماتین روی شنها خشک شد. حالا دیگر همه چیز را به خاطر آورده بود. فشار پیچیده ای رصفت مرگ را روی گلویش خورده احساس می کرد. هیچ وقت آنقدر به مرگ نزدیک نشده بود... همه چیز ساده شروع شده بود...

دو سه ساعتی با حالتی خیره خورده بود لقمه می قضمید که پول بر آوردن چقدر سخت است. «فانتزی ملایم می روی ناخاعفروند. درستی ها؟ صاحب صدا بر روی یوه چهل ساله با یک کیل مسورت و عینک آفتابی و طاقی مرتب که به دیش ملکش سرخالی بود که او را به مقصدش برساند.

نه آقا بیرون شهر نمی دم. این را گفت و پایش را روی بدلی گاز گذاشت. چند متری دور شد ناگهان فکری به خاطرش رسید و رنده عقب گرفت. یوه عطر مرده غریبه و صدای تند موسیقی فانتزی کوچک ملکش را چر کرده بود. «آنانکه لشکرا دلداره اول بریم یکی از دوستلر هم سوار کنیم آنها بیرون شهر نمی دم. صدای لیست فاداش قطع حمله کن چون باید سر راهبرن یوه نازا از هانگازای غم سوار کنیم. ساعی بعد محسن و حبیب همراه با سه مسافر بچه های تند جاها را پشت سر می گذاشتند. مرد خود را صاحب کارخانه ای در حوالی شهر و معرفی کرد. خونسرد و شرمه حرف

قا نیمه های مرگ

دشمنه مهدی انصاری از گندکدوس
رواستای مجاری و قاضی

عروب بود. سرخالی شیلنگاها کوبید آرام آرام گرمای روز را به عقب می راند. خورشید کاملاً آفتاب را سرخ رنگ کرده بود. جوان قاضی شنها را روی صورتش احساس می کرد. حالت عجیبی داشت. گویی تر شهای دیگری سر می کرد. بعضی اسیر امواج متلاطم تصویر پر گنگ و مهیوم بود که صلیبی ناله آسا به گوشش خورده که آرایش شده بود. به رصمت بیکر که باز کرده کوبید بود و شن. نمی دانست که چیست؟ صدا تکرار شد. سرش را به سوی بیکر چرخاند. حبیب را دید که بالای سرش ایستاده و چرخانی که خون تمام صورت و شانش را پوشیده بود. با دیدن او چیهایی به خاطرش آمد و رصمت تمام و بروتش را قرا گرفته. حتی شهای باغ هم سرخالی که به عین جاش خورده گرفته بود را فرسان می کرد. دوباره سرش را چرخاند. انگار صیال چیزی می گفتند. نگاشت به جای چرخ

زادش امتداد دو جوان را به ظهور جلب کرده بود.

حالا دور آن نیمه گذشته بود و آنها را مقابل خانه ای در شاهرو منتظر سه مردی بودند که دیگر را بطله ای سپیده پیشان برقرار شده بود. انتظار سه ساعته آنها به پایان رسید و ملاتین به طرف خانه های حرکت کرده که مرده به راندنش نشان داده بود. محسن یکی نگارن برود چون فرد کرده بود و می دانست که در خانه سه منتظر بودند. اما خانه خلوت بود و ساکت و تا دور شدن آنها فقط

برخیزد (یعنی این کارها را که تا به حال انجام داده بود تئیه بیزاد) دستهای را پایین جلوه داد. با تو بسیم. حیات و مسقیم بعد به شدت دستم را گذاشت این طوری میگویم. با یک خط کش بزرگ چوبی یک و نیم متری به گد دستهایم زد.

یک (رای خدایان) تو (آی آی) سه چهار (فریاد) گونیمیل سرخ شد. یوه نمی دانستم داد و نیم ولی طراعی لشک آرام آرام سرخی گونیمیل را نوازش می کردند. انگار هنوز دلش خشک نشده بود به طرف میز چهار گوش فلزی کنار بچهره رفت و خودکار قرمز و آبی را از برش برداشت و میان دو بال انگشتان دست راستش آرام داد و شروع کرد به فشار دادن آغ که چه برندی داشت. نوبی نام می گفتم پس چرا رنگ نمی خوردم دستم زاری می کشند.

بالاخره تسلیم شدم غیظت را کنار گذاشتم با ناله «آری داد می دم» آلتانی می کردم غمخ اجازه خاتم جاده حیات به صدا فرست می برسم. حاتم اجازه اشتباه کردم ترا خدا خاتم. آب بیام داد می رانند و در رنگ هر چیز که باید از آن غیظت می کشیدم پیش آمده بود. احساس کردم با نبرد حاتم می کشم می کشم. انگار کمر چوبی دیده است بالاخره رضایت داد از فشار انگشتان کم شد. خودکارها را که حلال در لای انگشتانم ها خوش کرده بودند برداشت و مرا به طرف لیفتک هل داد. سر جلم شستم به خوردم اولی دادم که دیگر خوش خط تریسم. از تریسم به مارم چیزی نگفتم چون به

وقتی معلم وارد کلاس شد به نظر چه چهره بدعتلری داشتند. احساس می کردم که موهبتش مثل سم پخش شده. که به رصمت صاف شده با صورتی سبز گداز. یعنی استخوانی بلند چشپاشی زیر که به رصمت با رصمت و فرومزه و مداد چشم و... کشاده شده بود. بالایی بلرک و با رز قمر تند.

این پوشش از بوزی به رنگ نارنجی و دامنی به رنگ آجری با کتلهای پلشنه شدن با باهای لاف و استخوانی و صلبی رنگ که ولی ناله می دیوار صورتی نوبی کلاسی درس می کشند. و تریس از رتاجانان او که بالاخره انگشت انگشت می برد و بدون در نظر گرفتن جمع فریاد زد لوهوی چاقالو. با کف دست چنان به سوم زد که بل صلیب طلعت نابوره و به جلو برتاب شد و موهبتی کورنگه که آرایشگر آن مارم بود به هم ریخت. زخم را گاز گرفت.

با انگشتان از انگشت مثل اینکه خوش کنایی را از جایش بلند می کشد تو انگشتی یوه سر را گرفت و از نوبی لیفتک بیرون کشید و کشش کشش به کنار بجه سید برد. از لطفه می دانستم باید گریه کنم یا نه می دانستم مرد نام یا نه فقط غیظت بودم خجالت. سر ستم را با دست به سوم زد و گفت این چه خطی است این مرگ و فریادها باقی چه آفرود می خفای بی نوشتن را. می خفای لحن بچه ها گفتیم غمخ اجازه اجازه دیگه ترست می نویسم. با غیظ گفته اول باید تئیه پیشی تا بعد دوست

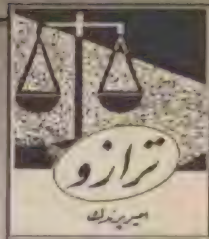
درس لجهازی

نوشته زهرا افشاری از تهران

چند روز پیش مطلبی در یکی از روزنامه ها خواندم و چندین لذتبخش بود. برای اولین بار یکی اعتراض کرده که ستم است «من یک ستم خشنم چرا که وقتی سالتویی دور لباس نفخ و صفا دلتش آمو. بر ستمم گره خورده بودم و بعد بطور و آری نوشتن ستم را در اندیشه های پاکشان گذاشته. بسیاری از طعناطرت گفته را برایشم زنده نمود و چه رصم صلیب بعد از کرد. مطلب در مورد یک ستم بود. معلمی که ستم را زدگی و تریسم را به شاگردانش آموخته.

حالا می خواهم نو را با یک ستم کوله بوم به گفته یاز چند نقه ای با من متن سفری نسبتا

سال ۱۳۳۹. از معذنه های دیمی و کوبه باهائی ایران دور شده بودم. دوستان قدیمی دوران کودکیم را با کلاسه و به ادبانه آمده بودم به چند کمر شهر سیرال کیرچیک که بوی نمک می داد. از اول سال تحصیلی می خفای همه چیز بوم تل سید و بیهی. بر روی موهبتا پریشان. کورنگه داشتند. چه فرحان چند غنهای از سال گذشته بود.



شهرها شهرکها آزمایش میداد

یکی از خواسته‌های بهاء و مهم مردم شهرها افتتاح و راه‌اندازی شهرک آزمایش راهپیمایی و رانندگی است.

شهرها با داشتن بیشترین (البته نسبت به استان اسفهان و شهرهای مجاورش) کامیون اتم از سبک و سگین فاقد شمع خودرو گواهی‌نامه پایه یکم و شعبات دیگر چون شماره‌گذاری و غیره است.

البته ساهیات ساختمانی در چند کیلومتری محور شهرها - اسفهان به نام شماره‌گذاری تأسیس شده که فقط تنها کاری که مأموران راهپیمایی و رانندگی در آنجا انجام می‌دهند صدور معاینه فنی اتومبیل است و پس.

آنها جان آدم را به لب می‌روسانند تا برگ معاینه بدهند. مثلاً افراد را از ساعت شش صبح تا ۱۱ یا ۱۲ ظهر معطل می‌کنند. یعنی دوست یک روز آدم را از کار بازمی‌دارند.

کاش مسوولان محترم و دلسور مروطه فکری برای حل این معضل و دیگر خواسته‌ها و تقاضاهای مردم این شهر بکنند.

خبرنگار اطلاعات هفتگی - غلامعلی قاضی

استگاه فواید علمی شاهروزی

دو دانشجوی رشته الکترونیک دانشگاه شاهروزی برای اولین بار در کشور موفق به ساخت ربات C.N.C شدند.

این ربات فاقد است سوراخ‌کاری غیر مدار چاپی را با دقت بالا و به‌طور اتوماتیک توسط نرم‌افزار پروتل انجام دهد. این دستگاه با استفاده از کامپیوتر، نقشه‌هایی را که توسط نرم‌افزار پروتل کشیده شده می‌خواند و محلهایی را که برای پیاده‌سازی این نقشه‌ها بر روی غیر مدار چاپی نیاز است، تشخیص داده و سوراخهای لازم را با دقت بالا ایجاد می‌کند. از ویژگیهای شاخص این دستگاه قابل توجه بودن آن است که می‌توان به تغییر در نرم‌افزار، آن را به دستگاههای دیگر تبدیل کرد.

دانشان و فردوسی، دانشجوین دانشگاه شاهروزی این دستگاه را با راهنمایی مهندس زاهدی به مرحله اجرا طراحی و ساخت رسانیده‌اند. این دستگاه تاکنون به این شکل در کشور تولید نشده

و از نمونه‌های خارجی آن تعداد محدودی در کشور موجود است.

محمدرضا صیانی - خبرنگار اطلاعات هفتگی - شاهروزی

فعالیت‌های چشمگیر کانون امام جعفر صادق (ع)

به برکت پیروزی انقلاب شکره‌مند اسلامی ایران و عنايات خداوند تعالی و با تلاش و پشتکار جوانان توانمند و متعهد این خطه کانون امام جعفر صادق (ع) مسجد جامع ایوانکی در سال ۱۳۶۵ تأسیس شد و از آن پس اقدام به فعالیت‌های فرهنگی، هنری شامل راه‌اندازی کتابخانه، توارخانه و برگزاری صدها برنامه فرهنگی هنری علمی اعتقادی، سرگرمی و... کرده که با حسن نظر اداره کلی فرهنگ و ارشاد اسلامی استان در سال ۱۳۷۵ موفق به دریافت مجوز رسمی از سوی دفترخانه کانونهای مساجد کشور شد. امیدواریم چنین اقدامهایی همچنان اجرا شود. شریعت‌جو - ایوانکی

فرایندی مشاهده در مشهد



حضور معاندان در محدوده بلوار فرودگاه مشهد، بویژه لایزای درختان منطقه جنگلی این منطقه از شهر خانواده‌های این محله را آزار می‌دهد.

استعمال و توزیع علمی موادمخدر، معضلی نیست که بران به‌سادگی از کنار آن گذشت. به حسن خاطر و برای حفظ سلاطین خانواده‌ها لازم است مراجع ذی‌ربط دست به اقدامات فوری بزنند.

ابوالفضل صمدی

از چشم‌پزشک و نخ بهیه در راهپیمایی هنری است

رامهرمز که بر دریای نفت و ذخایر عظیم گاز قرار دارد متأسفانه فاقد امکانات لازم پزشکی است.

چند روز پیش فردی که چشمش آسیب دیده بود به اورژانس بیمارستان رامهرمز مراجعه کرد. ولی با کمال تأسف مشاهده کرد که از چشم‌پزشک و نخ بهیه در بیمارستان خبری نیست. این مشکل مردم رامهرمز را چه کسی باید جوابگو باشد. وزیر بهداشت درمان و ریاست دانشگاه علوم پزشکی که به‌نازگی به عنوان مدیر نمونه هم انتخاب شده است؟ شهروندان رامهرمی منتظر جواب مسوولان هستند.

رامهرمز - محمدعلی یوسفی - خبرنگار اطلاعات هفتگی

فرمانده بیمارستان و شبکه تخصصی

شهرستان فیروزآباد فقط یک پزشک متخصص بیماریهای گوش، حلق و بینی سرگردن فک و جراحیهای پلاستیک دارد.

به علت کثرت بیماران مطب این متخصص بسیار شلوغ است. او صبح‌ها در بیمارستان کار می‌کند و بعدازظهرها در مطب فعالیت دارد. از مسوولان تقاضا داریم برای رفاه حال بیماران فکری بکنند.

یاسر شاکری

و این و جلا به‌های گوناگون

راین یکی از بخشهای شهرستان کرمان به‌خاطر داشتن آب و هوای لطیف و معتدل مناظر زیبای طبیعی و باغات سرسبز در زمره زیباترین بخشهای استان کرمان به‌شمار می‌رود.

با توجه به وجود جاذبه‌های گردشگری منحصر به فردی مثل قلعه راین که در زمان ساسانیان و در حدود هزار و چهارصد سال پیش ساخته شده است. آبشار طبیعی که ارتفاعش حدود پنجاه متر است. آرامگاه امامزاده سلطان سیدعلی (س) که از نوادگان امام موسی بن جعفر (ع) است. آرامگاه شاه زیدالدین زیارت شیرخدا آبگرم روستای گزوک و... جا دارد مسوولان مربوطه توجه بیشتری به این بخش کرده و تسهیلات لازم را برای بازدیدکنندگان داخلی و خارجی از این بخش زیبا و تاریخی فراهم کنند.

محمود جعفری - کرمان

اسامی بودند که جدول شماره ۳۰۱۱
 ۱- خاتم ترکس محمد کریس - آرومیه
 ۲- آقای پرویز بابا میرز - تهران

از بین هر پزانی که هر هفته جدول محله را
 صحیح حل کرده و به دفتر محله ارسال
 نمایند، دو نفر به قیام قرعه انتخاب و به هر
 یک هدیه ای به رسم یادبود تقدیم می گردد

جدول

جدول اطلاعات عمومی

۵۰ افسی

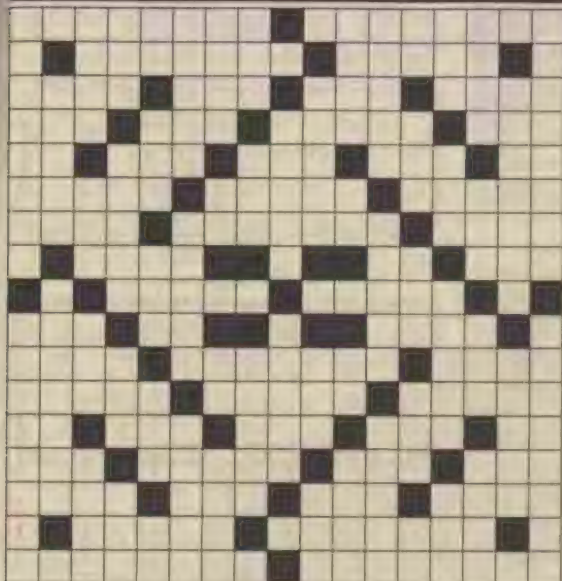
۱- نام الری از «ابن البیاض» نویسنده دوره
 سلجوریان - لسی برای آدمهایی که در شهر
 زندگی می کنند - ۲- بزرگ و مهتر و یا ناروغه
 دیوانخانه - از شهرهای مقام استان خوزستان در
 زمان دفاع مقدس - ۳- کتیاف است - از سزیهایی
 سه رنگ - راه و روش - وسیله ای برای پاک
 کردن مصالح ساختمانی - ۴- به یک چیزی را
 گویند - پرند تراوشن - سرگشته و متحیر -
 صورت بی انتها - ۵- خمره اشغال می آید - این نوع
 نوشیدنی در فرای گرم بلجسب است - جایز و
 سزاوار - دودی بزرگ در آفریقا - علامت بیماری
 ۶- عمل خشک کردن آب با لایق - زیرانداز فراق -
 پاک و دست نخورده - ۷- ویران و خراب - دوام
 چیزی را خواستن - دریایی بین فرانسه و
 انگلستان - ۸- حیران عظیم الجثه دریایی - ریشه -
 ورم چرکدار در بدن یا پایه دندان - ۹- لول و کولی
 - فراوان و کثیر - ۱۰- یکی از رنگها است - غذای
 ساده - مرابب این لفل با شیشه که میزنند است -
 ۱۱- نمایشنامه ای که هنرپیشگان آن بیشتر
 مقصود خود را با ساز و آواز بیان می کنند - جسمی
 که در تهیه کردن بعضی از مواد رنگی به کار
 می رود - بعد از صفحه گرامافون و نوار ضبط
 صوت حالا این... به بازار آمده است - ۱۲- نام
 دیگری برای الک - نویسنده کتاب «فراموشخانه»
 - دریایی آن برای راهنمایی کشتی ها نصب
 می شود - ۱۳- دودمان - گروه ورزشی - انسان -
 باید به قلب دشمنان شلیک کرد - ویتامن انعقاد
 خون - ۱۴- گلز گرشده - گشودن - کسی که آدمی
 را امتحان کند - معدن - ۱۵- نخستی روزگار - نام پتی
 که اعراب در زمان جاهلیت آن را می پرسیدند -
 پدر - نام یکی از سازهای پادی - ۱۶- جسمی که
 هنگام ترکیب شدن با آب تولید اسید می کند - از
 درس بیست و نهم است - ۱۷- پرتوجس - نام افسب
 ایرانی و خالی کتاب «جهانگیرنامه»

۵۰ عمومی

۱- الری از نویسنده فرانسوی «آلفره دومرسه»
 - نوعی خرمرو که بیشتر در ارش کاربرد دارد - ۲-
 شهری در استان فارس - نام پسر «خشیایر»
 مستوفی - در سربال «زیر آستان شهر» - ۳-
 بازدارنده - میوه ای که قابل خوردن نباشد - شادی
 و شامعانی - فراوان - ۴- دوزخ و جهنم - چوب
 ضخیم و درخت - گمراهی و گمراه شدن - گوارا - ۵-
 بوی رطوبت - نوعی ساعت قدیمی و کهن -
 وسیله ای برای مرتب کردن موها - زرد و سیم نامیده

جواب دانه گان مستقیما به آدرس آنها ارسال خواهد شد

۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

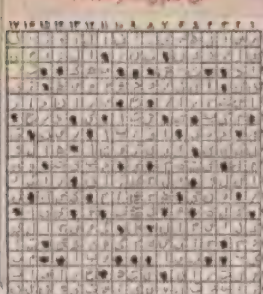


شیر و شکر و نشاسته و گلاب درست می شود -
 نوعی اسهال که بسیار خطرناک است.

۵۵۵

طراح مهدی نسیمی - زواره

حل جدول شماره ۳۰۱۱



با هوش خود گفتار
برویید

از چهره‌های

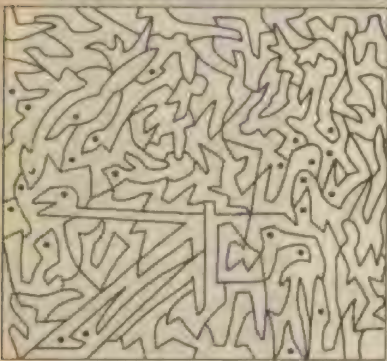
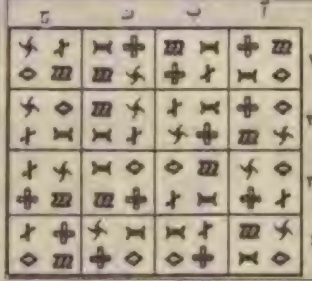
پنج جایگاهی در نقاشی مرد و تلقین

مرد داخل حمام بود که ناگهان صدای زنگ تلفن به گوش رسید. به همین خاطر با عجله حوله را به میان رساند اما مشاهده کرد که صدای زنگ تلفن مربوط به یکی از برنام‌های تلویزیون است. پس این مرد که دستی در تلقین داشت، بلافاصله از این صحنه تصویری تهیه کرد و چون می‌خواست یک تصویر هم به پدرش هدیه کند به‌طور معکوس از روی تصویر اولی کپی برداشت اما وقتی دو تصویر را با هم مقایسه کرد به تعجب متوجه پنج جایگاهی در بین آنها شد. آیا شما هم می‌توانید این جایگاهی‌ها را پیدا کنید؟



تصویر ناپیدا

در میان این خطوط و شکل‌های سیاه یک تصویر با سوزن جالب پنهان شده است. برای اینکه موفق به پیدا کردن این تصویر شوید باید متداف با خودکاری بردارید و داخل خطوطی را که با شکل‌های سیاه مشخص شده رنگ کنید، در مربع رنگ کردن باید وقت کنید که از داخل خطوط خارج نشوید تا پس از پایان رنگ کردن، تصویر ناپیدا پدیدار شود!



اشکال در خانه‌های مربعی

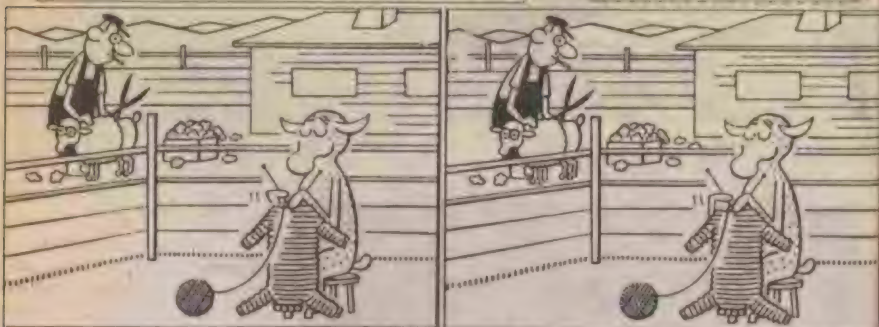
در این تصویر شازده خانه مربعی شکل را مشاهده می‌کنید که اشکال مختلفی در آنها قرار داده شده است. در بین این شازده خانه فقط اشکال دو خانه مربعی شکل با هم شبیه هستند و بقیه اشکال با خانه‌های دیگر تفاوت دارند. آیا می‌توانید حدس بزنید آن دو خانه مربعی که اشکال آن کاملاً با هم شبیه هستند کدامند؟

این آدم‌های سیگاری!

تفاوتی از آنها هستند که سیگار - این نقاش جان آدمی - را ندیده بود می‌گفت. بعضی نیز علاقه دارند که سیگار را پس از مرطوب کردن

بکشند و عددای هم طرفدار سیگار خشک خشک هستند.

آیا شما می‌توانید بگویید کدامیک از این خرچ سیگاریا بیشترین نیکوکاری را وارد زبده و بدن آدمی می‌کنند؟



هشت اختلاف در نقاشی گوسفند رسیده!

مرد دامدار مشغول چیدن پشم گوسفند بود که

گوسفند دیگری پشم‌ها را تالید و از تن آن شروع به بافتن بلوری برای طره کرده. فرزند دامدار که قوی نقاشی داشت از این صحنه یک تصویر تهیه کرد و بعد از روی نقاشی اصلی یک کپی دیگر برداشته

ولی وقتی دو نقاشی را کنار هم قرار داد و با دقت به آنها نگاه کرد متوجه هشت اختلاف بین هر دو نقاشی شد. آیا شما هم می‌توانید این اختلاف‌ها را پیدا کنید؟

مناظر زیبا در همه جای ایران



حرف حساب ندارد، منظور بنده اشاره به استقلال سید جنب «مرتضی مرادی» سوار ولایت ساری و دانشجوی فعلی ساکن «رولسر» حومه شهرستان خرازپور استان کرمانشاه است، ناخبر به با ارائه گزارش مصور از نمای تنج و آرایش بخش «مراب» روانسر مرقوم فرموده چون اطلاعات هفتگی در سراسر کشور خواننده

دارد لافاً به اطلاع هموطنان اهل سفر برسانید مرز بین پهنای مملکت ما لیر از اصفهان و شیراز و آبادان و... جغای دیدنی و ناشناخته دارد، از جمله همین «مراب» واقع در روانسر، اراده از شما، پهنایی از ما جوانان و پهنای با خلق و خوی میهمان نوازی مردم کرمانشاه.

بنده ضمن تأیید اظهارات جناب «مرادی» اضافه می‌کنم حدود ۱۳ سال قبل که به اتفاق «جعفر صیسی» ورزشی نویس مجله جهت مصاحبه با «بندی پهلوان» پدر محلی های کشتی گیر (محمدحسین و محمدحسن) به کرمانشاه رفته بودیم طی دو سه روز اقامت مردم آن دیار را اهم از هتل دار و کاسب و راننده تاکسی و... مهربان و غریبه نواز دیدیم.

عجب این شهر خشکه



بعد از هر باران پاییزی که ماهها منتظرش بودیم و کار به دعا و نیایش هم رسید چنین صحنه‌های چشم‌آزاری بر اثر سهل انگاری کلبه پر خیابانها به وجود می‌آید. دکان دارهایی که هر آشغالی دم دستشان بیاید می‌ریزند لوی جوی آب. در گشت سوزدایی هفت قبل «مسجد شلمغان نزاده» همین شکل این منظره بدیع (تقاطع خیابان انقلاب و حقایق) گفت لاف خشکسالی این فایده را دارد که رهبران مقابل پهنای گرفته چنین مناظری را نمی‌بینند!



● محمد پورنقی

عزیزی در «ایرلند» چه ها می‌توانست بکند



شاید غیبت هالیک مشهور تیم ملی مقابل تیم‌های عربستان و عراق و بحرین و امارات محسوس نبود اما با توجه به انتخاب بازی زمینی در «دربلین» مقابل تیم ملی ایرلند «خدا داد عزیزی» می‌توانست لاف‌های یکی از دو گل بریزان را چیران نماید تا در مسابقه بر گشت «بلازنج» بدفعه خاطر کسری داشته باشد. هالیک روزتشی که چهار سال قبل هم در استرالیا با وجودی که بلند قامت می‌زبان دو گل جلو بودند، یک پاس گل به «دکیم باقری» داد و یک بار هم خودش تیرواره حریف را باز کرد و حریفانی که اسمشان بیشتر از خروشان نوی دل بازیکنان آسیایی را خالی می‌کنند چیزی شبیه به «علاء» که نامش بیشتر از پیش مرگ اویر است.

تا لوابی تعطیل است

سوز عکاس مجله تعطیلی تالوابی است در ساختمانی که جناب شایمر به خواب مصر گلفی (کلیل از افطار) نیاز دارد، منتها چشم حقیر عدسی نویس که به کیسه‌های آرد بدون روغن پلاستیکی نوی پخته رو افشان با توجه به فزونی پهلوانی فصل پاییز پیش خرده گفت روز دوازدهم در ماه مبارک رمضان فقط همین نوع نان را کم دارند که قبل از مخلوط با آب (خسیر) توسط جناب خلیفه یا «ام» کیسه نیز آشنا شده باشد!



پایز هم پایزهای قدیم

الته پایز سال جاری هم مثل سنوات قبل با صحنه خزن آورد برگ ریزان مواجه هستیم منتها اگر باران؟ کو یکی دیگر از ویژگیهای این فصل؟ چرا مثل قدیم ندیم ها آب روان به چشم نمی خورده؟ چه بلایی سر طبیعت آمده؟ چرا دنیا خانه عین لباس شست روی طاب خشک می شود؟ لذا طایر عذسی نویس برای خیانت چشم شما عزیزان از قصدی آر شیر مجله خواهش کرده ام با پاکت، حامی تصویر پایز یک عکس انتخاب کند، تصویری که دست بر فضا پشت آن مهر حکاک عکاسان معجود شاهمان نوازه خورده است، دعا کنه لافلل طبیعت ما مردم همیشه در صف سر جنگ نداشته باشند.



لامپ اضافی خاموش

بله لامپهای روشن در ساعت ۱۷۳۰ روز خروالی لایق مربوط است به اولین و با اگر بخوایم قترسی را پایی بناریم بر گراه تهران، کرج تا ابتدای جاده قزوین، مراتب جهت اطلاع آدمک سبک سربلای تبلیغات روابط عمومی وزارت نیرو عرض شد. در واقع واعظ ناشنیده پندی که با اشعار موزونش از مشترکان به مصرف می خواهد لامپهای اضافه را خاموش کنیم. شعارهای الکی هم راستای صبره جویی در مصرف برق.

یکی از مشترکان عزیز (با صدای بلند) کشید قطع و وصل تیرهای برق اولین که دست ما

است!



خواستگاری مستقیم



آقای «امیر زمانی» هیکل افشاری صلحه دستبخت عذسی که این عکس را با استفاده از «ته» در فضای نمایشگاه ایران گردی شکار کرده معتقد است خواستگاری سنتی که بزرگترهای زندگی مشترک جوانان صحبت می کردند دچار تحول شده و حالا جود طرین بدون واسطه شرایط ازدواج را این نحو از درون برای یکدیگر توضیح می دهند! آن شاداله میژیک است!

برنجکاران را در پیاد

چون در استانهای گیلان و مازندران رسم است به جای مراسم «پاهنتی» نوانیها در جشن اهدای لوازم زندگی به عروسی پول نقد به داماد به دست فتنه گذشته به اتفاق یک زوج جوان رهسپار شمال کشور ششم آستانه اشرفیه یکی دو روز میهمان خانواده محترم عروس بودند و چون روزنامه نگار جداحت نمی تواند از حرفه خود غافل باشد، حوالی هشتاد و یک صحت کشاورز موسیقیدی ششیم به اسم آقای علیرزاده شایگلر زیر ضمن گلّه از مساحت وزارت بازرگانی در زمینه واردات چای و برنج خارجی گفت متأسفانه مسؤولان امروز با اندام کارمندی خود کاری می کنند که ما هم آخرتاری تولید محصولات کشاورزی را دعا کنیم برویم تهرانی با مسافر کشی روی یکسان شمعنی بر میزان متواکبد هوا

بهرایند





نمیداد بود کسی به این راحتی غش کند، فکر کرد لابد مریض است، شاید هم مرده باشد، ولی به هر حال صلاح نمی‌دید خوش را در این ماجرا شریک کند. چند قدم به آرامی برداشت و نگاهی به اطرافش انداخت تا شاید یک دیگری به کمک برسد. اما به‌خفته هیچ کسی را آن اطراف ندید، به ناچار دوباره بالا سر مرد رفت، کسی او را نگران داد اما مرد کوچه‌نشین عسکری الصلحی نشان نداد، «چو» فهمید که اوضاع رها هم تعریفی ندارد، نفسی بره را گرفت و کند دستی را جلوه‌دهان او برد اما هیچ اثری از حیات مشهود نبود. از جا برخاست و بلا تکلیف آنجا ایستاد. ناگهان فکری به ذهنش رسید، دست در جیب او کرد و کیف بختی او را از جیبش بیرون کشید تا اوراق همت او را ببیند، اما همین که در کیف را باز کرد ناگهان استماری از اسکنتاش چشمه‌ش را خیره کرد، چطور ممکن بود در این موقعیت که احتیاج فراوانی به پول داشت از این اسکنتاش صرف‌نظر کند؟ نگاهی به مرد مرده انداخت، مرد را آراشت آنجا افتاد، «چو» حیل را بی‌درنگ کیف پول را در جیب خود گذاشت، بعد با سرعت به طرف گذاشت و تا نزدیک خانه یک نفس دودید، بعد دفعه‌های را آهسته‌تر کرد و بالاخره داخل خانه شد، «پایره» همین که چشمش به شوهرش افتاد فهمید که خوشحال است، «پایره» برای برداشتن یک لیوان آب خشک به طرف پخیال رفت ولی فوراً با برق خانه افتاد و شیشه آب گرم را روی میز گذاشت و گفت:

«چه چیز در تهر به کنش و سختی پیش می‌رود و من ناهفته دیگر کاری برای خودم هست و یا می‌کنم، پاور کن «پایره» دروغ نمی‌گویی، اما یک خبر خوب دیگر، امروز بعد از ظهر شانس بزرگی به سراغ من آمده، یکی از دوستانت که در زمان خدمت سربازی من او را از فلاکت بزرگی نجات داده بودم به بلای آن مقدار زبانی پول به من داد، می‌بینی چه آملهای تاریخی پیدا می‌شوند؟ پس زبانش و تردید نگاهی به شوهرش انداخت و گفت:

«حما تو خوبی می‌کنی، من که چشم آب نمی‌خورم»
«چو» نیش‌نازناش باز شد و می‌زد در جیب عقب شلوارش پر بود و دست اسکنتاش را روی میز ریخت، «پایره» با صدای لرزانی گفت:
«ولی خدا یاد،» چند پولی‌های توپم از این پول گریه عقب افتاده را بریزانیم پول برو و تلفن و بنده‌مان را به «سورمارکت» بدهیم...»
چند لحظه بعد، «چو» به‌دتهایی به اتاق خواب رفت و به بازبینی داخل کیف حالی پرداخت، ناخن کیف بود چیزی کوچک بود، داخل اولی کاری به شران هم‌روزین «چو» قرار داشت و روی کارت

الکار «چو» حیل را به قدری بشویش و درهم بود که خوشش هم نمی‌داشت چه وقت غش می‌خورد، کی می‌خواند و بالاخره چند صبح تا غروب در حیاط‌ها برده می‌زد، مثلاً ده دقیقه بعد از اینکه سوار اتوبوسی شد، تازه فهمید که اشتباهی سوار شده و علاوه بر اینکه یک سبک پر از زشتی را از دست داده هیچ استگاه هم پیدا نیافته بود تا نزدیک آنجا با صدای بلند به حواشی پرتی خوشش لغت فرستاد که تمام مسافران اتوبوس سرشان را برگرداندند و با چشمان خسته و بی‌حالت خود او را نگاه کردند. تقصیر «پایره» بود، هرچه بود تقصیر زشت بود ولی او سالن انتظار سینما که تمام بعد از ظهر پارتی را در آنجا گذرانده بود به عیشت بلبل کرد، دوباره عوداد برافروختن صبح جدید شد، روشن کردی می‌کرد که او اصلاً به فکر خلاصه‌اش نیست، ولی «چو» آفتاب از صبح زود تا آخر شب به دلیل کار گشته بود که لای راه رفتن نداشت، زشتی هم مرتب تی می‌زد که اجاره خانه عقب افتاده و تلفن را قطع کرده‌اند...

در همین حین نگاهش به مره شیک پوشی افتاد که کنار در اتوبوس مرتب می‌آرزش از تکان افتاد بالاخره اتوبوس در آخرین استگاه خود توقف کرد، «چو» همراه بقیه پیاده شد و قدم به حیاط گذاشت، یک‌دفعه خوشش را پشت سر همان مره شیک‌پوش برد، مره شصت ساله نشان می‌داد، در حیاط وارد شد، می‌زد، سر چهارده مره به طرف حیاط ۶۱ رفت، «چو» هم صبرش از همان حیاط بود، ناچار دنبال او راه افتاد، مستلشی سبیه به سایه او رفت، کسی جلوتر مره نشان می‌آورد، «چو» لیوان را در وقت رفتن پاشنای دودی بازویش را خاراند، بعد گرم گواشتی را شل کرد، همین که «چو» یک قدم برداشت ناچار حرکت خود را التماس داد، انگاهن مره گنج گنجی خود را زانویش شل شد و روی پاندو رو رفتن بر زمین شد، «چو» با تعجب او را نگاه کرد، نا به حال

دومی کلمات عجیبی نوشته شده بود که «چو» را به سرسام انداخت، چند بار آن را خواند تا بالاخره توانست چیزی از موضوع بفهمد.

«من ترمفدم، من مثلاً به یساری کالایی یا حمله هستم که گاهگاهی در موقع شدت مرض به من دست می‌دهد، به سختی ملاحظه چنین وضعی تلفظ به آجری زیر خم به‌دهد، دکتر نسون گروگز، خیابان ۶۴ شماره ۲۲۱»

«چو» بعد از خواندن کارت کیف را روی تخت پرت کرد و قیافه مرد «چو» در نظرش مجسم شده، بعد حقیقت اشتباهی مراسم پندش را به گزوه درآورد حرفیک پر یک نابوت سیاه و تن چسب، به سرعت کیف را در جیب گذاشت و به آنتیز خانه رفت و تا هفت‌ساز آمد حرفی نزنید «چو» گفت:

«پایره» کیف پول به من بده، من به کسی پول احتیاج دارم... حالا چیزی نترس، بعدا همه چیز را برایت تعریف می‌کنم.
بعد هم با شتاب یکی از اسکنتاش را از دست زشتی قاپود و در حالی که می‌گفت:

«من تا چند دقیقه دیگر برمی‌گردم، به طرف خیابان دودید، با ناگسی به محلی که مرد نشاناس آنجا نشکر کرده بود رفت، ولی از حسد غیری نبود، در آن حوالی بجز یک اتوبوس پلیس هیچ چیز به چشم نمی‌خورد، او به طرف اتوبوس پلیس رفت، اما مروری که در صندلی جلوس نه بود نگاهی به او انداخت، «چو» گفت:

«سرکار این طرف‌ها اتقانی افتاده بود؟»
«یک بلند خانه بود، مره همین، و چند دقیقه پیش او را از آنجا می‌دیدند،
بعد با کنج‌کاری نگاهی به «چو» انداخت و برید:

«شما اطلاع‌هایی از او دارید؟»
«چو» در حالی که از اتوبوس دور می‌شد با صیقلی گفت:
«نه من فقط صدای آسروالی را شنیدم، آمدم بینم چه خبر شده، همین فقط کنج‌کاری...» بعد راه افتاد و به نظر گرفت، دلیل در اداره پلیس متوجه نشود که او نمرده شاید ما حالا حاشی جا آمده و دانه سیکار می‌کنند،

دوباره به خانه برگشت و پول را به «پایره» داد، آن شب به سختی خوابید، صبح همین که چشم باز کرد، به یاد وقایع روز قبل افتاد و سیکاری آتش زد، چند لحظه بعد، با محله لایسالی او پوشید و برای خیره قهر، درست کرد و همان‌طور که به دیوار آنتیزخانه زد بود زبانی گفت:

«من فانی هستم... فانی»
او به خوش دزد خطاب نمی‌کرد، به نظر او همه دزدی می‌کردند ولی قتل... او احساس می‌کرد باعث مرگ کسی شده است، اما هم به خاطر مبلغ کمی پول از جا بلند شد و از خانه بیرون رفت و به اولین کیوسک که رسید شماره اداره پلیس را گرفت، «چو» گفت: «مردی که شب گذشته در خیابان ۶۱ کنار پاندو رو افتاده بود همان مرتبی که شما پیدا کردید او نمرده او به یک نوع بیماری مبتلاست، شما

نگارشی خارجی چشمان من شکست را...

بخش ۳۵ صفحه

علاوه بر این هیئت‌های ایمنی بدنشان را در کار کرده بود.

از یک دو فاصله ۴۰۰ پایی به فاجویی «هیلاری» اسب‌ها قرار گرفته بود و آخرین حمله همه برای پنج دقیقه و نیم در نشست، نیمه‌های پخی حشر مانند برف و یخ تنها می‌رفتند و می‌شد که در آن لحظه وجود داشتند، برای بالا رفتن از آن افراد می‌بایست چهار دست و پا و با استفاده از هر مخصوص پنج انگار کار را انجام می‌دادند، از یک می‌توانست آن صخره را صحن کند و نهی و اطراف را ببیند.

خاسته وقتی آنها به «هیلاری» اسب رسیدند، هوا کاملاً یاز شد آن مایع ۵۷ لوبی آخرین شد و افسان بود، از یک با دست و پا شروع به بالا رفتن از آن کرد، طوری که حتی در شکله به زمین کشیده می‌شد، بود به خیز گشت پس هر چه بود و در تمام راه با جنگ و دعای حلق می‌گردد، سپس ۹۰ دقیقه به حال وضع از آن شب پیرانه و تنه بالا رفت.

در ۱۵ ماه می‌از یک و بهر صحرای قله مرگبار را صحن کرد و با این کار به اشیاء رسیده که یکی از بهترین قوه‌های جهان است، این صحن را می‌توان با یکی از معروفترین پیرو خط که با کتور و زخم داده به حساب آورند، بر آن روز ۱۵۰ کیلومتر در روز که هر گروه از یک بودند موفق به فتح قله شدند.

میسران را به کمک هیلاری و کتور یعنی از یک در ابتدای راه هیچ و امانت هیچ دیگر روح بلند و هیچ کسی گشته شد، در حالی که آنها بر فراز بلندترین نقطه زمین قرار گرفته بودند یکی از افراد تیم به از یک گشت «۵» اطراف نگه کن تنها یک لحظه سرنگون و اطراف را بین.

از یک می‌گردد، فتح قله نورست شاید برترین تجربه زندگی‌های بلند است در جهان را می‌توان به دختر کوهپایه می‌دانست که دست در دست او فر حیلان داد می‌زد و با شایان بود و در شیب‌های مرده جلایه‌ش را بر خیزد، انگشتانی کتور کرد که در شیب‌های از یک به وجود پدر گرما می‌بخشد.

اوس می‌گردد این هم فتح قله است، همه‌جایی با قله‌های در جرد داد و دست‌ها باید باید بخدا آنها را حشر کند.

همه افراد گروه منتظر و زان حاشای دولت یک لغزش از یک می‌توانست مرگ او را به همراه داشته باشد.

از یک تکرار بود نه به خاطر خوشی، بلکه حس می‌کرد شکست او ممکن است باعث تحقیر تمامی نیاپندان دنیا شود.

هیلاری که در آخرین تصمیم زندگی‌اش را گرفت و با وجود اسب قله نورست را فتح کرد.

این حقیقت نوشته شده بود

ولی کارهای در جیب او وجود نداشت.

«من باید آن را در هر جیبی می‌گذاشتم... ولی

دستپاچه شده بودم.

ما را چی می‌پایچه شده بودید؟

«همه فریاد زد

«اینقدر از من سؤال و جواب نکنید... من خبر ندارم سر کیف چه بلای آمده... فقط می‌دانم او زنده است و شمای خواهد او را دفع کنید.

«شما کیف را برانداختید؟

«فرض کنید من کیف را برداشتم، فکر کردم او مرده... فکر کردم او دیگر به این پول اشیاء نیاز دارد حالا هر طور شده باید برایش دیگری بیاباورد.

معاون پلیس نگاهی به «جوه» انداخت و بعد گفت:

«مهربان می‌تشریف بیاباورد»

«جوه» به افیل او به راه افتاد، از چپ راهرو گذشتند، از چپ به پلیس رفتند با یک سالی تخته و کتیبه رسیدند، معاون قتل یکی از انگلیها را باز کرد و هر دو داخل اتاق نمره و مغلوب رفتند، بعد معاون پلیس به طرف یکی از سکوها سنگی راه افتاد، در حالی که شمد نازک را از صورت جسدی که دراز کشی روی آن افتاده بود برمی داشت، گفت:

«این مرد می‌گوید؟

«بله خوش است، همان مرده... اسمش «هیلاری هورین» است.

«نه آقای «هیلاری» اشتباه می‌کنید... این مرد را می‌شناسم... اسم او «هورین» نیست... بلکه «کیر» است، حسرتی کیر» ما را با سالیان فرازی است که می‌شناسم.

«سالیان دراز؟

«بله، وظیفه و شغل ما اینجاست می‌کند که مردی مثل او را بشناسیم، او یکی از معروفترین جیب‌های این شهر بود، البته تا قبل از اینکه دچار سکنه قتل شود، شاید از ترس بوده... حالا کمی صبر کنید آقای «هیلاری» حالا بهتر است برویم بالا... باید با هم حرف بزنیم... آن آقای که شما اسمش را بردید رئیس کارخانه بزرگی است... بله رئیس یک کارخانه بزرگه.

باید بگویم که وقتی شب او را به اینجا آوردند مرده بود چرا که نه قلبش می‌زد و نه تنش گرمی آمد، دقتی که او را محاسبه کرد تشخیص داد او به علت ناراحتی قلبی مرده امروز هم روزه دفن صادر شد، حالا هم در سردخانه است، بنابراین می‌باید که کار ما تعین ندارد، حالا بروید خانه و استراحت کنید.

«جوه» با اعتماد به نفس گفت:

«شما فکر می‌کنید من تیرانه شدم و یا توخوی می‌کنم، ولی بنگارید وقتی دکتر او را برگشت می‌بینید که من حقیقت را می‌گفتم.

«آقای «هیلاری» چه چیز باعث اطمینان شما شده است؟

«برای اینکه من کیف او را دیدم، روی کارهای

باید او را دفن کنید

«آقا خورشید می‌کنم سر به سر مانده‌اند به

«نه... من راست می‌گویم.

«پس ایضا» بودن به اداره پلیس بیاید و همه چیز را به‌طور واضح دیدید.

«جوه» لرزه‌خیزان گویی را زمین گذاشت، می‌فایده بود، هیچ کس مرگهای او را باور نمی‌کرد تا آنجا که یاد دقتی افتاد که «هیلاری» هورین نام دارد نوشته بود، فوراً شماره او را گرفت اما منتی مطب گفت که دکتر به مسافرت رفته است.

«جوه» که از همه جا باخبر شده بود، بهر پدر که ساعت به اداره پلیس می‌زد و قبل از آنکه مرد را دفن کنند همه چیز را می‌گوید، در اداره پلیس گروه‌های ناظری پشت میز نشسته بود، صحن گفت:

«من همان کسی هستم که چند دقیقه قبل به شما تلفن کردم و درباره مرده که در خیابان ۲۱ غش کرده بود صحبت کردم.

افسر اداره پلیس را در هم کشید و بعد اسم کتان گفت:

«بفرمایید، شما باید با معاون صحبت کنید، الان او را خبر می‌کنم.

چند دقیقه بعد، مرده‌ای از اتاق بطوری بیرون آمد و با صدای محسوس گفت:

«گفتید خیابان ۲۱ باید مردی گناه دنا یا سبیل گیطانی و حدود ۶۰ ساله که فکر می‌کنید مرده... بله»

باید بگویم که وقتی شب او را به اینجا آوردند مرده بود چرا که نه قلبش می‌زد و نه تنش گرمی آمد، دقتی که او را محاسبه کرد تشخیص داد او به علت ناراحتی قلبی مرده امروز هم روزه دفن صادر شد، حالا هم در سردخانه است، بنابراین می‌باید که کار ما تعین ندارد، حالا بروید خانه و استراحت کنید.

«جوه» با اعتماد به نفس گفت:

«شما فکر می‌کنید من تیرانه شدم و یا توخوی می‌کنم، ولی بنگارید وقتی دکتر او را برگشت می‌بینید که من حقیقت را می‌گفتم.

«آقای «هیلاری» چه چیز باعث اطمینان شما شده است؟

«برای اینکه من کیف او را دیدم، روی کارهای

باستغفار با خوش خود گنجشاد بروید
بلیه از صفحه ۵۷

پنج جلیقه‌ای در قشایی مرد و کتف

خط کرد در بالای به جای سم تلفن ۳۲ گره، بالای به جای سر شند ۳۲ بالای چراغ آژور به جای در ورودی ساختمان آن سری پنجه ۲۱ برگ بالای گلشن به جای قطره آب روی حوله ۵۰ خطوط کنار تلفن داخل تلفن‌بوی به جای چند خط آب کف سالی با هم جایجا شده‌اند

هشت اختلاف در قشایی گوسفند رسیده‌ها

۱- اختلاف خط کوه با شیردانی ۲- شاخ ست راست گوسفند با پشته ۳- فاصله پیه به پیه ۴

کنش پنهان بالای کرده ۵- گوناوی سیکار نامدار

۶- فاصله پیه پیم کرده پشت سر نامدار ۷- فاصله دو نست گرسند ۸- خط دست چپ گوسفند با پشته ۹- هم اختلاف دارند

تصویر ناپیدا

مرد مشغول تربیت طوطی خود است

این آدم‌های سیکاری

سیکار مربوط بیشتر از سیکار خشک نیکوکاری و اردیدن می‌کند.

اشکال دو خانه طاقی در پنج

خانه‌های مرعی (آقا) و (ایک) با خانه مرعی (اب) و (سه) با هم کاملاً شبه هستند

سی و پنجمین دوره قهرمانی کشتی آزاد جهان در صوفیه بلغارستان

شکست های تلخ در جهنمی یض به نام صوفیه

ناداوری،

تباخی، رشوه،

فساد و بی نظمی این دوره

از مسابقات قهرمانی جهان را

به هرج و مرج کشانید

○ لشکر سلیم و نود و سه مدال نقره!

سرانجام نوازان کشتی آزاد ایران که برضخ گزارشهای رسمی تعداد آنها ۲۸ نفر بود اما ششدههان فیروسی می گوید تعداد آنها یکصد و اندکی است به کار خود در سی و پنجمین دوره مسابقات قهرمانی کشتی آزاد جهان در صوفیه مرکز بلغارستان پایان داد و حاصل کار این لشکر سلیم و نود و سه مدال نقره، هفتاد و سه مدال برنز و یک پادک نقره بود اگرچه جهان کشتی در مورد انتخاب میزبان جدید پس از حوادثی که در نیویورک (میزبان تعیین شده برای مسابقات) اتفاق افتاد دچار سرگیجه شده بود و برنامه های نرسیده و نامشخصی کشتی گران به نام تغییر و تحولها تشویش و پیش پستی خلق بود اما این نازل و بی نظمی برای همه فوهرال کشتی در جهان مشکل یکبار دیگر واقع شده بود و محض کشتی گران خود نبود. و درحال گلهایی کشتی ما از هفت آغاز شد چنان صبح و ثابت نبود و اگر به جای به همراه رفتن تعداد بسیاری توریست و عزرات فیروصول کشتی گران عضو تیم ملی جوانان و نوجوانان خود را جهت کسب تجربه و نمایش این کلاس عالی و بین المللی در سطح بالا، صراحتاً کلوزان اعزامی می کردیم کاری مسرولانه تر انجام داده و باسافها از نمره های این اقدام بهره می بردیم.

○ فساد در فیلا

متأسفانه آنچه در اولین نظار در مورد مسابقات قهرمانی کشتی آزاد جهان در صوفیه ترنن چای می گوید فساد و بیثباتی است که گریبان فیلا (فدراسیون بین المللی کشتی) را گرفته است. باندهای مالیاتی و مراکز قدرت کینه های مختلف این نهاد را در جنگل خود گرفته اند و این امر با چنان بی نظمی در شرف انجام است که حتی هر شاهد سلفه دل و خوش بپوزی را متوجه می کند. احاطه ای که کشورهای بلوک شرق اروپا بر کینه های حساسی فیلا، به ویژه کینه داوری اعمال می کنند، می تواند در تأییدی که تا امایل داشته باشند بر مسابقات بگذارد. از فرقه کشتی و از کشتی گرفته تا اعمال نظار در حین انجام مسابقات همه و همه با بی شرمی و بی رحمی کامل در حال انجام است.

میلان اوسگان رئیس فیلا که اهل بوگسلاوی است و اکنون ۹۰ سال دارد از ۱۹۷۱ بر صحنی ریاست ترکیه رفته است و حتی ۳۰ سال حکمرانی بر فیلا، جنگل بلوک شرق اروپا را

بر گوی کشتی جهان محکوم تر لشرفه است. جالب اینجاست که این جناب با همه قهولت سن احسن جوانی بوده را باز یافته است و برای یک دوره شش ساله دیگر خود را نمره ریاست فیلا در انتخابات آتی کشته است اما باید از رقیب هم نام برد و او هملاً را می مارنشی سوسی مرد شماره دو فیلا است که مستقر پابلان کار میلان اوسگان نشسته و همه محافل کارشناسی در کشتی جهان پیش پی می کنند که پس از اوسگان این بلد مغلوب دیگری به نام بلد مارنشی خواهد بود که حکمرانی کشتی جهان را در دست خواهد داشت و عملاً سرکر قدرت از بلوک شرق اروپا به بلوک غرب اروپا نقل مکان می کند و فقط بنا به محل کشتی جهان که در این میل باید بسوزد و بسازد.

○ نمود بی اثر

در این میل جدیدی از مردمان خودی هم دیده دارند که تا عضویت در هیات رئیس فیلا و کینه های ویژه مانند داوری پیش رفتند و فاهدان باید از خود و رخنه خود در این مراکز قدرت برای جلوگیری از پامیل شدن حقوق کشتی گران خود و دفاع از منافع کشتی ایران استفاده کنند اما گویی این حشرات به همان نام و نشان و سرفه های متعدد بلند کرده اند و در طرل سافها تر حششترین شرایط توانسته اند به فریاد ظلم کشتی گران ایرانی پاسخ دهند. و این مسأله که به ویژه در رانهای کشتی جهان در سال جاری کلاماً مشهود بود، زمانی که طرل ضایع این جوانان و بی غرور ماسر خود را از دست حق کشتی بی شرمه ای که در کشتی فیلا با حریف بلغاری، بر او روا داشته بودند بر زمین می کشید. دل هر بیننده ای درده آمده و خشم و جره او را فرا می گرفته است اما نه کاری از دست بیننده کشتی بر می آمد و نه کاری از دست اقلب دهان پرکن نظار عضو هیات رئیس فیلا و عضو هیات رئیس کمیته داوری و...

○ رئیس فدا و سیوت یعنی چه!

پندیده جدیدی که باعث تعجب همه هموطنان شده بود حضور رئیس و نایب رئیس فدراسیون کشتی ایران به عنوان مربیان تیم ملی اهل با لیسار گمرکن در کنار شکست کشتی بود. آقایان امیرضا خادم و امیر غفرانی که یکی رئیس و دیگری نایب رئیس فدراسیون کشتی ایران هستند با این عمل

نه تنها همه را متعجب ساخته بلکه از کارایی خود به عنوان یک مقام با نفوذ کشتی گران ایران تا حدود زیادی کسند. ایران یکی از کشورهای صاحب کشتی جهان به شمار می رود و در نتیجه ریاست فدراسیون کشتی ایران از مقام و منزلت ویژه ای در نزد مقامات بین المللی برخوردار است نه اینکه غذای ناکرده کسوت مربیگری را بران خریش و قصد توخین به مربیان رحمت کش کشتی را داشت باشند بلکه سخن از تفکیک وظایف است.

رئیس فدراسیون کشتی باید از مرصعی که به همه فعالیت های تیم کشتی ایران در مسابقات جهانی اشراف داشته باشد از حاکمیت کشتی ایران دفاع کند و با لیسار بوریشی در کنار شکست طاهر دشمن درصه نقلی توخین از کارایی خود را کسند. رئیس فدراسیون کشتی ایران در نزد مقامات فیلا آنقدر منزلت دارد که می تواند در مسائل مسابقات به هر فستی سر بکشد و هر یکدلیل داشته باشد چولان دهد اما حتی در یک صحنه دیدیم زمانی که خادم درخلاف یک مسابقه کشتی که کشتی گیر خودی در آن درگیر بود قصد اعراض و تحریک شدی به صحنی ترنن شک را که در شرایط معمول از مقام رئیس فدراسیون کشتی ایران بسیار پایین تر است داشت و یک مامور انتظامات خود پیله از حرکت خادم جلوگیری کرد! اگر ما خود احترام کسوت و منزلت خود را حفظ نکنیم آیا توقع داریم که طاریان برای ما چنین کنند؟

○ تباخی، رشوه ناداوری و فساد

اگرچه نباید همه شکست های کشتی گران را که از آثار انتظار پیشتری می رفت، نتیجه کرده و به گردن فلا و بهمان بینداریم. اما این امر که متأسفانه فساد و رشوه مسابقات جهانی کشتی را تهدید به نابودی می کند، نباید به سادگی عبور کنیم. بلغارستان برای میزبانی این مسابقات متحمل یک میلیون دلار هزینه شد و به همین خاطر این حق را برای خود محفوظ نگهداشت که برای کسب چند پیروزی شخصی، قضای مسابقات را آکده از تباخی و رشوه محلی حسن آنکه روسیه و افسار آن جان برکت برای قهرمانی روسیه از دست زدن به هیچ عمل خالص خودداری نمی کنند و در این بین کشور تقیر کشتی کوبا از فرصت استفاده کرده و شروع به فروش مسابقات خود کردند. همه این عوامل دست به دست هم داد و چنان فضای سیل گرانی و میلست حاکم شده بود که همه حاضران را به هر مسابقه با فید شک ترهید بگذاشت می کردند. بهر حال آن شد که قهرمان چند کشور صاحب کشتی نظیر ایران آمریکا ترکیه و کره جنوبی پیش از دیگران در معرض حق کشتی ها و تانوا سرهم قرار بگیرد.

○ باید نازاریان و باسکول مغولی

با آنکه طبق قانون جدید داران برای هر مسابقه باید براساس فرقی انتخاب شوند اما حتی این قانون به شکل مسخره ای باطل است باسکول مغول داوری شد. یکی از این باندهای مغول بلد مشهور نازاریان ارمنستانی و باسکول مغولی است. نازاریان یک داوود ترفیع یافته است که اکنون به



کشتی گیر خوب کوهی رسید

در وزن ۷۶ کیلوگرم سوار سبانیف از روسیه به مدال طلا دست یافت، او این مدال را به لطف داوران به دست آورد. هورمان فرانسینی آمریکایی از به وضوح مورد غضب داوران قرار گرفته، پس از او جان جانگ سوی از کره جنوبی به مدال نقره رسید و مدال برنز به جو ویلیامز رسید که به نشانهت همه حاضران استحقاق مدال طلا را داشت، در این وزن جامی زاده کشتی های بسیار خوبی گرفت و مقام پنجم را به دست آورد.

در ۸۵ کیلوگرم جامی هرل کرماگاموف به مقام قهرمانی رسید براندون اگیو از آمریکا صاحب مدال نقره شد و طوکی رومرو از کوبا مدال برنز را به دست آورد، در این وزن خطایی کشتی گیر ایرانی سید پرلنظاف ظاهر شد، او باید می توانست در رده چهارم برتر ظاهر شود.

در ۹۷ کیلوگرم بر علی رضا حیدری از رشت که همه شاهد بودیم بار دیگر یکگاست و یکبار نگراری و بار دیگر مغلوب شدن حیدری که به نظر می رسد اصولاً انگیزه های برای کشتی گرفتن ندارد، در این وزن کورگی کوجی لاترا از روسیه به مدال طلا رسید. کوجف از بلغارستان به لطف داوران مدال نقره دریافت کرد و ساسوف از آذربایجان به مدال برنز نجات کرد.

و سرانجام در وزن ۱۳۰ کیلوگرم بار هم علی جینیو نشان داده که به پایان دوران ترشانه خود رسیده است و مقامی بهتر از هفتمی به دست نیامده مدال طلای این وزن به گرن فوید موسوی از روسیه افتاد و پس از او دانیالوف از ازبکستان مدال نقره به دست آورد و الکسی رودنیکوف از تیم باجر کوبا به مدال برنز دست یافت.

در خلاصه پلید گشت که نتایج مدال نقره به هیچ وجه در حد و اندازه های کشتی ایرانی نیست و آن را یک پیروزی لاشعاری کردن و تیریک و تهنیت به یکدیگر گفتن فقط خود را گول زده است، دروغا که پس از دوران طلای هوز کشتی ما به آنچه مستحق آن است نرسیده است.

رده بندی فنی

۱- روسیه ۵۳-۲ امستیر ۲- بلغارستان ۳۷-۱ امستیر ۴- ایران ۳۷-۱ امستیر

مسابقات و کشتی گیران ایران

از همه این حقایق درآورد که بگردیم باید به این واقعیت نیز اقرار داشتیم که نیمی از کشتی گیران ایرانی در حد و اندازه های نام خود ظاهر شدند. حیدری طبعی جدیدی و خطایی چهار کشتی گیری بودند که بسیار بد ظاهر شدند و به غیر از حدایی که بی تجربه بود از سه نفر دیگر انتظار می رفت تا در حد یک مدعی جدی ظاهر شوند که چنین شد و از این جمع چهار نفره فقط نیم کشتی ایران به چهار امتیاز دست یافت که این یک شکست بزرگ محسوب می شود.

وزن به وزن

در ۵۹ کیلوگرم هراس کشتی ف از بلاروس به مدال طلا دست یافت، بایک نورزاده که یکی از درخشانترین چهره های ایران بود و در اولین حضور خود در مسابقات جهانی با ورزش و با انگیزه نشان داد صاحب مدال نقره شد و الکساندر کشتی ف برادر کوچکتر هراس که از روسیه شرکت کرده بود به مدال برنز دست یافت.

در ۵۹ کیلوگرم مدال طلا به مسکوری از کانادا رسید، مدال از فیلیپ بازار از مولداوی و بایک بوگوسیان از گرجستان مدالهای نقره و برنز را به دست آوردند، بهنام طبعی با همه آمیخت که به او می رفت یک بار دیگر نشان طلا که مره میانیست نیست و با مدال رومنگام هیچ امتیازی برای ایران به دست نیامده.

در وزن ۶۳ کیلوگرم که تاشتان آن نقل شد سارالی بارزاکف بلغاری در حالی که حتی در حد و اندازه های مدال نقره به مدال طلا دست یافت و علی صاحب مدال نقره شد و آروسی ندریف از اوکراین در وزن برنز را به دست آورد.

در وزن ۶۹ کیلوگرم یک بلغاری شش به نام باسلار با احاطه فضای حریف که از دید داوران بخارشی پنهان شده بود به مدال طلا دست یافت و امیر تروکتیک که به جای کشتی با باسلار بلغاری ناگهان خود را در برابر فنون مربوط به مسابقات بوکس بلندی (مستقلی) که در آن مشت و لگد آزاد است) یافته بود و با آن زمان کشتی های درشتی گرفته بود به مدال نقره نجات کرد و فقط با بحث خیرش همراه بود که دچار آسیب دیدگی شد و نشد. مدال برنز در این وزن به جان جانی ستیگ

توان ناظر و رئیس باشگاه الحام وظیفه می کند، باسکول هم یک قاضی مغولی است که بیشتر به جهت احتیاط به انگل یک سال محرومیت از نظارت را در پیونده خود دارد. هرچا که میزبان مسابقات اصلاح به اعمال نفوذ داشت و کشتی گیر خود را در خط می بیند از پاد قازاربان و باسکول استفاده می کرد، این دو لطف ویزای سبب به کشتی گیران ایرانی فزاید و باسکول نیزین قدر کشتی های تاریخ کشتی ایران و مسابقات جهانی و اسکاتلند است. این دو فایز صورت گرفته است. مسابقه جدیدی و انگل آمریکایی در فینال وزن صد کیلوگرم مسابقات اسکاتلند (آتلانتا) در ۱۹۹۶ را به پاد آورد و همچنین مسابقه جدیدی و رودرگز کوبلی را در فینال اسکاتلند ۲۰۰۰ پیلی مرور کنیم و چند مسابقه هم از خلاصه ها محدودی محسوس هاسبانی و... باید به ناظران نظار کند، همین دو نفر در مسابقات سال جاری در صوفیه برای مسابقه نوبلی میان بارزاکف از کشور ایران و طهرضا شیر فرمان ایرانی ناگهان به شکل مجرای اصلی نشان برای نظارت از گردونه قرعه بیرون آمدند حال بسیم بارزاکف چگونه به فینال راه یافت.

این دو دین مسابقه چهار بار رخ مغلوب او نیز از کوبا شد و با توجه به وضع جدول حذف شدن بارزاکف حتی به نظر می رسد اما هنوز یک امید برای بلغارها وجود داشت و آن لایل خرید یوزد کشتی گیران کوبلی بود.

اورتیز کوبلی در برابر ملو در قرار دلار حاضر شد در برابر حریفی آسان از اسلواکی به نام امتداز که هیچ نام و نشانی در کشتی نداشت و اصولاً در مسابقات و اندازه های بین المللی نبود، روی شک دراز کشید و با یافت با ضربه فنی که همه حاضر در سال مسابقات را به خنده انداخته بود را در برای صعود بارزاکف و حذف خوشی باز شد، پس از آن اگیو اوپه به حریف گرجستانی در برابر بارزاکف رسید، این بار بلغارها دست به طمان پاد معروف دیگری به نام پاد لاسل روسیه شدند.

فدراسیون کشتی روسیه هر ششوی به مسابقات و قهرمانان جمهوریهای تازه استقلال یافته بعد با کمال رقیب افره می شود، برای مثال در هنگام وزن کشتی و افره کشتی لیل از شروع مسابقات روسیه قرعه سبیتی قهرمان ۷۶ کیلوگرم خود را مساعد ندیده و تو نتیجه به قهرمان ترکمنستان که با تحمل مخارج و زحمات و زحمات و تدریسات سخت برای شرکت در مسابقات به صوفیه آمده بود دستور دادند که از شرکت خودداری کند و فقط تماشاگر باشد و او نیز پیروفت و نتیجتاً سبیتی صاحب قرعه ای شد که به کمک آن و به لطف داوران به مدال طلا دست یافت.

به حال بلغارها و روسیه خواسته تا کشتی گیر گرجستانی نیز مانند کوبلی مجبور به اوزار کشیدن روی نشک شود و کشتی گیر گرجستانی حتی کار را ساده تر کرد و اصلاً برای مسابقه با بارزاکف حاضر نشد و بدین ترتیب بارزاکف به نیمه نهایی راه یافت که در آنجا نیز به لطف پاد قازاربان و باسکول بر حریف شیب کرده و در مدار نهایی نیز در برابر علی رضا شیرین آن رفته شد و همه حاضرین و تماشاگران جهان کشتی های گشتند.

بلازویج باید بماند



مربی سابق تیم ملی فراموش کرده است که در زمان او تیم ملی آمیخته حوادث بسیاری از جمله درگیری و نزاع درون درون بوده است

لا بلایک بورلی

تفصیلاتی که او بر تیم حاکم کرده بود صرف نظر کرده. مالیکی کهن همچنین گفت: «این تیم با استعدادهای جهانی فاصله داشت. یکی نگویم بازماندن در جریان بازی چند تا بانی سالم به یکدیگر داشتند یا چند ضربه آزاد به گل میخوردند».

آقای مالیکی کهن فراموش کرده است که برنامه‌های تهاجمی تیم او خلاصه می‌شد به مانند از صاحب دروازه مرتضی علی نائی و این همان چیزی بود که به خاطری مالیکی کهن بارها مورد انتقاد قرار گرفت و این در حالی است که تیم ملی کنونی در جریان هشت بازی مقدماتی خود در گورده نخست و چهار بازی ملی آف تنها دو بار توسط ضربات سر به گل رسید و در مالیکی لغات روی حرکات حسنی و پاشویا غرضی و غلبی از چنانچه و غنق دفاع حریفان بود که کهن گفت: «حسن اینکه ما باران روی ضربات ایستگاهی صاحب گل کشیدیم و دهها موقعیت گلزنی هم در هر دیدار به دلیل بی دقتی مهاجمان از دست رفت. در شرایطی که ما در گذشته برای خلق موقعیت‌های گلزنی هم دچار مشکل بودیم».

او گفت: «در سال‌های که کرده و ژاپن نبودند و ما می‌خواستیم به مالدی راهی خام جهانی شویم، حذف شدیم».

«اگر کسی واقع بینانه در نگاه کنیم مترجم می‌شود که شرایط صعود ایران به جام جهانی در سال ۹۸ به استعداد از اسامی بوده می‌بینی که جزینی و زارن سهر چند این دو رقیب را از پیش روی ما برداشت اما نباید فراموش کرد که دو سوسه سلسله لاری آسیا نیز به خاطر قبول می‌بینی از دست دیگر تیم‌های این قاره خارج شد و چهل تیم آسیایی دیگر فقط برای دریافت دو سوسه به مصاف هم رفتند و یک بلیت مشترک هم برای تیم یمن آسیا و اروپا گذاشته شده بود. خدا چهار سال پیش در ژاپن در گروه ایران قرار داشتند و با توجه به تعداد سوسه آسیا و میهنور بازی با ساینده برن الفینوس به مراتب راه صعودی پیش روی ما قرار داشت».

مالیکی کهن در بخش دیگری از حرف‌هایش گفت: «افغانستان حلی ما هنوز هم از تیمی که من چهار سال پیش ساختیم تقلید می‌کند و این من بوجم که بازیکنانی نظیر فرهاد حسینی و علی موسوی را از رده

جمع چهار تیم برتر دنیا بود اگر بزرگ نیست پس چیست؟

از افزود: «دانش‌تربین دولتی تیم ملی مربوط می‌شود به همین جهت حضور بلازویج در ایران و اینکه می‌توانی در اوتوی این تیم بیداد می‌کرد».

«این هم از دیگر اظهار نظرهای مالیکی کهن پیرامون تیم ملی و بلازویج بود اما آیا واقعاً اینگونه بود؟ تیم ملی چهار سال پیش علی رغم صعود به جام جهانی آمیخته حوادث بسیاری بود که از آن جمله می‌توان در چندین مورد درگیری اردو ارضی میان بازیکنان و حتی اختلاف بین بازیکن و مربی اشاره کرد که نمونه بارز آن بازی با قطر و حوادث انجام شده قبل، بعد و در حین بازی بود».

تیم ملی اگر به بحرین رفت و البته بر گل این فلفل به خاطر به بازی گرفتن بازه بازیکن میدان بود تا مسائل حلیاتی را از جمله اختلاف و درگیری چرا که حتی با قبول این شکست هم کوچکترین تنهایی اردوی تیم ملی ایجاد نشد و ایران با همان نگرانی با صلابت تمام توانست امارات را در دو بازی رفت و برگشت شکست دهد. این بی انصافی است که بخوانیم تیم بلازویج را تیمی بی نظم و فساد کنیم زیرا در این چند ماه اردوی تیم ملی منظم‌ترین روزها را به خود دید و اگر حتی فرض شود که حضور بلازویج در ایران اثر چندان مثبتی نداشت، اما نمی‌توان از نظم و

هفته گذشته محمد مالیکی کهن، مربی سابق تیم ملی فوتبال کشورمان در یک برنامه تلویزیونی حاضر شد تا پیرامون مسائل تیم ملی و مربی خارجی آن اظهار نظر کند اما سلسله از نتایج انتقادی که در شان و سابقه مربیگری او است صحبت کند. تا جایی که مسائل فنی و مدیریتی این حرف‌ها شد که گفته از بازیکنان خارجی جام جهانی گذشته است و بسط جسم خودسازی دارد تا یک اظهار نظر کشنده».

به عبارتی مالیکی کهن، در ژاپن سید استفاده شخصی کرده و با حرف‌های غیر منطقی خود انتقاد می‌نویسد بلکه تلویزیونی را خود کرده و سلسله اگر حضور گل‌زنانی همچون دکترا را از دست می‌دهد به آن برنامه لبه چه ساختن ما هیچ تلویزیون خود را می‌بیند تا با آشنایی خاطر به جواب برسد.

۱۱۱۱

مالیکی کهن گفت: «دکتر بلازویج مربی بزرگی است فقط برای فوتبال کشور خودش است اگر او با گرواسی در جام جهانی سوم شده است این دلیل نمی‌شود که او مربی بزرگی باشد».

او این ضد و نقیض در صحبت‌های مالیکی کهن است آخر ما نمی‌بینیم بلازویج مربی بزرگی است یا نه؟ براسی اگر یک مربی تیم گنام را با اقتدار به

رضا جباری به عنوان هایتک تهاجمی به پیروزی آمدم

اشاره

بارها جباری شایر گرفتیم تا پیرامون آمیخته وضعیت تیم پیروزی و همچنین حضورش از او پرسیم. جباری این روزها مرد شماره یک خط حمله تیم سوئیچ است و تاکنون یازده و گل سولوشن‌ساز، نقش بسیاری در کسب امتیازات پیروزی در دو بازی اول داشته است آنچه می‌چند ما حین گفت‌وگو با جباری است

تا در نمی‌که چه چیزها می‌خواهم چون و گفته دارد تو نظر اول خط حمله هستی. چه شد که حالا در این

اولین سال حضور در تیم بزرگ پیروزی را تجربه می‌کردم تمام فکرم این بود که بتوانم حوازان را از من جدا کنم تا در ادامه راست‌تر در تیم بازی کنم و حالا فکر می‌کنم با رفتن من تو گل قطره‌ای که فصل گذشته روی من بود و در بازی‌ام اثر منی می‌گذاشت دیگر وجود ندارد».

لا دیگر ما حاصل تیم پیروزی در چه وضعیت قرار دارد؟

«مهاجم انتقادی می‌خواهم گلزنی است اما نباید از او توقع داشت در همین اوایل حضورش در تیم بتواند تمام توانایی‌هایش را به نمایش بگذارد. سلسله او برای درخشش در پیروزی احتیاج به زمان دارد».

«پتانسیل او بالا می‌رود» هم که دیگر احتیاجی به تعریف و تمجید ندارد و هنگامی از شما بلای گلزنی او

بست بازی می‌کنی؟

● راستی در تمرینات قبل از شروع لیگ علی آقا چه بار از من در تروک حمله استفاده کرد که اتفاقاً من آن مورد را نتوانستم خوب بازی کرده و نظر مربیان را جلب کنم البته من چندان هم با بازی پیست جدید ناشناخته و پرگانه نیستم چرا که در زمان حضور در بهمن هم در خط حمله بازی می‌کردم و اصلاً به عنوان یک هایتک تهاجمی به تیم پیروزی آمدم».

تا به اینکه تو گل حسانی برای پیروزی به تو رساندی چه احساسی داری؟

● بسیار خوشحالم، در فصل گذشته با توجه به اینکه

پنج شنبه تا سه شنبه با ورزش ایران

● پنجشنبه

رقابت‌های کشتی آزاد نقره‌ای جهان از روز پنجشنبه در حوضه مرکز بلغارستان آغاز شد و با یک نرورد از ایران در اول مقابل رقبای خود صاحب برتری شدند. در این روز کشتی‌گیران چهار وزن سوم کشورمان نیز روی پاشکول رفتند تا حریفان خود را در

پور اول ببندند.

● جمعه

با انجام شش دیدار در شهرهای مختلف کشور، هفته سوم رقابت‌های لیگ برتر کشور به پایان رسید. از نکات جالب این هفته می‌توان به مقابله پروین و مریم سلیم پیرزادی یعنی استکسکو، همچنین برتری صاحب بر سر استقلال مقابل تراکتورسازی و تعادوم بروهای یابلی

● شنبه

نیم ملی فوسال کشورمان صبح شنبه تهران را به مصد سگایر ترک کرد تا در مسابقات فوسال تایگرکاپ شرکت کند.

تر این رقابت‌ها که از روز سه‌شنبه هفته جاری آغاز خواهد شد، دوازده تیم مطرح دنیا در چهار گروه سه تیمی قرار دارند و نیم فوسال کشورمان با تیم‌های اسپانیا - آلمان جهان و اروپا - چین همگروه است.

● یکشنبه

با هم قه قه در رقابت‌های جهانی کشتی این بار علیرضا وزیران مدال طلای المپیک سیدنی بود که نیلدر در فینال مقابل حریف بلغاری خود با برتری برتری می‌رسید که در نهایت به لطف فائورن این امر تحقق پیدا کرد تا رنگ مدال دیر در آخرین کشتی از

● دوشنبه

در این روز، با یک نرورد کشتی گیر وزن ۵۲ کیلوگرم ما نیز در اولین حضور بین‌المللی‌اش صاحب

گرفت اویز نقره شد.

● سه‌شنبه

مراسم اطلاق همراه با مصاحبه مطبوعاتی سرمری کروات نیم ملی «سوسلا» با «لاژی» در آنکه نیم ملی در مجموعه ورزشی آزادی، نیم ملی به جام جهانی برتبه است و «لاژی» آمده بود تا در حضور انبوه خبرنگاران که بسیاری از آنها برای محکوم کردن او آمدند به محل انعام مصاحبه کنند. در آن روز دفاع کند. مائید با رفتن «لاژی» این مساله‌ای است که خبرنگاران ایرانی و کارشناسان قوتبال این روزها در مورد آن صحبت می‌کنند.

● سه‌شنبه

با انجام بازی دو نیم پیروزی تهران و ابرو مسلم مشهد در ساعت ۱۹ هفته چهارم رقابت‌های لیگ برتر کشور نیز به اتمام رسید و کارگران خلدوستی همچون سه هفته گذشته در صدر جدول لیگ حرفه‌ای قرار گرفتند. برگزاری مسابقات این مسابقات در هفته‌های جاری نوبه برپایی یک لیگ منظم را به تمام علاقه‌مندان می‌دهد.

در اینجا قصد نداریم «لاژی» را علامه دهر یا مرزی بدون اشتباه معرفی کنیم اما به هر حال او در کنار اشتباهاتش، نکات مثبت بسیاری هم داشت که با تفریط آنها می‌توانیم تر حضور او نیم ملی برقراری داشته باشیم.

این را نباید فراموش کرد که هیچ مریمی از شکست خوشش نمی‌آید و اگر بخواهیم تلخ شکست همراه با یک نیم تعصب مریمی شود در ادامه همان تجربه، بزرگترین برگ برنده برای آن نیم آن مریمی خواهد بود. و این در شرایطی است که با تعصبی مریمی پس از هر شکست مریمی جدید نیز یک فرصت خواهد داشت تا با آن نیم شکست بخورد و این حتی همان فاشتی که از ابتدا همراه با نیم ملی ما بوده است. نیم شکست خورده را از پیرونی گرفتیم و به ملیتی که دادیم. پس از یک شکست نیم را به اینچ و نیم و او هم با یک شکست فریانی شد و نیم به جلال طلایی سیرده شد و او هم بر لبان تجربه نیم شکست را چیده و... حالا به برپایی پیچاره کاری نداریم که به خلاف تمام مریمان جهان پس از یک پیروزی بزرگ از سرشتن کنار گذاشته شد اما الان وقت آن رسیده است که این رسم غلط را از قریب‌گمان برزاییم تا پیش از این تر چاهی که به دست خودمان حفر می‌کنیم بررو نرویم.

نیم ملی ایراند که تر ورزشگاه آزادی پس از هشت سال حش صوره را برپا کرد، چهار سال پیش در مقامانی جام جهانی ۹۸ و دو سال پیش در مقامانی یورو ۲۰۰۰ با سبکی مک کزنی و پخته‌نیم تا از تجربه‌شان آن شکست همراه با مک کزنی برای ظلم تر هفتد و ایران استفاده کند. تر مقابل هفتدی که تر یورو ۲۰۰۰ نیس صاهتگ و یک دست را به رهبر (فرانک ریخارد) تر اختیار داشت فقط روی یک حاکم حریف شد اما زمانی طاب دار بور گردن آنها پیچیده شد که هرکارده روی یک تصمیم اسلیمی برکنار شد و اولیور ونگاله جانشین او شد تا هفتد جام جهانی ۲۰۰۶ را هم از دست بدهد. اینها و صدا نمونه دیگر باید برای فوسال ما درس عبرت باشد. پس بهتر است در این بره زمانی حساب با گرفتن تصمیمی منطقی فراره پیشرفت و ترمی فوسال کشور بزرگترین نقش را ایفا کرد.

■

سی اسید به نیم ملی او دم...
- یکی نیست به او بگوید اگر تر مریمی بزرگی هستی پس چرا اینقدر از خوت تعریف و تحسین می‌کنی؟ تا هفتد ساند بازیکنی که مابلی کهن از آنها به عنوان چهارم بازی، و جوان نیم ملی نام برد یعنی محمدی و موسوی تر هفتد بازی نیم ملی در مقامانی جام جهانی ۹۸ روی هم رفته به اندازه هفتد و پنج دقیقه هم به میدان نرفتند! حال آنکه «لاژی» با معرفی چهارمهایی ظفر میرزاپور و صابلی به نیم ملی از آنها به عنوان بازیکنان فیکس تر تعریف شدنی در تمام بازیهای نیم ملی استفاده کرد و حالا شاهد حضور موفق رقبایی در نیم بروهای اینتایم هم هستیم.

مابلی کهن حتی حضور گل محمدی در نیم ملی را حاصل تدبیر و درایت خود می‌نماید! غلط از آنکه گل محمدی چهار سال پیش فراموش دوران بازیگری خود قرار داشت و یکی از بازیکنان ثابت خط دفاعی نیم پیروزی بود اما چینی‌ای که «لاژی» به نیم ملی آورد و او را به یکی از بازیکنان کلیدی ایران مبدل کرد کسی بود که در فراد بازی می‌کرد و از چشم همگان دور مانده بود و هیچ توجهی به او نمی‌شد.

اینها تمام صحبت‌های مابلی کهن نبود بلکه فقط گویای آن از بود حال خوتان فضالت کنید.

الته اگر هرکسی غیر از مابلی کهن بود و پس از یک سال نیم مستقر تصویر بودن - به قول خوتی - جلوی دوربین نمی‌نشست بعد نبود اینگونه صحبت کند!

● حرف آخر در مورد «لاژی»

این روزها باغ‌های سوز، فوسال ما مانند با رفتن «لاژی» از ایران است. در این بین عده‌ای سلیل دارند با چشم پوشی از زحمات و تلاشهای این مریمی گروا با گرفتن یک تصمیم غیر منطقی در روزتین زمان ممکن انظام حریف نیم ملی را با افراج «لاژی» از او بگیرند اما واقعیت این است که با فرصت دادن به این مریمی بزرگ بدون شک تر آینده نزدیک این نیم ملی ایران است که بیشترین بهره و نصیب را خواهد برد.



آگفتد و برپایی این باید منتظر گزینهای این مهمان بود. «بابان واقت» و «امیرحسین اصلاطیان» که هر برای بازیکنان نیم ناهای مستحقونی و انگیزه هستند هر حال حاضر تر شرایط مطلوب قرار دارند و با وجود آنکه خط صله پیروزی از اختلاف پلائی برخوردار خواهد بود. تا به عنوان آخرین سوال، علقه‌گر پیروزی را در

بازیهای این فصل چطور ارزیابی می‌کنی؟

■ با توجه به بازیهای نیم ملی اسلیم ناهای پیروزی بلکه سایر تیم‌های لیگی هم توانسته همچون فصل پیش خود را برای حضور در لیگ آماده کنند. اما فکر می‌کنم نیم ما ضربه به هفتد بهتر و صاهتگر ظاهر شود و با توجه به تلاش بازیکنان و مریمان تر نریانه، به زودی خبر حضور لیگ را اختیار ما قرار گیرد.

■

نقاشی های شما



محمدرضا غفاری - ۷ ساله از اوشان



محمدرضا غفاری - ۹ ساله از اوشان



اسماعیل علیچای - از اوشان



علیرضا اویسی - ۷ ساله



حرفان وحید پور - ۷ ساله از تهران



میترا گلپور



۶ ساله از اوشان



ابوالفضل عسکری



غلامرضا محمدحسینی - از اوشان



سپاسش پور - ۸ ساله از اوشان



محمدرضا غفاری - ۱۰ ساله از کرج



سجاد رفیعی



شاهین علی - ۱۰ ساله از تبریز



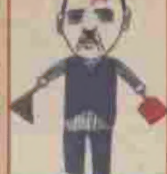
نویا شاه صفی - ۸ ساله از اوشان



۸ ساله از اوشان



نوا خداداد علی - ۱۰ ساله از اوشان



امیر حسین لیاقتی - از تهران



حسین ایرانی



بهنام بیج باز



ابوالفضل براری



فاطمه سعیدی - ۷ ساله



دیا وکیلی - ۷ ساله



۱۲ ساله از اوشان



زینب واهی - ۱۰ ساله



زهرا اشعری - ۷ ساله



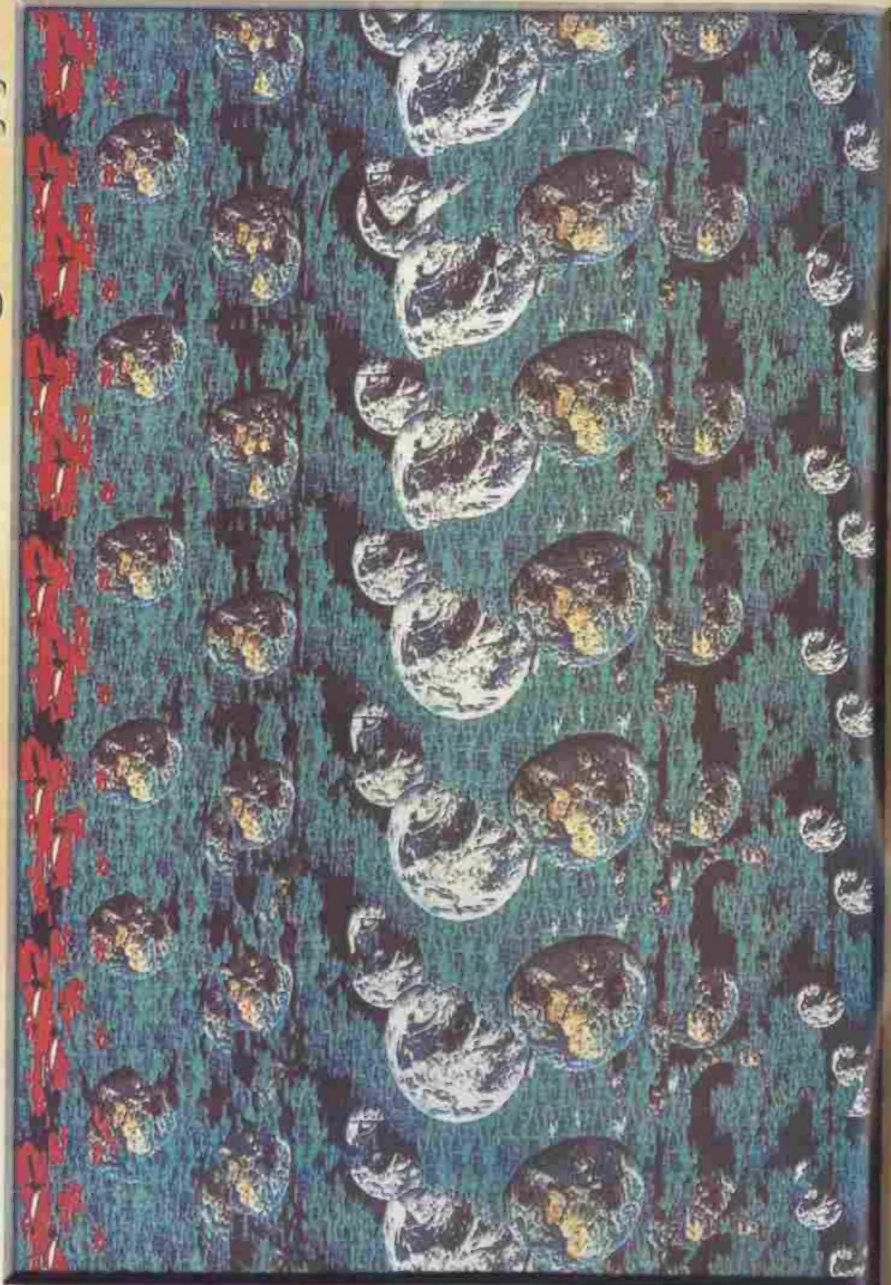
زهرا ازبختی - ۱۰ ساله



شعیم رحیمی - ۷ ساله



پارسا لسانی - ۱۰ ساله از تهران



لاک ناخن ساويز

هميشه تميز
هميشه ساويز

